

چهار زمین جنگ اعراب و اسیر ائیل

(رجوع به صفحات ۴-۵-۶-۷-۸)

Ketabton.com





پیام بناغلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان و حامی جمعیت افغانی سرهمیاشت به مناسبت آغاز هفته مخصوص سرهمیاشت



با پیام بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم تجلیل از هفته مخصوص سرهمیاشت روز ۲۴ میزان در سراسر کشور آغاز گردید.

بسم الله الرحمن رحیم
هموطنان گرامی!

مسرت دارم که در پرتو رژیم جدید دولت جمهوری برای اولین بار فرصت می یابم تا هفته مخصوص سرهمیاشت را که مصادف با ایام ماه مبارک صیام است به آرزوی رفاه و آسایش کتله های نیاز مند جامعه بشری افتتاح مینمایم و بدین مناسبت تمنیات نیک خود را برای سعادت و سر پسندی هموطنان گرامی و اعتلای کشور عزیز ابراز میدارم.

خواهران و برادران عزیز! مفکوره تجلیل از هفته مخصوص سرهمیاشت نه تنها مسؤولین امور این قانون خیریه را متوجه اهداف عالی انسانی آن میگرداند بلکه فرصت و زمینه را میسر میگرداند که مردمان ما از یکطرف با پیروی از تعالیم عالی اسلامی و عطاوت بشری در امر خیر و دستگیری از بینوایان بیشتر از پیش سهم بگیرند و از جانب دیگر با تعقیب و پیروی اصول ملی و بین المللی سرهمیاشت و صلیب احمر هاکه مبنای آن بر بشریت وحدت واتحاد، خدمات داو طلبانه به هموع محتاج و تعاون باهمی است بشکل بهتر و بصورت روز افزون بین مردمان ما در سراسر کشور عزیز تقویه گردد. منظور از بوجود آمدن این نوع تاسیسات و سازمانهای خیریه خواه سرهمیاشت، صلیب احمر و یا هلال احمر باشد هدف آن یاری وتعاون به طبقه رنج دیده و مصیبت رسیده نوع انسان میباشد. هر قدر که بر عمر این جهان کهن

بناغلی محمد داود رئیس دولت و

صدر اعظم تمام افراد بشر است باخطر و نیستی تهدید میکند. دست تعاون سرهمیاشت صلیب احمرها و هلال احمرهاست که به کمک آسیب دیدگان میشتابد و ما را بسوی یک آینده مسعود و تکامل تمدن بشری امیدوار میسازد.

من یقین کامل دارم که هموطنان عزیز ما عموماً و کارکنان جمعیت افغانی سرهمیاشت خصوصاً با احساس اشتراک در ایفای وجایب انسانی و کمک به هموع مصیبت رسیده در سالهای آینده به موفقیت های مطلوب تری نایل آیند. و وظایف مقدس شانرا بحیث خدمتگاران جامعه بزرگ بشری و عضوی از اعضای اتحادیه صلیب و هلال و شیر خورشید سرخ جهان

افزود میشود به هر پیمانهای که انسان در ساحه سیاس و تکنالوژی معاصر پیشرفت میکند و بر مشکلات خود غلبه می یابد باز هم در بسا موارد دیگر در برابر آفات و حوادث زیون و بیچاره میماند. دستگیری هموعان مستمند و هموطنان بینوا که به این گونه آفات مبتلا میگردند مظهر عالی ترین احساسات اجتماعی نه تنها بسویه ملی بلکه بسویه جهانی میباشد. درجهانی که هنوز حس خود خواهی، تبعیض و تفرقه جوئی برحس نوع پرستی، یک رنگی و باهمی غلبه دارد و انواع ناسازگاری های اجتماعی را برای ملل جهان بار آورده است. انکشافات چشمگیر، تمدن مشترگی را که میراث

طوریکه شایسته مقام بسا ارزش و انسانی آنهاست اجرا نمایند. آرزوی ما اینست تا تمام خواهران و برادران هموطن ما که در هر گوشه کتار مملکت باشند چه در طول هفته و یا بعد از آن به هر اندازه که قادر باشند و به هر وسیله که ممکن گردد از تعاون مادی و معنوی افغانی سرهمیاشت دریغ نفرمایند زیرا از نگاه پرنسیب یک فرد و بیایب اداره را نمیتوان به تنهایی مسؤول تمام بدبختیها، فقر و بینوایی بیسوادی یک جامعه دانست بلکه مسؤول این بدبختیها، فقر، بیسوادی و امرای تمام افرا دیست که در همان مملکت زندگانی دارند و این مسؤولیت بزرگ ملی وقتی رفع میگردد که افراد جامعه مذکور بارشادت و جوانمردی نظریه استعداد و توانائی مادی و یا معنوی که دارند از بینوایان و نیاز مندان جامعه خود از طریق این مرکز واحد ملی و بین المللی دستگیری کنند. بنابراین میتوان ادعا کرد که زندگانی و حیات امروزی ملل یگانگی پیشرفت و ارتقاء جوامع عقب مانده و یارویه انکشاف به همکاری همگان و همدردی و معاو تنهای همه جانبه افرا جامعه مذکور امکان پذیر میگردد. در خاتمه از بارگاه پروردگار توب نیاز میکنم تا هموطنان گرامی در توفیق عنایت کند که در راه مقاصد عالی بشری و جهانی سرهمیاشت و ایفای وظایف نوع پروری آن که یکی از سجایای عالیه اسلامی و افغانی هر فرد وطن پرست است این جمعیت را راه خدمت بینوایان موفق و کامیاب گرداند.

یک قطعه تکت پستی بنام سرهمیاشت به طبع رسیده است

یک منبع ریاست پست وزارت معاً برات اطلاع داد که یک قطعه تکت پستی تحت عنوان سرهمیاشت اخیراً از طرف آن وزارت به طبع رسیده است قیمت تکت مذکور ده افغانی بوده و از تاریخ ۲۴ میزان در غرفه های پستی مرکز و پسته خانه میدان هوا پستی بین المللی کابل مورد استفاده قرار داده شده است.



هنر مندان فلم اندرز مادر بعد از یک نمایش در صحنه کابل ننداری ظاهر شدند. این عکس صحنه ای را نشان میدهد که پوهاند دکتور عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور هنرمندان را در اجرای نقش های شان تبریک میگوید.



روز ۳۳ میزان



اعلیحضرت محمد نادرشاه شهبید

در تاریخ کشور ما روز ۲۳ میزان دارای ارزش خاصی میباشد زیرا در چنین روزی کشور ما از یک دسیسه بزرگ و تباہ کننده نجات یافت. دسیسه ای که بعد از استقلال بدستاری استعمار طرح شد امسابه نیروی درایت و شجاعت **اعلیحضرت محمد نادرشاه شهبید** آن طرح خنثی گردید و مرتکبین آن جنایت بزرگ به جزای اعمال شوم شان رسیدند. در سال ۱۳۰۸ که کشور ما بعد از حصول آزادی تازه در راه عمران کشور و رهتایسی

مردم خویش بسوی اکتشاف فرهنگی اجتماعی و اقتصادی گام نهاده بود یکمده عناصر خائن و دارو دسته فتنه انگیز به رهبری حبیبالله مشهور به «بچه سقاء» آله دست استعمار شدند و اراده داشتند که کشور ما را از مسیر ترقی و انکشاف منحرف سازند و در پرتگاه نابودی سقوط بدهند.

زیرا استعمار درین سوزمین همواره دسیسه های خود را دنبال کند بر مردم مظلوم حکومت استعماری اش را برقرار سازد.

در چنین موقع که کشور ما مدتی در تاریکی و ظلمت بسر می برد فرزند نامدار افغانستان **اعلیحضرت محمد نادرشاه شهبید** منظور نجات کشور از این تاریکی پاریس را به قصد کشور ترک گفتند و به همت مردان فدای کار و نیمیو ره افغانستان را ازین ورطه بدبختی نجات دادند و راه را دوباره برای اعتلا و ترقی باز کردند.

مکاتب مجدداً افتتاح شد پوهنشی طب تأسیس گردید و شورای ملی بنیان گذاشتند.

رویه پرفته اساس جدیدی برای پیشرفت افغانستان گذاشته شد و کشور ما در راه انکشاف فرهنگی اجتماعی و اقتصادی بگام نهادن آغاز کرد.

ما با یاد آوری خاطره این روز تاریخی بروح **اعلیحضرت محمد نادر شاه شهبید** اتحاد دعا میکنیم و تعلق افغانستان عزیز را تحت قیادت مومسن و بنیان گذار و نظام نوین جمهوری تمنا داریم.

قاپده مردم افغانستان توسط عناصر خائن را

تقبیح کردند

سلسله برگزاری محافل سروربه

مناسبت رویکار آمدن نظام جمهوری در کشور ادامه داشته و قاپده مردم ما مکرراً جماعت و همبستگی شانرا برای بقای نظام نوین تحت قیادت **بنیامین محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم** ابراز میدارند.

همچنان طی این محافل مردم جمهوری خواه ما توسط عناصر ضد ملی و وطن فروش را که بر ضد بقیه در صحنه ۶۳

یک هیات نظامی اتحاد شوروی وارد کابل شد

بنا بدعوت وزارت دفاع ملی مارشال اتحاد شوروی **ماسکو ینکو گابری** میل سیما نوایج در راس یک هیات نظامی بعد از ظهر در روز وارد کابل گردید و در میدان هوایی از طرف دیگر جنرال محمد نسیم قوماندان عمومی توپچی دیگر جنرال محمد ندیر کبیر سراج رئیس توپستیک و بعضی دیگر از صا حبمنصیان وزارت دفاع ملی نماینده وزارت امور خارجه و سایر کبیر اتحاد شوروی در کابل استقبال گردید.

(ب)

سالگرد روز نزول قرآن عظیم الشان شام سه شنبه ۲۴ میزان در پوهنتون کابل تجلیل گردید

سالگرد روز نزول قرآن عظیم الشان شام سه شنبه ۲۴ میزان در پوهنتون کابل تجلیل گردید.

بعنا سبت این روز خجسته محفلی از طرف ریاست پوهنشی شریعت در ادیتوریم پوهنتون کابل ترتیب یافته بود که در آن آیاتی چند از سوره های مبارک قرآن کریم توسط قاریان افغانی و مصری قرائت گردید.

پوهندوی وفی الله سمیع رئیس پوهنشی شریعت در باره قدسیت این روز فرخنده و مبارک بیا نیا ایراد کرده و بعداً قاریان افغانی و مصری را به حاضرین معرفی نمود.

در این محفل دوکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف، پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور، بعضی از سفراء دول اسلامی در کابل برخی از اعضای شورای عالی قضا، روسای پوهنشی ها و استادان پوهنتون کابل اشتراک کرده بودند.

در ختم محفل تحایفی توسط دوکتور محمد حیدر رئیس پوهنتون کابل به قاریان اهدا شد و متعاقباً مجله فوق العاده شریعت به حاضرین توزیع گردید.

(ب)

اطلاعیه اداره عالی اوقاف

اداره عالی اوقاف این اطلاعیه را به نشر سپرده است. باطلاع ذواتیکه از مرکز ولایت کشور قصد حج بیت الله شریف را دارند رسانیده میشود که اداره عالی اوقاف بمنظور فراهم آوری تسهیلات بانها تجویز نمود است تا در خواستهای شانرا به نوا حسای مربوط مراکز ولایات و ولسوالی ها ارائه بدارند.

همچنان مامورین و مستخدمین دوا بر که میخواهند به زیارت خانه خدا بروند درخواستهای شانرا به شریعت اداری وزارت های مربوط بسپارند تاریخ فرعه کشی بعد اعلام میشود.

دوسیه خائنین جهت فیصله و بررسی به دیوان حرب عسکری رجعت داده شد

دسیسه ای که به ذریعه محمد هاشم میوند و آل عبدا لر زاق، خان محمد و بعضی اشخاص دیگر که به تحریک اجنبی برای رهم زدن نظم و آرا مش در افغانستان و از بین بردن نظام جمعی وری طرح و بعداً از طرف حکومت کشف شده بود از چندی به اینطرف توسط هیاتی تحقیق میگردید چون دوسیه های سه نفر فوق الذکر و بعضی از همکاران شان درین اواخر تکمیل شده بود جهت فیصله و بررسی به دیوان حرب عسکری رجعت داده شد.

د افغانستان او شوروی دوستی

تولنی ته پیغام لیرلی دی کابل دتلی ۲۴ (ب) دیو هنی وزیر او د افغانستان او شوروی اتحاد دوستی دولتی رئیس داکتر نعمت الله پژواک د الاندی پیغام د افغانستان او شوروی اتحاد د دوستی د تولنی به نامه چه داکتر به ۱۶ نیتسه د دغی تولنی له خوا یو کنفرانس جوړیږی مسکو ته استولی دی. پاتی به «۶۱» مخ کبی

اطلاعات او کلتور اود پوهنی دوزارت د تصدیق و تشکیلات لغوه شو

کابل دتلی ۲۶ (ب): د اطلاعات او کلتور او پوهنی په وزارتونو کی د تصدیق و تشکیلات لغوه شوی. د صدرات عظمی یوی منبع پرون وویل چه د دغو دراپو وزارتونو د تصدیق و ارتباط د تصدیق له بنی خخه قطع شوی او د وزیرانو د عالی مجلس د پرونی تصویب له مخی تولی تصدیق د اطلاعات او کلتور او پوهنی د وزارتونو د رسمی ادارو جز گرخیدلی دی.

...

اطلاعات او کلتور دوزارت تشکیل د حکومت له خوا تصویب شوه.

کابل دتلی ۲۶ (ب): د اطلاعات او کلتور دوزارت نوی تشکیل دیوه کل په حیث د حکومت له خوا تصویب شوی دی.

د اطلاعات او کلتور د وزارت یوی منبع پرون وویل د دغه وزارت نوی تشکیل چه د افغانستان د جمهوری حکومت د روشن بینانه غوښتنو په نظر کی نیولو سره او

دستپما په مقصد په دی وروستیو وختو کی ترتیب اوتنظیم شوی وود وزیرانو په پرونی مجلس کی تصویب شو.

(پاتی په ۶۱ مخ کی)

چهارمین جنگ

محمد بشیر رفیق

● چگونه آرامش تابستان داغ شرق قمیانه برهم خورد؟



انور السادات

رفع سو تفاهم ها کنفرانس قاهره بین سه زعيم عربی سادات رئیس جمهور مصر، حافظ اسد رئیس جمهور سوریه و ملک حسین

پادشاه اردن تشکیل شد و همگان تصور میکردند حد ف ازین کنفرانس کشودن چپه شرقی به کمک مبارزان فلسطینی علیه اسرائیل

است. مصر وسوریه بعد از بن کنفرانس با اردن روابط سیاسی قایم کردند و اردن تمام مبارزان زندانی فلسطینی هارا عفو کرد تماس هاوتلاش های پیگیری بین ز عمسای عرب در سطح سیاسی ونظامی صورت میگرفت

همه مردم این همه تماس هارا قدم های مثبتی برای وحدت عرب ها می دانستند و آنچه هیچکس تصور نمی کرد اشتعال یک جنگ دیگر در شرق میانه بود زیرا هنوز اسانه

شکست ناپذیری اسرائیل بر سرزمین عابود و به قول حسین هیکل مدیر روز نامه الاحرام رفتی عرب ها کابوس استحکامات بار لو رادر

کناره شرقی کانال سو یز در ذهن خود مجسم میکردند در هراس میشدند اما سرانجام جنگی

چارم علی الرغم انتظار مردم جهان در شرق میانه آغاز یافت و تا تاریخ تحریر ایسن

بادداشت (یعنی دوشنبه ۲۳ میزان) اینکا ر نعل تاحد زیاد درین جنگ در دست عرب ها

ست و برخلاف جنگ سال ۱۹۶۷ که در شش روز پایان یافت و عرب ها باسر افکنده از

میدان محاربه برگشتند این بار باسر افراشته در مقابل دشمن خو نبینی مانند اسرائیل که

از حمایت کامل ایالات متحده امریکا واقمار امریکایی بر خود دار است استناد گسی می کنند.

در خلال این شش سال در شرق میانه اتفاقات زیادی یعنی عرب ها و اسرائیل رخداد

که درینجا اجمالی از آنرا از لاسلای جبراید وماخذ برای اطلاع خواننده گان عزیز قبیل

از ادامه این تبصره پیرامون جنگ کتونی



حافظ الاسد



حسین البکر



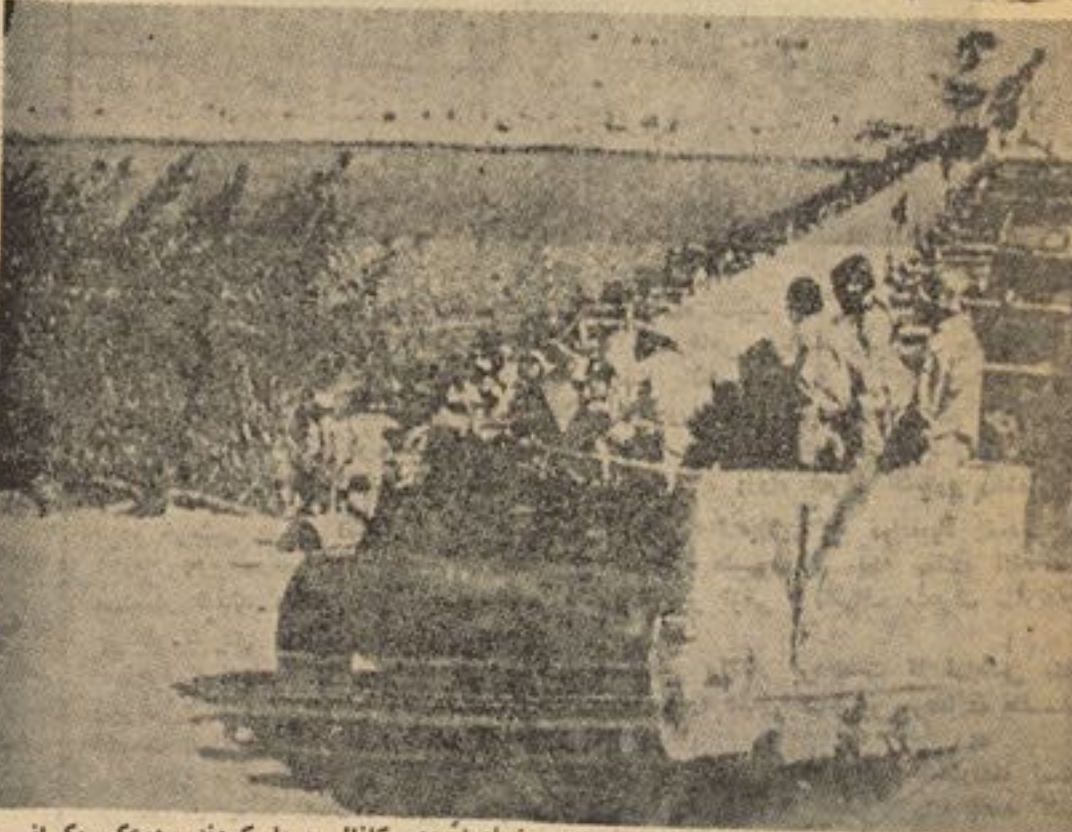
قذافی

نقل می کنم تا خوانندگان زوندون را از پایان جنگ شش روزه ۱۹۶۷ به جنگ کتونی و ارد کنیم و آنگاه نظر خویش را پیرامون این جنگ آزادی بخش ابراز داریم.



ملک حسین

شرق میانه، یعنی بحران این منطقه تدریجا فراموش می شود و اسرائیل که هیچ شرطی را برای صلح نمی پذیرد و به انواع تجا و ز دست می یازد بالاخره حق (دیپلماتیک) رادر سرزمین های اشغال کسب میکند در یسن تابستان داغ به منظور وحدت بیشتر عرب ها



عساکر مصر برای عبور از کانال سو یز تعداد بل هاویک زره پوش مصری دیده میشود



یک تانک اسرائیلی در زیر آتش بمباران هوایی سوریه - سوری عادت تمام چپه های جنگ جلویشرفت تانکهای اسرائیل را بسوی دمشق بسته اند.

در استحکامات بار لو نشسته و عبور آرام آب رادر کانال مشاهده میکردند. عرب ها مخصو صا سادات رئیس جمهور مصر به فعالیت های دامنه دار سیاسی دست میزد و هدف آن این بود تاراهی برای استقرار صلح در شرق میانه از طرق مسالمت آمیز پیدا کنند. ملاقات های پیهم او با ملک فیصل وسایر سران عربی چنان تو چیه میشد که این همه تلاش ها همه در جهت صلح صورت میگرفت. ناظران سیاسی عرب عقیده داشتند تازه ترین سلاحی که عرب ها با بد از آن در مقابل امریکا واسرا نیل استفاده کنند نفت است. موضوع استفاده از نفت به منظور آوردن فشار بر امریکا که اسرا نیل را وادار به قبول فاصله نامه ۲۴ مور خه ۲۲ نوامبر شورای امنیت کند از داغ تر یسن سوره های مطبوعات ومخالف سیاسی عرب بود. درین تابستان داغ وحدت عرب ها بیش از پیش استحکام می یافت و کشور های عربی بسوی هم جمع می شدند علت آن این بود که بارویکار آمدن دیتانت یعنی تظا هم بین ابر قدرت ها، عرب ها تصور میکردند که موضوع

عرب‌ها با اسرائیل

مارچ ۱۹۶۸ :-

از عبور از کانال سوئز تاسیسات نظامی مصر را تاحدی ویران کردند و ۲۰ نفر از عساکر مصری را کشتند .

از عبور از کانال سوئز ۱۳ عسکر اسرائیلی را کشته ۴ نفر را زخمی و ۲ اسرائیلی دیگر را اسیر کردند . طیاره های اسرائیل برای تلافی در روز بعد ده ساعت خطوط قوای نظامی

جمال ناصر جنگ فرسایشی را علیه اسرائیل در کانال سوئز آغاز کرد این جنگ که بیشتر در هوا صورت میگرفت محافل سیاسی جهان را پیوسته متوجه خود میساخت .

سپتامبر ۱۹۶۹ :-

درین ماه دریک برخورد هوایی اسرائیل ۱۱ طیاره مصر را دریک روز سرتگون کرد . از تاریخ جنگ ماه جون این بزرگترین تلفات قوای هوایی مصر دریک روز است .

۱۳ جنوری ۱۹۷۰ :-

طیاره های اسرائیل برای اولین بار در اعماق خاک مصر رخنه کرده و هدف هائیرا مورد حمله قرار دارند .

فبروری ۱۹۷۰ :-

غواصان مصری يك کشتی تدا رگات قوای بحری اسرائیل را در بندر ایلات غرق کردند و بیشک کشتی دیگر اسرائیل آ سیب رساندند .

۱۲ اپریل ۱۹۷۰ :-

اسرائیل اعلام کرد که پیلوت های ۱ تحاد شوروی بر فراز خاک اسرائیل عملیات هوایی انجام میدهند .

می ۱۹۷۰ :-

طیاره های اسرائیل سه روز بعد از غرق شدن يك قایق ماهیگیری این کشور بوسیله مصری ها يك کشتی راکت انداز مصر را غرق کردند . در همین روز کماندو های مصری پس



ملك فيصل



ایدی امین

نوامبر ۱۹۶۷ :-

شورای امنیت موسسه ملل متحد از اسرائیل خواست تا سرزمین های چندیدی راکه در جنگ شش روزه ماه جون از عربها بدست آورده اند تخلیه کنند .



سربازان سوریه بروی يك تانک اسرائیلی که به غنیمت گرفته شده شادمانی میکنند .

جون ۱۹۷۰ :-

قوای زد هوش اسرائیل وارد خاک سوریه شدند و سه روز در خاک سوریه باقی ماندند .

مصر را مورد حمله شدید قرار داد و سه طیاره میک قوای هوایی مصر را سقوط دادند .

جون ۱۹۷۰ :-

از تاریخ جنگ شش روزه این یکی هم از بزرگترین عملیات قوای عسکری اسرائیل علیه سوریه است . ۴ طیاره میک سوریه و یک طیاره جت اسرائیل سقوط کردند . اسرائیلی کشته و ۲۷ نفر آن ها مجروح شدند در همین ماه راکت های مصری د و طیاره اسرائیلی را سقوط دادند .

آتش جنگ درجهبه های مصر سوریه واردن روشن شد کماندو های اسرائیلی بعد

اگست ۱۹۷۰ :-

اسرائیل بعد از ۷۹ روز جنگ پی در پی هوایی ختم حملات هوایی خود را در امتداد کانال سوئز اعلام کرد و گفت که مقررات اوربند شرق میانه را به اجرا گذاشته است . طبق اعلام مقامات نظامی اسرائیل در این مدت ۳۷۳ نفر از نیرو های مسلح این کشور

از تاریخ پایان جنگ شش روزه در جریان جنگ های بعدی کشته و ۱۱۲۱ نفر دیگر مجروح شدند . اسرائیل در همین ماه گفت که مصر با حرکت در آوردن پایگاه های پرتاب راکت ضد هوایی در ساحل کانال سوئز مقررات اوربند را نقض کرده است .



گوشه بی از جزیره سینا که اینک در زیر پای تانک های غول بیکر جمهوری عربی مصر می لرزد .

ورق از پتید

جنوری ۱۹۷۲ :-

قوای اسرائیل به تلافی عملیات مبارزان فلسطینی در داخل خاک اسرائیل به قلمرو جنوب لبنان حمله ور شدند . چت های اسرائیلی یک اردو گاه مبارزان عرب را در داخل خاک سوریه نیز بهیسا راندند .

فبروری ۱۹۷۲ :-

قوای اسرائیل مدت سه روز در اراضی

جنوب لبنان حملات انتقالی دامنه داری علیه مواضع و پایگاه های مبارزان فلسطینی انجام دادند .

می ۱۹۷۲ :-

سه گوییلای چپانی در میدان هوا یی بین المللی تل ابیب ۳۶ نفر را کشتند و ۱۸ نفر را زخمی کردند دونفر از گوییلای ها کشته و سومین نفر که دستگیر شده بود به حبس ابد محکوم گردید .

سپتمبر ۱۹۷۲ :-

مبارزان فلسطینی (یعنی سپتمبر سیاه) ۱۳ ورزشکاران اسرائیلی رادر المپیک موتشن کشتند در همین ماه قوای اسرائیلی باردیگر وارد جنوب لبنان شد و در یک عملیات ۲۷ ساعته کوشید تا آن قسمت را از وجود مبارزان فلسطینی پاک کند ۶۰ نفر مبارز فلسطینی به شهادت رسیدند و بسیاری از خانه های آن ها منفجر و نابود شدند درین عملیات سه نفر اسرائیلی کشته و ۶ نفر زخمی شدند .

اکتوبر ۱۹۷۲ :-

طیاره های اسرائیلی اردو گاهای مبارزان فلسطینی رادر نزدیکی پایتخت سوریه رجم گوییدند .

نوامبر ۱۹۷۲ :-

در جبهه سوریه یکی از بزرگترین جنگ های بعد از جون ۱۹۷۶ آغاز شد ۸ میگ و ۱۵ تانک سوریه درین جنگ نابود شدند .

جنوری ۱۹۷۳ :-

طیاره های اسرائیلی بار دیگر مواضع مبارزان فلسطینی را در خاک سوریه مورد حمله قرار دادند ۴۰ میگ سوریه سرنگون شد و ۶ تانک آن نابود گردید . ۲ اسرائیلی نیز درین جنگ کشته شدند .



این عکس فرار اسرائیلی هارادر جبهه جولان در بلندی های آن قسمت از جولان که در تصرف سوریه ها در آمده نشان میدهد

فبروری ۱۹۷۳ :-

بامبارزان وارد بیروت شدند و سه نفر از جت های اسرائیلی یک طیاره مسافر بری لیبیا که پس از گم کردن راه بر فراز صحرای سینا سرگردان شده بود سقوط دادند ۰ و ۱۰۸ نفر از ۱۱۳ مسافر آن و سرانشینان این طیاره به قتل رسیدند .

اگست ۱۹۷۳ :-

اسرائیلی نیز درین عملیات کشته شد ۰ اسرائیل ۱۳ میگ سوریه را در برابری از دست دادن یک طیاره در بزرگترین نبرد هوایی دو کشور سقوط دادند .

اپریل ۱۹۷۳ :-

قوای اسرائیلی در یکی از بزرگترین جنگ

یک بمب اسرائیلی که در دلتای نیل افتاده و منفجر نشده

اسرائیل اعلام کرد که مصر و شوروی با وجود آوردن مجیز ترین و کاملترین سیستم های پرتاب راکت های ضد هوایی در ساحل غربی کانال سوئز مقررات اوربند شرق میانه را نقض کرده اند متحصصان نظامی اسرائیل تخمین زدند که تا ۶۰۰ راکت ضد هوا یی تقریباً در ۵۰ پایگاه پرتاب راکت در ساحل غربی کانال سوئز مستقر شده اند .

فبروری ۱۹۷۱ :-

اسرائیل اعلام کرد که مصر بزرگترین تجهیزات جنگی را که نظیر آن هرگز دیده نشده در ساحل کانال سوئز مستقر کرده

است ۰ در همین ماه نماینده اسرائیل از مذاکرات غیر مستقیم صلح شرق میانه در نیویارک خارج شده و بهانه آورد که میانجی صلح ملل متحد یعنی گو تار یارتنگ به اسرائیل اتمام صحبت کرده است .

سپتمبر ۱۹۷۱ :-

نیرو های اسرائیلی در جریان جبهه یمن پرواز طیاره های جنگی مصر به فراز مناطق تحت اشغال اسرائیل یک طیاره مصری را سقوط دادند ۶ روز بعد راکت های مصری یک طیاره اسرائیلی را سقوط دادند و درین حادثه ۷ نفر سر نشین طیاره اسرائیلی به قتل رسیدند .



اسیران اسرائیل در یکی از کمپ های اسیران در قاهره . اینست عاقبت مردمیکه برای ادامه استعمار و اشغال سرزمین های کشور های دیگر می جنگند .



لاشه يك طياره فا تووم اسرائيل كه در جنوب سوریه سقوط کرده است

این بود اجمالی از تجاوز های اسرائیلی در خلال شش سال گذشته درین شش سال یکبار هم اسرائیل به میدان هوایی بیروت حمله کرد و چند طیاره ملکی را آتش زد که در این یادداشت ذکر نشده . در خلال این مدت اسرائیل هیچگاه برای صلح آماده نشد و مساعی گوناگون میانجی صلح بلل متحد در اثر لجاجت اسرائیل و اتکالی کشور به قدرت ایالات متحده امریکانا کام شد. بلان راجرز وزیر خارجه امریکا که شامل



طیبیان قوای عسکری سوریه يك عسکر مجروح اسرائیلی را تحت مداوا گرفته اند . دو نفر دیگر اعترافات او را ثبت میکنند . باز شدن کانال سوئز بود نیز به ثمر نرسید و خلاصه اسرائیل راهی رادربیش گرفت که در فرجام به تسلیم عرب ها و از دست دادن قسمتی دیگری از خاک آبایی شان انجام یابد این همه اهانت و زور گویی برای کشورهای عربی غیر قابل قبول بود لاجرم در اثر سیاست نا بخردانه اسرائیل و تمرکز عساکر آن در روز های اخیر در سرحدات

و قتیکه برای نخستین بار پرچم جمهوری عربی متحد بعد از ۶ سال در جزیره سینا که جزئی از خاک مصر است برافراشته میشود .

کشور های عربی آرامش تابستان داغ شرق میانه بهم خورد و جنگی آغاز یافت که اسرائیل حتی تصور آن را نیز نمی کرد جنگی که در روز اول کامیابی هایی برای جمهوری عربی مصر و سوریه بار آورد و اسرائیل در دومین و سومین روز آن استحکامات بارلو را از دست داد .

اسرائیل درین استحکامات و یا به عبارتی دیگر خط دفاعی بارلو که می گفتند خیلی مجهز تر از خط مارینو و یا خط زیگفرد در فرانسه و آلمان نازی قبل از جنگ است پیش از ۲۸۰ میلیون دلار امریکا بی خرج کرده است . این استحکامات با سرو صدایی که هنگام ساختمان آن برپا شده بود جنبه افسانه بی پیدا کرده و برای عرب ها چون

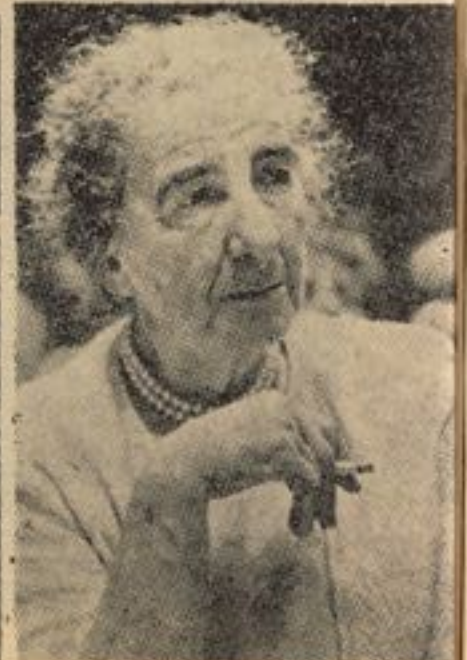


این افسر اسرائیلی (دیوید بن رحیم) نام دارد که بدست قوای مصر اسیر شده او تفویض مصر را در سینا تأیید کرد .

کابوسی می نمود. هدف اسرائیل از ساختن خط دفاعی با هزینه چینین بزرگ این بود که مدتی جلو پیشرفت مصر را بگیرد و نگذارد که ازین راه بخاک سینا مجددا نفوذ کند اما مصر با کمک توپخانه و تانک و قوای بشری و اتکاء به ایمان چنان این خط را در هم گوید که صدای از هم شکستی آن در تل ایسپالرزه انگند تا قبل از جنگ کنونی معافل بین المللی و سیاسی جهان تصور میکردند که مناسبات مصر و شوروی سخت تیره است و علائق دوستانه این دو کشور بعد از اخراج



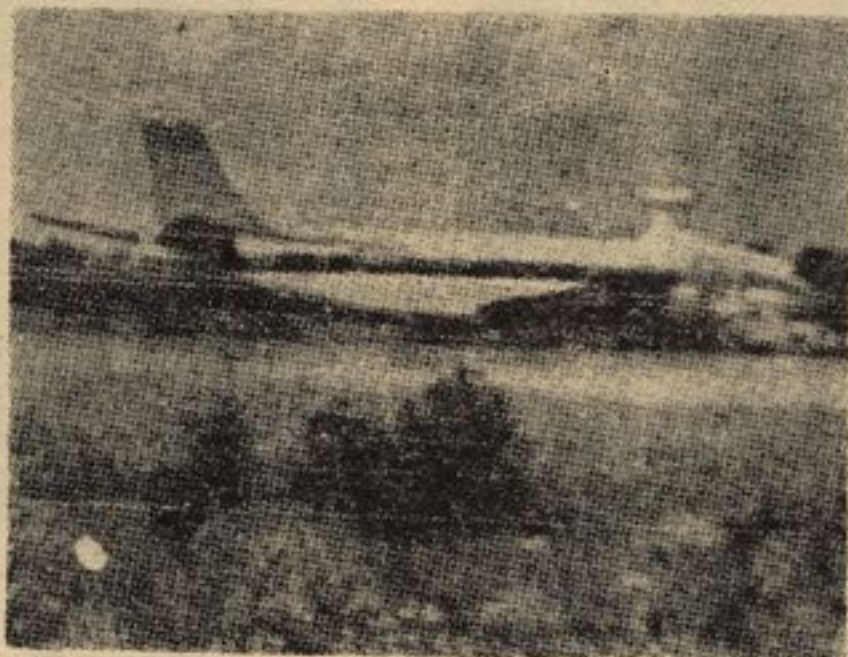
موشه دایان



گلدامایر



يك پل بروی كانال كه عبورقوای مصر رابه صحرای سینا تسهیل کرده است . درین عکس عساکر مصری درحال عبورازین پل دیده میشوند



يك طیاره بوئینگ ۷۰۷ (العال) اسرائیل كه درآن مهمات نظامی بارشده است تا از ویرجینا بیچ عازم تل ابیب گردد

وگاه تصریحا پذیرفته و آماده شدند
اگر اسرا شیل بخطوط قبل از جنگ
سال ۱۹۶۷ مطابق به فیصله نامه
۲۲ نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت عقب
نشینی کند آنها به مذاکره برای
صلح که شامل حق زندگی برای همه
مردم این منطقه به شمول احقاق حقوق
مردم فلسطین باشد پردازند .

با این وصف عرب ها درین شش
سال با این منطق وبا گذشت های
زیاد موفق شدند افکار قسمت اعظم
مردم جهان را بسوی خود و هدف های
مشروع خود جلب کنند .

واما این بار اسرائیل به کمک
ایالات متحده امریکا از زور گویسی
مکرر و خسونت کار گرفته افکار
مردم جهان رابه مسخره گرفت و
شش سال بازور نیزه به تجا و ز-
پرداخت و کو چکترین انعطاف برای
صلح بروز نداد و اینک جزای این
همه بی مبالاتی را به حقوق مردم
عرب و پشت پا گذاشتن به فیصله
نامه های شورای امنیت و توصیه
ملل صلح دوست مانند اتحاد شوروی
و غیره رامی بیند و یقینا درین جنگ
سر افکنده میشود .

ختم

منطق محاربه عرب ها نیز تغییر کرد گردید و کشور های عربی مخصوصا
و در واقع يك طرز فکر منطقی جا سادات و سایر رهبران دور اندیش
بگزین نظریات تعصب آمیز افراطی عرب واقعیت وجود اسرائیل را تا اویجا

متخصصان شوروی از مصر كه صدمه و لطمه
دیده است دوباره صمیمانه نخواهد شد ولی
وقتی جنگ کنونی آغاز یافت هر دو مسکو و
قاهره ملتفت شدند كه چرا در مورد علاق
خود تجدید نظر نكند و اتفاقا این تجدید نظر

به سرعت انجام گردید و روابط بسیار
دوستانه بی بین این دو کشور آغاز یافت
بطوریکه شوروی از حقوق مشروع عرب ها
درین جنگ آزادی بخشی حمایت کرد وقتی
نماینده آن کشور یعقوب مالك از تسلا ر
شورای امنیت ملل متحد در مقابل نما بنده

اسرائیل با احتجاج خارج شد و رهبران
اسرائیل را يك دسته گانگستر خواند و
اما ایالات متحده امریکا برخلاف حق و
عدالت و بر عکس آنچه خودش در پای آن امضا
کرده است یعنی فیصله نامه نمبر ۲۴۲ مورخ
۲۲ نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت ملل متحد

از اسرائیل حمایت کرده و تجاوز اسرائیل را
باین عمل خود مشروع جلوه دادن میخواهد
و حتی به ارسال سلاح و مهمات نظامی نیز به
اسرائیل شروع کرده است .

واما جنگ کنونی مانند پیکار شش روزه
سال ۱۹۶۷ نیست همانطور یکه از اخبار
این جنگ پیدا است اسرائیل با و صف
هر نوع کمک ایالات متحده امریکا تا تحریر
این یادداشت نه تنها مو لفتی درین جنگ
بدست نیاورده بلکه شکست غیر قابل تصوری
را هم متحمل شده است .

در جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ همدنی
كه عرب ها در پیش داشتند و بار
هآن را بیان میکردند علاوه از
تقاضای مشروع حقوق از دست
رفته مردم فلسطین یکی هم این بود
كه باید اسرائیل رابه بحر انداخت

اسرائیل ازین شعار عرب ها
حداعظم استفاده را در جلب توجه
کشور های جهان بسوی خود نمود.
اما بعد از اینکه جنگ پایان یافت



يك دسته از عساکر نیرومند الجزایر

توندون

شماره ۳۱ شنبه ۲۸ میزان ۱۳۵۲ مساوی ۲۳ رمضان المبارک ۱۳۹۳ مطابق ۲۰ اکتوبر ۱۹۷۳

هفته مخصوص سرمایه‌داری

آدمیت رحم بر بیچارگان آوردنست
گادمی راتن بلرزد چون بیند ریش را
(سعدی)

هفته مخصوص سرمایه‌داری که در واقع هفته نیکوکاری، دستگیری بنسوانیان، غم‌شیرینی، به مصیبت‌رسیدگان و بالاخره هفته التفات بحال مستمند است، با پیام شایع محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و حامی جمعیت افغانی سره می‌باشد آغاز گردید. رهبر بزرگ ملی ما در پیام شان راجع به مفکوره تجلیل از هفته مخصوص سرمایه‌داری چنین فرمودند:

«مفکوره تجلیل از هفته مخصوص سرمایه‌داری، نه تنها مسؤولین امور این کانون خیریه را متوجه اهداف عالی انسانی آن می‌سازد بلکه فرصت و زمینه را میسر میگرداند که مردمان ما از یکطرف با پیروی از تعالیم عالی‌اسلامی و عطاوت بشری در امر خیر و دستگیری از بینوایان بیشتر از پیش سهم بگیرند و از جانب دیگر با تعقیب و پیروی اصول ملی و بین‌المللی سره می‌باشند و صلیب احمرها که بنای آن بر بشریت، وحدت و اتحاد، خدمات داوطلبانه به هم‌نوع محتاج و تعاون با همی است بشکل بهتر و بصورت روز افزون بین مردمان مادر سراسر کشور عزیز تقویه گردد. منظور از وجود آمدن این نوع تاسیسات و سازمان‌های خیریه خواه سرمایه‌داری، صلیب احمر و یا هلال احمر باشد هدف آن یاری و تعاون به طبقه رنج‌دیده و مصیبت‌رسیده نوع انسان است. جمعیت افغانی سره می‌باشند بر روی همین خط مشی، در فرصت‌های لازم به سوبه ملی و بین‌المللی به کمک مستمندان و مصیبت‌رسیدگان می‌پردازد.

این مؤسسه در ساحت خدمت‌گزاری اجتماعی سابقه تقریباً بیست ساله دارد ولی بدون تردید مؤثریت خدمات آن در پرتو ارزشهای نظام مترقی جمهوری ما و بر حسب اراده حامی بزرگ آن، به وجه مطلوبی منجلی میشود و وظایف عالی نوع پروری خویش را چنانکه توقع و نیاز است ایفا میکند.

آنچه در راه نیرومندی این مؤسسه خیریه و توفیق آن در جهت انجام خدمات بشردوستانه اهمیت اساسی دارد، امداد داوطلبانه و مؤثر تمام افراد کشور است و مخصوصاً آنانیکه استعداد و توانایی مادی بیشتری دارند باید این وجیه دینی و ملی خویش را در کمک‌های رشادت و جوانمردی ادا کنند و در دستگیری از بینوایان و مصیبت‌رسیدگان عملاً سهم بگیرند و این هفته نیکوکاری میتواند فرصت مساعدی برای انجام این مأمول باشد.

دخارندوی خلمیان در ترفیکو په خدمت کښی

له څوموډی راهیسی یو شمیر منور او تحصیل کړی دخارندویان دکابل دښار په وټونو کښی دتقلیه وسایلو دښه تنظیم او دترافیکو دمسؤولو موظفینو سره دمرستی او په وټونو اوپلی لارو کښی دښاریانو دلاریښودنی په منظوره داوطلبانه ډول خدمت ته چمتو شویډی. که څه هم ددوی دغه خدمت دورځی او ماښام له خوا دخواستو دپاره محدوددی، خو داچه دښاریانو په لاریښودنه او دترافیکو دوظیفو سره لویه مرسته گټله کښی، زموږ په عقیده په هغو خدمتونو کښی دخوانانو دفعالې برخسې اخیستلو یوه غوره نمونه ده چه دافغانستان ځوان جمهوري نظام یې ملی عالی اهدافو ته درسیډو په لاره کښی هیله ورته لری. له تیرنظام څخه مونږ ته زیاتې فاسدی بقایو رایاتې دی چه باید دخپلو بشری قواؤ او دخوانانو دفعالو خدمتونو په مرسته یې له منځه لیری کړو. له دغو بقایاو څخه یوهم دښاری بسونونه انتظام اودخلکو په تیره بیان پوهنی دښارگدانو په مقابل کښی دپس چلوونکو ناوړه رویه ده.

څرنگه چه په تروکلو کښی ددغونواو وحرکاتو مخنیوی نه کیده اودترافیکو څښتو مامورینو یوازی دخپلو گټو دپه وړلو په فکر کوی، نقلیه وسایلو نه یوازی انتظام نه درلون بلکه دخلکو دنا آرامی وسیله وه او په ښار کښی یوه څرگنده یې نظم لیدل کیده.

له ښه مرغه دجمهوري نظام دلر په داخلوسره هماغه شان چه زموږ دژوند په زیاتو اړخونو کی دتحول نیسی ولیدلی شوی، دښار دترافیکي وضع اودنرخونو دټاکلو او خارنی په فضاکسې هم په لږه موده کښی داسی بدلون راغللی دی چه یقیناً به زموږ دښاریانو او دترافیکو دوظیفو اودخارندوی دخلمیانو په کښه مرسته نور هم انجام پیدا کړی.

مونږ په دغه عام المنفعه خدمت کښی دخارندویانو فعاله برخه دستاینی او قدر دانی وړولو اوهیله لروچه ښاریان هم ددوی دخدمتونو په مقابل کښی هغه حساب موقعیت درک کړی چه دوی یې ددغو خدمتونو دسرته رسولو په وخت کښی لری. هیله ده چه دخارندوی دهمکارانو دفعالیت ساحه په آینه کښی دومره زیاته شی چه ددوی دغه خدمتونه دولایاتو په ترفیکو اونورو عام المنفعه چاروکی هم اوږده شی.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان

عساکر امریکایی برای جنگ به اسرائیل اعزام میشوند و آن عساکر که در ویتنام جنگیده اند، ترجیح داده میشوند. «جراید»



- مثلی که در ویتنام به موفقیت جنگیدید. من یقین دارم که در شرق میانه هم موفق هستید. (کارتون از آنیس) صفحه ۹

افغانی سره میاشت در خدمت شما



کمکهای عاجل افغانی سره میاشت توسط کاروانهای مختلف بزودترین فرصت به محل حادثه رسانیده میشوند .



لباسها وسایر امداد جمعیت افغانی سره میاشت در مکاتب بوسیله هیات های مؤلف توزیع می شود .



امداد عاجل جمعیت افغانی سره میاشت در فرصت های لازم و با وسایل ممکن برای نجات مصدومین حوادث طبیعی رسانیده میشود .

هفته مخصوص سره میاشت که از ۲۴ میزان تا ۳۰ میزان ادامه دارد ، با پیام رهبر بزرگ ملی و رئیس دولت و صدراعظم بنام علی محمد داود آغاز گردید . در طول این هفته مردم نیکوکار و خیرخواه ما در راه تقویت بنیه مالی جمعیت افغانی سره میاشت با دادن اعانه های سی به آن موسسه ، وجبیه انسانی و نود و ستانه خویش را ایفا میکنند . جمعیت افغانی سره میاشت نیز به توزیع امداد به مستحقان در مکاتب و سایر نقاط پرداختند .

مجله ژوندون بمنظور سهیمگیری در تجلیل از هفته سره میاشت اینک فوتوهای را که از فعالیت های گوناگون این موسسه خیریه و عام المنفعه در این صفحه بچاپ میرساند و امید وار است این موسسه بتواند در پروارزشهای نظام مترقی جمهوری و آرمان های عالی حامی بزرگ آن ، بمؤثریت خدمات بشردوستانه خویش بیفزاید .



اطباء ، قابله ها و پرستاران امور صحیح جمعیت افغانی سره میاشت در کلینیک های عاجل آن موسسه بیماران مختلف را تحت مداوا و پرستاری قرار میدهند .



توزیع ادویه در کلینیک های مختلف افغانی سره میاشت طور رایگان صورت میگیرد . تمام افراد بیمار که در کلینیک های سره میاشت تحت معالجه قرار میگیرند از خدمات صحی رایگان و بلاعوض مستفید میشوند .

اسلام و زندگی

پر تو عقل

بقلم هبا

مردم آن وقت بدنبال آن روان بودند باقیات رسانید. آنگاه توانست حقیقت را در یابد و هدف اصلی خود را پیدا کند و بخوبی باین فیصله برسد که ذات مظهر قدرت نمایی های خیره کننده، نیرویی است غیبی و ماوراء طبیعت که آفریننده آفتاب، ماه و ستارگان است و تنها اوست که فنا و زوال در پیشگاه عظمتش راه ندارد و از قدرت او است که این نظم عجیب و بیست انگیز در سراسر کائنات حکومت میکند.

ازینجا است که حسن دینی و خدا پرستی در نهاد فرد فرد انسان متمرکز بوده و از ضروریات فطری نوع بشر بحساب می آید. زمانیکه عقل انسانی سوال خدا شناسی را حل کرد و دریافت که نیرویی بی نظیر برپای جهان هستی حکومت دارد و دنیای بشریت و آنچه در آن است زاده رحمت و اراده او است قضاوت خواهد کرد که باید انسان در مقابل عظمت آن آفریننده توانا و داد گستر سر تعظیم فرود آورد، بجهان غیب مؤمن شود و بفرامین آفریننده کار صمیمانه متقاد و مطیع گردد.

مغرب فرو نشیست وی مهتاب را نیز زیندیرفت و چون روز فرا رسید انوار فروزان آفتاب در پهنای افق گسترده شد بیش از هر چیز دیگر برای ابراهیم «ع» شکفت آور تر آمد و گفت: «خدا و آفریننده من این است.»

هنکا میکه روز پایان یافت و فرصت غروب فرا رسید آفتاب نیز مانند دیگران سردر گریبان افول کشید و آنهمه شکوه و عظمت خود را از نظر ابراهیم «ع» پنهان ساخت و دیگر نور و درخششی از خود بجا نگذاشت.

او پس از آنکه همه چیز را در حال فنا و نا پایداری یافت نتایج فکری خود را درین چند کلمه خلاصه کرد: «برگر دانیم روی خویش را بجا نب خداوند یکه آفریننده آسمانها و زمین است. درحالیکه یکتا پرستم و از شرک و زندگان نیستم.»

حال قضاوت باید کرد که این طرز تفکر و استدلال او از کدام منبع نشئت کرده بود. از مدارس و دانشگاه ها؟ از استاد و معلم؟ نه از یکی هم نمی.

این پیامبر بزرگ اسلام با پیروی از حکم ضمیر بیدار خود وقتی بطلان عقایدی را که

بدور نمای مظاهره طبیعی نگاه میکند چشم جانب آسمان و فضاء میدوزد و در عظمت آن عمیق میشود و باخود میگوید آن کسیکه این سازمان را برپا کرده و این نظام شکفت انگیز را بر صفحه کتی حکم فرما نموده است. از همه موجودات بزرگتر و مقتدر تر است.

زمانیکه ستاره درخشانی را در پهنای سیر نیلگون مشاهده کرد در فکر و اندیشه غرق شد و این جمله را بزبان آورد که «بروردگار من این است.»

پس از آنکه چون ستاره در سایه غروب فرو رفت و آوری از آن بجا نماند. نور عقل در وی درخشید و گفت «آنچه غروب کردنی است نمیتواند آفریدگار باشد لحظه ای بعد که روشنایی مهتاب او را بخود جلب کرد گفت «این است آفریدگار من.»

ولی زمانیکه ساعتی بعد مهتاب نیز در دل

انسان وقتی سری در صفحات تاریخ جهان انسانیت میزند و به پیرامون چگونگی ذهنیت ها و طرز تفکر ها نظر عمیق می افکند باین مطلب میرسد که در هر عصر و زمانی مسائلی چند و سوالهای متعددی افکار انسان ها را بخود معطوف داشته و برای دریافت راه حل آن ها غرق اندیشه میگرددند حتی برخی اوقات این اندیشه های گوناگون ایشان را به پرتگاه هولناک پندار های نابجا نزدیک میساخت.

این سوال ها همز مان بارشده ابتدایی انسان ریشه خود را در مغز او غرس می نماید و رفته رفته انکشاف و نمو می یابد. او از خود می پرسد. پیش از آنکه وارد این جهان شود کجا بوده و چه کسی او را وارد این دنیای پر شور ساخته است؟ بالاخره او چه خواهد شد؟

سوالهایی از اینگونه، مغز بشر را فرا میگردد و این، بنات خود یک پدیده قابل وصفی است که در سر شیت انسان از همان بدو آفرینش همراه ساخته شده است و در حقیقت یگانه دلیلی است که میتوان از آن به فطری بودن دین اذعان نمود.

اکنون وقتی که انسان برای رهایی از چنگال این افکار و بمتظور پیدا نمودن چیزی که این پیچیدگی ها را در اندیشه او بکشاید. ناگزیر بهر سو دست و پا میزند اگر

یک وجدان سالم و فکر رسا در وی مسلط بوده و هنوز تحت تاثیر مسموم کننده آید یو لوزی های گوناگون قرار نگرفته

باشد. قدرت می یابد در پر تور هنمایی عقل سالم خویش این گره های فکری را بازنماید و جانب حقیقت را بر گیرد. این گسترش سوالهای حیرت آور در پیچ و خم افکار انسان نما یانگر حس تدین در وجود بشریت بوده و گویا بر آن است که انسان دین خواه بوده و تا انکار و عقل سالم در وجود او حسیت این نیاز مندی او را رهائی سازد.

هرگاه انسان صفحات تاریخ پیا میران الهی و زندگی ایشان را ورق میزند نمونه هایی از حق جوئی را در رو شنایی عقل مشاهده میکند چنانچه ابراهیم «ع» آن فرستاده والا گبر خداوندی تنها میگوید که کودک نوری بود و افکار و عقاید مغز او را بطور کلی آلوده نساخته و وجدان سالم در وی وجود داشت در خلال سوالهای گوناگون فکری راه را بجانب حقیقت باز یافت و مطمئن گردید.

این مرد روشن ضمیر به پیرامون همه چیز دقیق بینگردد و در پرتو عقل و خرد

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند

بقلم: قاری عینی

حضرت عبدالله بن عباس (رض)

آغاز می کرد پنداشتم که او تصحیح تسوین انسا نهاست و اگر معاوردت علمی می گردگان می کردم که او داناترین اشخاص است.

حضرت ابن عباس (رض) یگوزو چیست فقه و روز دیگر در تاویل روزی هم در مغازی دیگر از جهت شعر و روز دیگر را بتاریخ ایام عربها تخصیص داده بود همیشه مردم بدور شان حلقه زده مسائلی لاینحل خود را حل می کردند.

ابن عباس «رض» میگوید علمه احادیث رسول خدا «ص» را نزد انصار یافتیم، اگر میخواستیم حدیثی را از کسی بگیریم در نزدیکی از آنها می رفتیم، اگر خواب می بود تا هنگام بیداری اش منتظر دروازه وی می بودم و وقتی که بیدار می شد مقصود خود را حل می کردم و بخانه باز می گشتم.

حضرت ابن عباس (رض) در علم مانند بحری بود که همه از آن استفاده می کردند، پیغمبر اسلام او شائرا به ترجمان القرآن ملقب ساخته اند، تفسیر قرآنرا با اسباب نزول آیات میدانست. وی نه تنها از جمله نخستین اصحاب است بلکه از نخستین دانشمندان اسلامی است که قرآن کریم را تفسیر نمود و دو تفسیرش بنام خود وی معروف است.

ابن عباس «رض» نه تنها در فرا نضو مغازی دسترس داشت بلکه کتب سماوی گذشته مانند تورات و انجیل را با تمام محتویاتش میدانست.

بقیه در صفحه ۶۰

است که حدیث را بسیار روا یت کرده اند، تعداد احادیث روایت شده آن بالغه ۱۶۶۰ حدیث می گردد که شیخین ۹۰ حدیث آنرا متفقا روایت نموده امام بخاری ۱۲۰ حدیث و امام مسلم ۴۹ حدیث آنرا بطور انفراد روایت کرده اند.

هنگام وفات پیغمبر اسلام، عمرش بیش از سیزده سال نبود همین باعث است که بسیاری مرویاتش از اصحاب رسول خدا (ص) است بالغاصه اصحاب بیکه بیشتر ملازمت رسول خدا «ص» را داشتند.

عبدالله بن عباس (رض) دارای عقل رسا، حافظه قوی و ذهن صاف بود که تمام مسی استعدادش را در نشر علوم اسلامی بخرج رسانیده است، بسیاری از اصحاب نسبت کثرت دانش او، ویرا احترام می کردند چنانچه حضرت عمر «رض» همواره او را نوازش نموده نزد خود می نشاند، عظمت و شان او را بلند می کرد و با وجود خردی سنش بهرای و نظریه وی اعتماد می نمود و در هنگام مشکلات می گفت: ابن عباس (رض) برای همین منظور آفریده شده است.

یکی از صحابه می گوید: زمانیکه عبدالله بن عباس (رض) را میدیدم تصور می کردم که اونیکو ترین مردم است، اگر بسخن زد ن

حضرت عبد الله بن عباس «رض» این شخصیت اسلامی که پسر کاکی پیغمبر اسلام میباشند بنام عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف معروف است، مادرش لبا به دختر حارث خواهر میمون (همسر رسول خدا «ص») میباشد که سه سال قبل از هجرت در مکه تولد یافته است.

بعد از تولدش نزد رسول خدا «ص» حاضرش کردند و پیغمبر اسلام در حق وی به حکمت دانی، فقیه بودن و دانستن تاویل دعا نمودند.

در فتح مکه بار رسول خدا «ص» اشتراک نموده در روز حنین و محاصره طائف نیز شرف معیت پیغمبر اسلام (ص) را داشت در بسیاری از غزوات شخصا اشتراک کرده در سال حج و ذی حجه هم سفر رسول الله «ص» بود.

در واقعه جمل وصفین با حضرت علی (رض) بوده از وی حمایت می کرد، بعدا بحیث والی بصره مقرر گردیده قبل از وفات علی «رض» ولایت بصره را ترک گفت و بجهت بازگشت ابن عباس «رض» از رجال زبده مدرسه حدیث بشمار رفته در زمرة شش تن اصحابی

ماه مبارک رمضان:

داد شب

نمیشود... در نژ دیک کتا بفروشی دهه‌ها عراده موترتو قف کرده و جمعیت کثیری سرک عمومی را پند انداخته اند... یکی از بای‌شانه دیگر قد بلندک می‌کنند و می‌خواهد از پشت پرده های هتل چهره خوانندگا نرا تماشا کند... صدای لود سبیکر رستوران که یک‌عده هنر مندان محلی مشغول آواز خوانی اند طنین انداز است... بیشتر رستوران های ما درین شبها کنسرت دارند و مشتری یا ن فراوانی را جلب میکنند.



مردچا قی رامی بینیم که چینی (از الجبه) مزاری بر شانه داشته و به زحمت از زینه های رستوران بالا می‌شود... شکم و کمر این مرد خیلی بزرگ است به حدی که بیننده را به تعجب وامیدارد، آهسته به او نزدیک میشود... معلوم می‌شود که «رحیم قل‌بای» نام دارد، آواز شیرغان به کابل آمده تا شب های رمضان را در اینجا خوش بگذراند. بالهجه خاص مردم سمت شمال کشور میگوید:

هر سال ماه رمضان به شهر مزارشریف می‌بودم و از کنسرت های هنر مندان رادیو که در آنجا جمع می‌شدند لذت می‌بردم اما امسال شنیدم که در کابل هنر مندان زیادی در شب های رمضان می‌سرایند. پنج شب است که به کابل آمده‌ام و هر شب به یکی از رستوران ها می‌روم.

او مرد جالبی به نظر می‌رسید ازش می‌پرسم: شما کمی چاق به نظر می‌رسید، ممکن است درباره خوراک تان چیزی بگویید؟

این دسته هم گروهی از مردم را با ساز و آواز خود مشغول می‌سازد دست به دعا دارند...

در این شب ها کمتر مسجدی است که پر نشود، اطفال، جوانان بران همه نماز می‌خوانند و روز می‌گیرند...

ساعتی بعد گردش درین کوچه‌ها شروع میشود، مردان ریش سپید بسوی خانه ها میروند، جوانان به جانب دکان هاروی می‌آوردند و دسته بی هم به سینما و کافی‌ها رجوع میکنند.

در پسکوچه (پخته فروشی) سموارچی باشور و شوق زیادی مشغول دم کردن چای است، مرد ها بالنتکی ها و پتو ها بالا می‌تخت سماوار نشسته اند از خلال صدای گیرای تنبور، صدای یکی بلند می‌شود که چای سبز فرمایش میدهد و صدای دیگری بر می‌خیزد که چای سیاه فرمایشی می‌خواهد... شب رمضان درین سماوار کوچک کیفیت و جلوه بی خاص دارد... جاده می‌بوند، درین شب ها جمع و جوش دیگری دارد. نور چراغ های تکسی و ریگشا ها لحظه بی قطع

خواننده به ذوق خود شعر حافظ را تعدیل می‌کرد

سردی فقط بخاطر شب های رمضان به کابل آمده است

شان در دل شب می‌پیچد: در رمضان یارب، یارب رمضان... سرها از کلکین ها بیرون می‌شود، اطفال به پایین میدویند و هیاهویی در آن منزل برپا می‌گردد.

آری اشب های رمضان است، شب های رمضان کابل... مرد هادر مساجد گرد آمده اند و مشغول آدای نماز تراویح و ختم قرآن می‌باشند، در هر مسجد گروه، گروه مردم جمع شده و مشغول راز و نیاز با خدا می‌شوند قلب هاهمه پاک و با خلوص نیت

تاریکی شب کوچه های پر پیچ و خم شهر کهنه کابل را هراس انگیز جلوه میدهد تک‌تک چراغ های برق بر سر دروازه منازل، روشنی ضعیفی را بر دامن کوچه ها می‌پاشد و راه را تا حدی روشن می‌سازد.

دسته بی اطفال خرد و بزرگ از مونی و تبله بی را بر دوش داشته و باداد و فریاد از دروازه منزلی بدروازه منزل دیگر می‌روند... دست های کوچک شان بحرکت می‌افتد و صدا هایی از آرمونی و تبله بلند میشود، بعد طنین صدای



استاد سرآهنگ نیز درین شب ها، با اشعار سوزناک «بیدل» دل هارا سرور تازه می‌بخشد

دست‌های کوچک شان به حرکت می‌افتد.. صدا های از آرمونیه و تبله بلند میگردد. بعد طنین صدایی در دل شب می پیچد: رمضان یارب.. یارب رمضان..

زندگی در ده داری

از: گل احمد زهاب نوری

نازه عقربه ساعت ۸ شب را نشان میدهد که در پشتو نستان وات می رسم، صدای لود اسپیکر هو تل ها که اخبار رادیو از آن پخش میشود، در جاده می پیچد و ده ها نفر در هر گوشه و کنار ایستاده اند گوش به خبرهای رادیو میدهند راستی از آوان رژیم جدید جمهوری است مردم ما از پیرو برنا علاقمندی خاص به اخبار رادیو و جراید پیدا کرده اند. نمونه بارز آن هم، همین گورد آمدن مردم برای شنیدن اخبار رادیو است... فروش روزنامه هادرین روزها قابل توجه است و این می رساند که مردم ما بیدار اند و با اشتیاق، نشرات کشور شان را میخوانند تا از تحولات جدید آگاه شوند....

شب‌های رمضان شب‌های است که بازار سینما هائیز گرم تر می شود، درین شب‌ها گروه گروه مردم به سینما های شهر میروند. آریانا فلم اندرز مادر رانمایش



دسته‌ای از هنرمندان در یکی از هتل های شهر

لبخندی میزند و گوشت های زیر گلویش لرزه خفیفی میکند بعد بپرستی نمیکنند... خواننده غزل مشهوری از حافظ رامیخواند، صدای خوبی دارد، اما جالب اینجاست که در هر فرد این این غزل تعدیلات و وصله های به میل خود وارد کرده و وزن و کیفیت این غزل ناب را از بی نبرد ده است.

لبخندی میزند و گوشت های زیر گلویش لرزه خفیفی میکند بعد بپرستی نمیکنند... خواننده غزل مشهوری از حافظ رامیخواند، صدای خوبی دارد، اما جالب اینجاست که در هر فرد این این غزل تعدیلات و وصله های به میل خود وارد کرده و وزن و کیفیت این غزل ناب را از بی نبرد ده است.



روشنی چراغ های رمضان را چون روز روشن ساخته است

میدهد ده ها و صد ها نفر در بیرون سینما به جستجوی تکت بودند و لی تکت بازار سیاه داشت و ۴۰-۵۰-۶۰ تا ۹۰ افغانی قیمت یکتا تکت در بازار سیاه رسیده بود.

لوحه یی در سینما آریانا نظر م راجلب کرد که نگهبانی با یسکل در آن يك افغانی تعیین شده بود این لوحه بجای فایده برای مردم درد سری تولید کرده بود چه با یسکل نگهبان سینما آریانا، هرگز يك افغانی راقبول نمیکرد...



شب های رمضان، شب های هنرمندان است، گروهی مردم به آواز استاد رحیم بخش گوش فراداده اند.

بیک امید برای

بصورت مجموعی مدت صدروز برای تکمیل شدن فلم
تخصیص داده شده بود.



شباغلی اعلیل ریسمور فلم

بتاریخ ۱۵ حوت ۱۳۵۱ فیصله بعمل آمد تا کار فلمبرداری آغاز شود و سنا ریوی از روی داستان «بخاطر یک لحظه هوس» اسد الله هاتف ترتیب کرد. بتاریخ دوم حمل ۱۳۵۲ کار فلمبرداری آغاز گردید و اولین صحنه ای که فلمبرداری شد همان صحنه رقص در رستوران بود.

بصورت مجموعی مدت صد روز برای تکمیل شدن فلم تخصیص داده شده دایرکت فلم را عبدالخالق اعلیل بعهده گرفت و فلمبرداری بعهده محمود نوری بود، انجنیر خیر محمد «محمود» که تحصیلات خود را در انستیتوت لیک لیننگراد بپایان رسانیده بحیث متصدی آواز و توریالی شفق که در پونه هندوستان تحصیل کرده در قسمت مونتاز و فلم همکاری نمودند.

درین فلم محبوبه جباری در نقش شیمیا «هیروئین فلم» محمد نذیر در نقش هارون «هیروی فلم» اسدالله آرام در نقش بهرام، غزال صاعد در نقش فریده، زرغونه آرام در نقش فتنه و سایرہ اعظم در نقش مادر بازی کردند.

همچنان استاد رفیق صادق، ف.عبادی، نبی اکرمی، ط کوشان، قاسم صاعد، نقش هایی را بعهده داشتند.

از آواز مشعل هنر یار هنرمند معروف بجای نذیر و از آواز زینت کلچین ممثله رادیو افغانستان بجای زرغونه آرام و از آواز توریا لسی شفق بعوض اسد الله آرام استفاده شده است.

در قسمت موزیک متن از آهنگ های خارجی استفاده شده و لی آهنگی را که مهوش بعوض محبوبه جباری می سرود استاد هاشم ترتیب کرده است.

این فلم در حدود یک میلیون افغانی مصرف شده است. درین فلم درکنار چند چهره آشنا چون استاد رفیق صادق، محبوبه جباری، اسد الله آرام، غزال صاعد و زرغونه آرام چهره های جدیدی هم بنظر بینندگان رسید که بسیاری از آنها میتوانند در فلم های بعدی بهتر بازی کنند و موقع بیشتر برای تبارز استعداد خود پیدا کنند.

بروی پرده سه سینمای معروف کشور ما تصاویر متحرک و گویا در برابر بینندگان که اولین فلم مکمل داستانسی کشور را میخواستند تماشا کنند قرار گرفت. این فلم اندرز ما در نام دارد که داستان آنرا شباغلی اسدالله هاتف نوشته و از روی داستان شباغلی و اعلیل سناریوی فلم را ترتیب کرده اند. برای تهیه



اسدالله آرام هنرمند با سابقه
تیاثر درنقشی از فلم اندرز مادر

توسعه بخشیدن فعالیت های هنری در قسمت تهیه فیلم از هر نگاه مفید است

فردای روشن سینما

گامهای نخستین:



ساختن و تهیه يك فلم بر ای بیننده ایکه از مشکلات فرا وان فلم سازی آگاهی ندا رد خیلی ساده جلوه میکنند حالیکه يك فلم هنری دو ساعته در يك مدت طولانی و با تحمل مشکلات فراوان و مصرف هنگفت میتواند بو جود آید، علاوه بر هنر پیشه های ور زیده و دایر کتر مجرب باید از نظر فنی و تخنیکی وسایل کافی در اختیار فلمسازان قرار دا شته با شد. در کشور هائیکه برای اولین بار فلم ساخته اند محصولات اولی و ابتدا بی شان از هر لحاظ چه از نگاه هنری و چه از لحاظ تخنیکی نا قص بوده است، هنر فلمسازی خواهی نخواهی باید سیر تکامل خود را بیما ید تا به مرحله عالی خود برسد و تازه همان مرحله عالی را هم هیچوقت نقطه نهایی و آخری ندا نسته اند چه هنر فلمسازی در تمام کشورها هر روز يك گام به پیش برمیدارد. در کشور ما که گامهای نخستین

محبوبه چبازی و محمد نذیر در صحنه از فام اندرز مادر

فعلا در کشور ما بر داشته شد. در قسمت تهیه فلم از هر نگاه مفید برای يك آینده روشن سینما و فلم سازی امید وار بود نا گفته نباید گذاشت که توسعه بخشیدن فعالیت های هنری در افغانستان بخصوص

در پهلوئی آن مناظر قشنگ افغانستان يك مسا عدت طبیعی به حساب میرود. بقیه در صفحه ۵۸

است. استعداد هنری در وجود بسیاری از جوانان کشور ما وجود دارد، فقط باید این استعدادها تربیه و در ست بکار انداخته شود،

درین قسمت بر داشته میشود نباید تا رسایی هایی را که ناشی از نابلدی، کمبود و وسایل و کارکنان فنی، کمبود هنر پیشه، سناریو نویسی و غیره است مورد انتقاد شدید قرار داد چه گامهای نخستین درین قسمت در هر کشور خالی از نواقص و نارسایی نبوده است، حتی میتوان به این گامها که



روز
بص
الق
ری
ران
روز
بص
الق
ری
نیر
ت
راد
واژ
ستان
ا ژ
قش
ین
م
ال
ام
قش
ق
ن
هده
مند
بنت
جای
لی
فاده
شنگ
لی
ر به
تیپ
بقه
مادر

● گروه سادیست و ماجراجوان کشتن انسانها و تهیهنشان در خون لذت می بردند ، تا حال

۲۷ نعش از زیر زمین بدست آمده است

تکراس

توسط بیل اجساد جوانان را از زیر زمین بیرون آوردند .



هنری ذوق

او مورو



هنرمنده دلرغونو آتاروسره ډیره مینه لری

● هنر دینکلا هینداره ده

● په هنری خانگه کبسی لومړی فطری

استعداد شرط دی

هو همدا رنگه چه زوندانه مختلف اړخونه لری اود نړۍ اشکال مختلف رنگونه، په همدی تر تیب دهنر لپاره هم زیات تعبیر و نه موجود دی مگر په ټولو کبسی شعراو موسیقی مجسمه جوړول اونقاشی دغه احساس بڼه څر گندوی او خلکو ته یی بنښی.

دغه نظریه چه آیا په هنری روزنه کبسی ارثی تعلقات خو مره دخالت لری او دغه موروثی اړیکی کولی شی چه دهنر مند د شخصیت په یو خوالی کبسی چټکتیا را ولسی

هنر دینکلا هینداره ده او په دغه سپیڅلی آینه کی دحقائقو څخه پردی لیری کیږی او همدغه هنر دی چه دژوندانه څر نکوالی منعکسوی اود نړی په اسرار و کبسی داسی ننوزی لکه چه یوه خوږه وږمه دانسان په روح باندی تاثیر اچوی او یا یوه زړه وړو نکې نغمه چه انسانی احساس را پاروی یا په بله ژبه دطبیعت گو نکه منظره چه دانسان سره خپل حال په یوه مر مورزه ژبه څر گندوی همدی ژبی ته «هنر» و یل کیږی.

په هنری خانگو کبسی لومړی فطری استعداد شرط دی او پیا دکورنی څر نکوالی او محیطی شرائط

هم لوی تاثیر لری مثلا کو چنی زیاتره دهغو شیانو تقلید او پیښی کوی چه دخپلو مشرانو څخه یی لوری یا یی گوری دهمدغو تقلیدونو

تکرار په حقیقت کبسی هنری مشق دی چه دزیات تمرین له وجی استعداد وده کوی اود همدی انکشاف له برکته دبر یا لیتوب مقام ته رسیدی.

میر من انکی لیکا هم دهغو بیژندل شویو هنری څیرو څخه ده

چه استعدادی دخپلی کورنی په چو کات کبسی وده کړی او بیای په اکادمیک ډول خپل هنر ته پوخوالی

او متانت ور کړی دی. دی چه په آلمان او فرانسه کبسی بڼه شهرت لری په لود ویک هو لشتاین په بنار کبسی چه دهغی

تر کومی اندازی پوری ر بنیتیا ده ، پدی برخه کبسی یو لړ مختلفسی

نظریی موجودی دی مگر تجرب بسی بنودلی چه دما شوم ذهن باندی ماحول او چا پیر یال دو مره زیات اثرکوی چه ددی جر یان انحر اف یا کر خولو دپاره پهخوانی کبسی ډیر

وخت پکار دی چه له خپل خط السیر څخه واړوی.

خو داخبره هم باید له یاده و نه باسو چه میتود یک علمی روزنی کولی شی چه دتد ریسی اصولو په مرسته په یوه

خانگه کبسی چه پخپله ښوونکی و غواړی یو څو تنو شاگردانو ته درس ور کړی او استعداد ته یی دهمدی خاصی خانگی

لپاره وده ور کړی خو پیا هم خومره چه سن او عمر پور ته وی پههماغه اندازه دتد ریس چاری مشکل بر یښی .



هنرمنده غواړی چه په کوچنی کی دخوشالی احساس قوی وساتی

کینی استعداد



که خه هم دی په شتو د گارت کینی دپنځه کلنی په وخت محلی ترانی دکو چنیانو په پرو گرا مونو کینی ویلی او په اتلس کلنی کینی په فعال او بنکاره ډول دخپل هنری استعداد په را بر سیره کولو کینی ښه برخه واخیسته مگر کورنی د نو موری دینی روزنی او روښانی آیندی په منظور د مو زیک په عالی ښوونځی کینی یی داخله کړه.

په ۱۹۵۷ کینی هغه وخت چه دمرزیک دټولو خانکو خخه وروستی. از مو ینه دښوونځی له شاگر دانو خخه آخیستل کیده او په عین حال کینی دعملی از مو ینی ننداری لپاره گڼ شمیر نندار کو ونکی همراغلی و دی دکلا و پر او ویلون په غږ و لو داسی مهارت و ښود چه ټولو ورته لاسونه و پر کول او تود هر کلسی شوه.

انگی لیکا په المان کینی دموسیقی دښو و نځیو دټولو فار غانو خخه پخپله دوره کینی په لو مری درجه فارغ التحصیله شوه او بیا یو کال وروسته په پارویس کینی دبین المللی هنری ننداری په مسابقه کینی دجایزی په آخیستو مو فقه شوه.

دزیریدو خای دی لو مری یی دخپلی کورنی په غیر کینی دهلمیوت او والتر ریچارد خخه د سا زو نو په یادو لو گو تی پور ته کړ په تیره بیا دهغو مو زیکا لو آواز و نو خخه چه دهر جا لپاره دلجسپه وه، ددی په استعداد بانندی زوره اغیزه وکړه په کال ۱۹۵۴ کینی په شخصی توگه دیابلو کا سل خخه هم دمو زیک دعلم په اساساتو بانندی پیل وکړه اود لته ور ته روښانه شوه چه دمو سیقی دنیا خو مره ارته او بی پایانه ده.



دآلمان دصنعتی مو سسوکارگرانو او منسو بینو ته چه نو مری په زړه پوری کنسر تو نه ور کړی نو خخه ددوی په دائمی غږیتوب هم منل شویده.

په ۱۹۶۶ کال کینی سر بیرره په دی چه په اکثر و ارو پایي ښارونو کینی کنسرت ورکړی آسیا یی هیوادو نو ته یی هم یو هنری سفر وکړ چه دجا پان نه نیو یی ترقاهری پوری اکثره لوی لوی ښارو نو کینی کنسر تو نه ورکړ.

پاتی په ۶۳ مخکی



دغه نا متو هنر منده په څو مختلفو څیزو کینی

سویدن در برابر سرقت



یک تن از گروگان های ساز رهایی از جنگ دزدان بانک

- سه تن گروگان ۱۳۱ ساعت را در چنگ
- دزد بانک در وحشت مرگ آوری سپری کردند
- دزد با تکموت ها را مسترد می کند زیرا
- نوت ها کاملاً جدید می باشند
- پولیس می خواهد گاز اشک آور استعمال کند

دو جنایتکار شش روز تمام ۴ گروگان را در داخل بانک گرفتند استقبولم در حبس نگاه داشتند و دستک های اخذه پولیس مخفی در بانک که نفوذ در اتاق فولادی کار بست دشوار. لهذا برای مجبور ساختن جنایتکاران به تسلیم شدن آنها را از استفاده تشناب، تیلیفون و جریان برق محروم ساخت اما بزودی به مقدار ترس و وحشت گروگانها افزوده شد و آنها از رفتن پولیس نسبت به پیش آمد جنایتکار هانوارش بودند.

پولیس هاماسک های گزبسته جان بربك اولسن ۳۲ ساله را از عمارت بانک بیرون آوردند جان ابریک دختر و یک مرد گروگان در اتاق خزانه خود را محکم کرده بودند دست شش روز بعد پولیس توانست با استفاده از گاز اشک آور او را مجبور به تسلیم شدن سازد.



صد اما شیندار راجلو سینه صراف قرار داده سپس ماشیندار را بسوی همه کارکنان بانک و مراجعین دور میدهد. هیچکس حرفی نمیزند اینکهار وارین فیلد انسکتر پولیس جنایی در موتر مخابره اش صدای گمک را اخذ میکند. صراف غرقه بانک بصورت غیر ارادی دکمه زنگ خطر را بصدای درمی آورد. وارین فیلد که چند لحظه پیش از مقابل بانک عبور کرده است برمی گردد. بسرعت بطرف بانک نزدیک میشود. در حالیکه تفنگچه اش را برای فیر آماده ساخته از راه عقبی وارد حال غرقه هامیشود. مردی که تفنگچه ماشیندار بدست دارد به طرفش آمده احترامکارانه می پرسید: شما پولیس هستید؟

ساعت ۱۰ روز پنجشنبه است یک مرد در سا با موهای مجعد و پروت های نازک بر پشت لب و در حال مرمری غرقه های بانک مرکزی استقبولم میگردد. در دست راستش یک تفنگچه ماشیندار و در دست چپش یک بکس دستی کوچک سیاه رنگ است. بدون سر

مردی که لباس سوئیل به تن دارد جواب میدهد: آری در همین لحظه دزد آتش می کند و تفنگچه را از دست پولیس به یک ضرب به دور می اندازد. مامور پولیس بایک انگشت زخمی فرار کرده پشت پایه کانگریتی خود را پنهان میسازد.

نجات ۴ تن گروگان که برای مدت ۱۳۱ ساعت در جنگ جنایتکاران قرار میگیرند کار بیپوده تصور میشود و این شانس ضعیف به نظر می رسد.

موتورهای پولیس در خلال لحظات بعدی مقابل دروازه بانک می رسند. کمیسر پولیس سومین توراندر خودش را به حال صرافها می رساند و مثل یک همکار وارین فیلد در پشت یک پایه کانگریتی مخفی میشود.

دزد متوجه وجودش شده به انگلیسی فریاد میزند: بروید کلارک را برای من بیاورید ورنه خانمهایی را که به گروگان گرفته ام میکشم. کمیسر فوراً متوجه میشود که منظور جانی از کلارک چه کسی میباشد. کلارک اولسن را می خواهد که با داشتن ۱۹ ساله این دستبرد در یک بانک مرتکب قتل یک پولیس شده است. مجوس مورد نظر که اکنون ۲۶ سال دارد، در زندان نور کوئینگ ۸ سال اقیانانده حبسش را می گذراند.



بسی سابقه زمان

چهار تن از گروگان های بانک کریدت ستنکولم



الیزابت اولد گرن ۲۱ ساله کریستین انمارک ۲۳ ساله



بریکت لوند بالک ۳۱ ساله سوین زیفستروم ۲۵ ساله

میشاید .
الوفسن میگوید: من از طرف سارق بانک پیامی بشمارم . اومی خواهد برای پول بدهد . سه میلیون کرون (۲ میلیون مارک) میخواهد که نیم این مبلغ به پول کرون سویدی و باقیمانده آن به اسعار برای پرداخت شود . همچنان یک موتور سریع السیر خروج آزاد با دودختر از جمله گروگان هاو چند میل تفنگ . دو پیشنیاب اخیر سارق بانک از طرف پولیس رد میشود . آنها میخواهند که گروگان ها همه آزاد شوند و هم حاضر نمی شوند که سلاح بیشتر دو اختیار سارق بانک بگذارند .
دو تقاضای سارق در حدود ساعت ۱۸ بر آورده میشود . در کنار دروازه فرعی بانک یک موتور فورد سرخ رنگ مستانک می ایستد . و در جالبی آبی رنگ سه میلیون کرون پول هم برای می آورند اما سارق بانک نوتسا را مسترد کرده می گوید بانکنوت هابسیار جدید معلوم میشود .

وقتی کلارک الوفسن در یکی از برنده های مقابل تیراندازیها پولیس را می بیند به دزد بانک خطر را ابلاغ می کند . پولیس امیدی را که به همکاری الوفسن دارد به این ترتیب از دست میدهد زیرا آنها انتظار داشتند با اینکه بین پولیس و الوفسن قرار گذاشته شده بود که او دزد بانک را به پولیس تحویل دهد یا الاقل او را مجبوره تسلیم بسازد .

وقتی تاریکی همه جا فرا میگیرد اولسون از ترس تیراندازی از سمت بالکون حتی چراغ را هم روشن نمی کند . همینکه شام میشود آنها گروگان ها را به طرف طبقه ای که بالای اتساق



امبولانس یو لیس در انئی فعالیت.

۱۵۰ عدد مرمی دارد .
- «اوپر کردن رابلد است ؟»
- «اینرا تو خود دیدی ؟»
- «آیا غیر از تفنگچه ماشیندار کدام سلاح دیگر هم همراه دارد ؟»
- «بله . مواد منفجره کافی هم برای ویران کردن تمام عمارات با خود آورده است .»
- «او باید آنها را با نشان دهد .»
الوفسن نزد سارق بانک میرود و با یک کلمه ماده خمیر مانند سیاه رنگ بر می گردد آنچه را نشان میدهد غالباً مواد منفجره پلاستیکی

دزیرندلیه سویدن توسط تلفون ابلاغیه خود را اینطور صادر کرد: الوفسن باید فوراً به ستنکولم منتقل گردد . دزد ناشناس بانک پنج تن از گروگان ها را می کند .
پولیس در خلال این مدت تمام ساحه اطراف بانک را محاصره میکند مامورین یک شرکت هوایی مستخدمان یک گلچه بزی و رستوران ها به خانه های شان فرستاده میشوند .

مغازه دار لوحه های «مسدود است» را جلو شیشه و تیرین های شان می آویزند . در ساعت ۲۰:۱۶ دقیقه یک موتور پولیس مقابل مدخل بانک کریدت ستنکولم متوقف میشود . دو نفر پولیس کلارک الوفسن را که زنجیر به دستش دارد و پتولونی فولادی رنگ به تنش است جلو بانک قرار میدهند .
دزد بانک از داخل صدا میزند و میخواهد خصوصی با الوفسن صحبت کند .

اما پولیس میخواهد مجوس راحت نظارت بداخل حال اجازه رفتن بدهد .
سر انجام بموافقه می رسند و مستعد از دستهای الوفسن برداشته میشود و به او اجازه می دهند که به تشاهی نزد دزد بانک برود . یک نفر پولیس از فاصله که بتواند صدا را بشنود از کلارک مراقبت مینماید .

الوفسن دروازه شیشه بی حال راباز کرد با صدای «های» سلام تیبیک سویدی ها که بین رفقا معمول میباشد به دزد بانک سلام میکند . غالباً هر دو یکدیگر را خوب میشناسند .

مامور پولیس بالای الوفسن داد می زند : کاری کن که او مطمئن شود در سالون وضع مطابق دلخواه او است و بالای گروگانها سختگیری نکند .

اولسن از رفیقش میخواهد :
الوفسن بگوید چیزی برای دخترها بیاورید تا آنها بتوانند استراحت کنند .

یک پولیس شال و پالتو می آورد . سپس کویسره الوفسن اشاره می کند که نزدیکتر بیاید و میگوید ما باید بدانیم که نزد سارق بانک چند عدد مرمی وجود دارد . الوفسن جواب میدهد .
من این موضوع را از او پرسیدم می گوید که



در مقابل بانک شهر ستنکولم موتور های پولیس جمع شده اند سلاح توزیع میگردد پولیسان واسکت های ضد گلوله به تن میکنند و جنگ اعصاب علیه دزدان بانک آغاز مییابد .
آیا آرامش ایجاد خواهد شد تا دختر ها استراحت کنند .
در شعبه غرفه های بانک کلارک الوفسن از یک پنجره ترتیبات پولیس را در بیرون تماشا میکند دزد بانک اولسن رهایی دوستش را که دزدان بصری بر گرداندن ه تن از گروگان ها مطالبه می کند الوفسن از سال ۱۹۶۶ به اینطرف بعلت گشتن یک پولیس در زندان بسر می برد .

خزانه قرار داد می رانند . در اینجا سیف های وجود دارد که برای نگهداری اجناس قیمتی میباشد .

گروگانها و محافظین شان برای آنکه خواب شان بر باید در حوالی ساعت ۲۳ خودشانرا بخورند ستنک سرگرم میسازند . پولیس برای رفع جوع آنها خوردنی ها را تدارک می بیند . سپس دزد بانک و الوفسن به ترتیب پسره میدهند . برای الیزابت اولد گرن ۲۱ ساله کریستین انمارک ۲۳ ساله بریکت لوند بالک ۳۱ ساله سوین زیفستروم ۲۵ ساله نخستین شب از پنج شب در جنگال جنایتکاران را آغاز میکنند .

درست در ساعت ۹ فردا صبح دزد بانک احساس خستگی مینماید . او تفنگچه ماشیندار را به کلارک الوفسن داده خودش بروی زمین اتاق سیف ها دراز کشیده بخواب میرود . اگر پولیس تا ایندم به همکاری الوفسن امیدی هم داشته اکنون این امید بدل به یاس شده زیرا کلارک الوفسن بدون حرکت به دروازه تکیه داده تفنگچه ماشیندار را آماده نگاه میدارد . هر دو جنایتکار دست بدست هم داده اند .
در حوالی چاشت دزد بانک از خواب بر میخیزد و برای خود و گروگانها باز هم ستنک فرمایش میدهد .

و هم میخواهد برای روزنامه های همان روز را بیاورند . اما رستوران که در سر راه واقع است ستنک نداشته صرف ویترو شنیسل دارد . سارق بانک ویترو شنیسل را منظور میکند . پس از صرف غذا روزنامه های روز را مرور کرده خبر خود را که در جراید به تفصیل چاپ شده لطفا ورق بزنید

از نظر مکتوباته واز داخل خزانه توسط ایملون به روزنامه ها، رادیو ، تلویزیون و صدراعظم میگوید ۱ من هیچ چیزانی بلام و حاکم نیستم تسلیم شوم . سرانجام پولیس این ایملون اتاق خزانه را بریده ارتباط آرایه ها را قطع نموده . اما جریک مخابرات خارج با بانک مثل سابق برقرار نگه داشته میشود . ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه پولیس با استازله از لوت میگردن از دربان بانک میخواهد که تسلیم شوند . اما یکی از گروگان ها بانام کریستین انمارک جواب میگوید و میگوید باید که دربان مقابل کشک میکنند اعتراض کرده اظهار میکند : شما ترسواجا جرانی کارید بسا سارقین و پولیو زینجا برویم . ما از دربان بانک هیچ ترس نداریم و وحشت ما اکنون از پولیس خارج است نسبت به چابنگارها بیشتر است .

اینکه آسانتر گروگان ها هم مثل او دار میگردن واضح نمی گردد. سوین زینشتروم مستخدم ۲۵ ساله بانک قلب اوقات را خوابوش در گذراند. بر روی زمین می نشستند. خانم سیزونگ (پرونت) برکتها آورده اند که مادر و طفل میباشد جنسهای سوخی دارد. او با وحشت زیاد حرکت چابنگاران را تعجب میکند . جوانترین گروگان ایوانیت اوله کرون ۱۱ ساله بلورنگی آرام می ماند .

صوف زعمانی افراس بر خونه بلورنگه گسه چابنگاران با تفنگچه مانند در خود بطرفش می آید . در دهلیز عمارت بانک و در پولیس نشه های متعددی برای نجات جان گروگان مطرح میشود . درین فرصت در دربان بانک دست به یک ماکولهایش میزنند به این معنی که یک شب پلیسکی را ملحق میسازند . صدای فریادی بلند میشود . پولیس سفیر میمانند از طریق تلفون با سارقین تماس بگیرد اما به زنگهای بیسیم تلفون کسی جواب نمیدهد و در دربان بانک ها دوباره به اتاق سفیرا برای استراحت میروند .

در حوالی نیمه شب پولیس معلومات کامل راجع به دربان بانک دریافت میدارد . او در دست که چنین نظریه سرک و انجام داده در لوگال های شبانه و دنیای چابنگاران سوادین جایی برای خودش دارد. مادر و خواهر او اکنون صدای او را در رادیو شنیده شده است.

پولیس میخواهد کار استعمال کند . در نیمه شب صدای یک فریاده و از خواب بیدار میسازد . یک پولیس بعدا بانک فیر با طرف سقف حال گسه ها میگذرد و به ایمن وسیله میخواهد برای چابنگاران مزاحمت ایجاد نماید . این آغاز یک لاکتیک جدید است. جانی ها باید از اعصاب خسته شوند . در ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه ها کاتن لارسون نامور پولیس مطلق آزاده فرعی عقبی بانک و از حال مروری میشوند. او وحشیکی را می بیند. احتمالاً گروگان ها در اتاق بانک در اتاق سفیرا سینه ها در یک ساحه کمتر مربع خوابیده بودند .

پولیس مطلق معنی طاقه وارد و هر دو عمومی شده در دربان سمت سرک و ایملون میکند . یک گسته مخصوص پولیس که میچیزیدند تفنگچه مانند در بوده و وانستک های گسه گلوله به تن دارند. به داخل عمارت بانک خزانه پشت پایه های کاتکتی و سفید های بانک اخذ موقع می کنند. در اتاق خزانه آرایش حکم فرماییده و در دربان سرتگین آن همچنان بسته است .

پولیس بوری های برادرینگ را احتیاطی پشت دروازه خزانه جایگزین کرده در در دو جانب اتاق خزانه استحکامات میسازد.

تفنگچه مانند در که بعد از آنکه پولیس ها از کاتکتی گرفتار میگردن طرف ساخته شده است. در این گروگان ها را وسیله افشانه آوردن این گروگان سفید می کنند . تا هر وقت این گروگان بیرون شود خود آنها ترسیده است .

تفنگچه مانند در که بعد از آنکه پولیس ها از کاتکتی گرفتار میگردن طرف ساخته شده است. در این گروگان ها را وسیله افشانه آوردن این گروگان سفید می کنند . تا هر وقت این گروگان بیرون شود خود آنها ترسیده است .

پولیس بوری های برادرینگ را احتیاطی پشت دروازه خزانه جایگزین کرده در در دو جانب اتاق خزانه استحکامات میسازد.

تفنگچه مانند در که بعد از آنکه پولیس ها از کاتکتی گرفتار میگردن طرف ساخته شده است. در این گروگان ها را وسیله افشانه آوردن این گروگان سفید می کنند . تا هر وقت این گروگان بیرون شود خود آنها ترسیده است .

اینکه آسانتر گروگان ها هم مثل او دار میگردن واضح نمی گردد. سوین زینشتروم مستخدم ۲۵ ساله بانک قلب اوقات را خوابوش در گذراند. بر روی زمین می نشستند. خانم سیزونگ (پرونت) برکتها آورده اند که مادر و طفل میباشد جنسهای سوخی دارد. او با وحشت زیاد حرکت چابنگاران را تعجب میکند . جوانترین گروگان ایوانیت اوله کرون ۱۱ ساله بلورنگی آرام می ماند .

صوف زعمانی افراس بر خونه بلورنگه گسه چابنگاران با تفنگچه مانند در خود بطرفش می آید . در دهلیز عمارت بانک و در پولیس نشه های متعددی برای نجات جان گروگان مطرح میشود . درین فرصت در دربان بانک دست به یک ماکولهایش میزنند به این معنی که یک شب پلیسکی را ملحق میسازند . صدای فریادی بلند میشود . پولیس سفیر میمانند از طریق تلفون با سارقین تماس بگیرد اما به زنگهای بیسیم تلفون کسی جواب نمیدهد و در دربان بانک ها دوباره به اتاق سفیرا برای استراحت میروند .

در حوالی نیمه شب پولیس معلومات کامل راجع به دربان بانک دریافت میدارد . او در دست که چنین نظریه سرک و انجام داده در لوگال های شبانه و دنیای چابنگاران سوادین جایی برای خودش دارد. مادر و خواهر او اکنون صدای او را در رادیو شنیده شده است.

پولیس میخواهد کار استعمال کند . در نیمه شب صدای یک فریاده و از خواب بیدار میسازد . یک پولیس بعدا بانک فیر با طرف سقف حال گسه ها میگذرد و به ایمن وسیله میخواهد برای چابنگاران مزاحمت ایجاد نماید . این آغاز یک لاکتیک جدید است. جانی ها باید از اعصاب خسته شوند . در ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه ها کاتن لارسون نامور پولیس مطلق آزاده فرعی عقبی بانک و از حال مروری میشوند. او وحشیکی را می بیند. احتمالاً گروگان ها در اتاق بانک در اتاق سفیرا سینه ها در یک ساحه کمتر مربع خوابیده بودند .

پولیس مطلق معنی طاقه وارد و هر دو عمومی شده در دربان سمت سرک و ایملون میکند . یک گسته مخصوص پولیس که میچیزیدند تفنگچه مانند در بوده و وانستک های گسه گلوله به تن دارند. به داخل عمارت بانک خزانه پشت پایه های کاتکتی و سفید های بانک اخذ موقع می کنند. در اتاق خزانه آرایش حکم فرماییده و در دربان سرتگین آن همچنان بسته است .

پولیس بوری های برادرینگ را احتیاطی پشت دروازه خزانه جایگزین کرده در در دو جانب اتاق خزانه استحکامات میسازد.

تفنگچه مانند در که بعد از آنکه پولیس ها از کاتکتی گرفتار میگردن طرف ساخته شده است. در این گروگان ها را وسیله افشانه آوردن این گروگان سفید می کنند . تا هر وقت این گروگان بیرون شود خود آنها ترسیده است .

تفنگچه مانند در که بعد از آنکه پولیس ها از کاتکتی گرفتار میگردن طرف ساخته شده است. در این گروگان ها را وسیله افشانه آوردن این گروگان سفید می کنند . تا هر وقت این گروگان بیرون شود خود آنها ترسیده است .

پولیس بوری های برادرینگ را احتیاطی پشت دروازه خزانه جایگزین کرده در در دو جانب اتاق خزانه استحکامات میسازد.

تفنگچه مانند در که بعد از آنکه پولیس ها از کاتکتی گرفتار میگردن طرف ساخته شده است. در این گروگان ها را وسیله افشانه آوردن این گروگان سفید می کنند . تا هر وقت این گروگان بیرون شود خود آنها ترسیده است .

اینکه آسانتر گروگان ها هم مثل او دار میگردن واضح نمی گردد. سوین زینشتروم مستخدم ۲۵ ساله بانک قلب اوقات را خوابوش در گذراند. بر روی زمین می نشستند. خانم سیزونگ (پرونت) برکتها آورده اند که مادر و طفل میباشد جنسهای سوخی دارد. او با وحشت زیاد حرکت چابنگاران را تعجب میکند . جوانترین گروگان ایوانیت اوله کرون ۱۱ ساله بلورنگی آرام می ماند .

صوف زعمانی افراس بر خونه بلورنگه گسه چابنگاران با تفنگچه مانند در خود بطرفش می آید . در دهلیز عمارت بانک و در پولیس نشه های متعددی برای نجات جان گروگان مطرح میشود . درین فرصت در دربان بانک دست به یک ماکولهایش میزنند به این معنی که یک شب پلیسکی را ملحق میسازند . صدای فریادی بلند میشود . پولیس سفیر میمانند از طریق تلفون با سارقین تماس بگیرد اما به زنگهای بیسیم تلفون کسی جواب نمیدهد و در دربان بانک ها دوباره به اتاق سفیرا برای استراحت میروند .

در حوالی نیمه شب پولیس معلومات کامل راجع به دربان بانک دریافت میدارد . او در دست که چنین نظریه سرک و انجام داده در لوگال های شبانه و دنیای چابنگاران سوادین جایی برای خودش دارد. مادر و خواهر او اکنون صدای او را در رادیو شنیده شده است.

پولیس میخواهد کار استعمال کند . در نیمه شب صدای یک فریاده و از خواب بیدار میسازد . یک پولیس بعدا بانک فیر با طرف سقف حال گسه ها میگذرد و به ایمن وسیله میخواهد برای چابنگاران مزاحمت ایجاد نماید . این آغاز یک لاکتیک جدید است. جانی ها باید از اعصاب خسته شوند . در ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه ها کاتن لارسون نامور پولیس مطلق آزاده فرعی عقبی بانک و از حال مروری میشوند. او وحشیکی را می بیند. احتمالاً گروگان ها در اتاق بانک در اتاق سفیرا سینه ها در یک ساحه کمتر مربع خوابیده بودند .

پولیس مطلق معنی طاقه وارد و هر دو عمومی شده در دربان سمت سرک و ایملون میکند . یک گسته مخصوص پولیس که میچیزیدند تفنگچه مانند در بوده و وانستک های گسه گلوله به تن دارند. به داخل عمارت بانک خزانه پشت پایه های کاتکتی و سفید های بانک اخذ موقع می کنند. در اتاق خزانه آرایش حکم فرماییده و در دربان سرتگین آن همچنان بسته است .

پولیس بوری های برادرینگ را احتیاطی پشت دروازه خزانه جایگزین کرده در در دو جانب اتاق خزانه استحکامات میسازد.

تفنگچه مانند در که بعد از آنکه پولیس ها از کاتکتی گرفتار میگردن طرف ساخته شده است. در این گروگان ها را وسیله افشانه آوردن این گروگان سفید می کنند . تا هر وقت این گروگان بیرون شود خود آنها ترسیده است .

تفنگچه مانند در که بعد از آنکه پولیس ها از کاتکتی گرفتار میگردن طرف ساخته شده است. در این گروگان ها را وسیله افشانه آوردن این گروگان سفید می کنند . تا هر وقت این گروگان بیرون شود خود آنها ترسیده است .

تفنگچه مانند در که بعد از آنکه پولیس ها از کاتکتی گرفتار میگردن طرف ساخته شده است. در این گروگان ها را وسیله افشانه آوردن این گروگان سفید می کنند . تا هر وقت این گروگان بیرون شود خود آنها ترسیده است .

پولیس بوری های برادرینگ را احتیاطی پشت دروازه خزانه جایگزین کرده در در دو جانب اتاق خزانه استحکامات میسازد.

تفنگچه مانند در که بعد از آنکه پولیس ها از کاتکتی گرفتار میگردن طرف ساخته شده است. در این گروگان ها را وسیله افشانه آوردن این گروگان سفید می کنند . تا هر وقت این گروگان بیرون شود خود آنها ترسیده است .



در دهه اول میزبان چراهوا



سردی یکباره گسی هوا خساره ای را به باغداران کشور رسانید
افغانستان نظربه موقعیت جغرافیایی مسیر تهاجمات کتله های خشک و
مرطوب هوا قرار دارد .

هو وطن عزیز ما بخاطر دارند
که برودت هوا در اخیر دهه اول
میزان امسال از سال ۱۹۵۸ که
دنایای (مواد) منظم اقلیمی در دست
است به این طرف با الخصوص
در قسمت های شمالی و شمال
شرقی و بعضی حصص مرکزی
کشور بی سابقه بوده اما نظر به
پیشگویی های که با ساس تحلیل
ایزو توپ های اکسیجن در عمق
یخبندان و روابط او ضاع جوی
اروپا غربی در آسیای میانه از
بیست و دو سال به اینطرف یعنی

خوانندگان ارجمند ما مطلع اند
که چندی قبل وضع جوی در سر تاسر
کشور یکباره تغییر خورده و سردی
بی سابقه تا منگبر مناطقی مختلفه
مملکت عزیز ما گردید اینک معلوماتی
چند پیرامون این سردی بی سابقه
که در چند سال اخیر مثل آن دیده
نشده از انجنیران جوان شعبه
پیشگویی ریاست هوایی ملکی اخذ
و برای معلومات بیشتر خدمت
تقدیم میداریم:
انجنیران جوان گفتار خویش را
چنین آغاز نمودند:

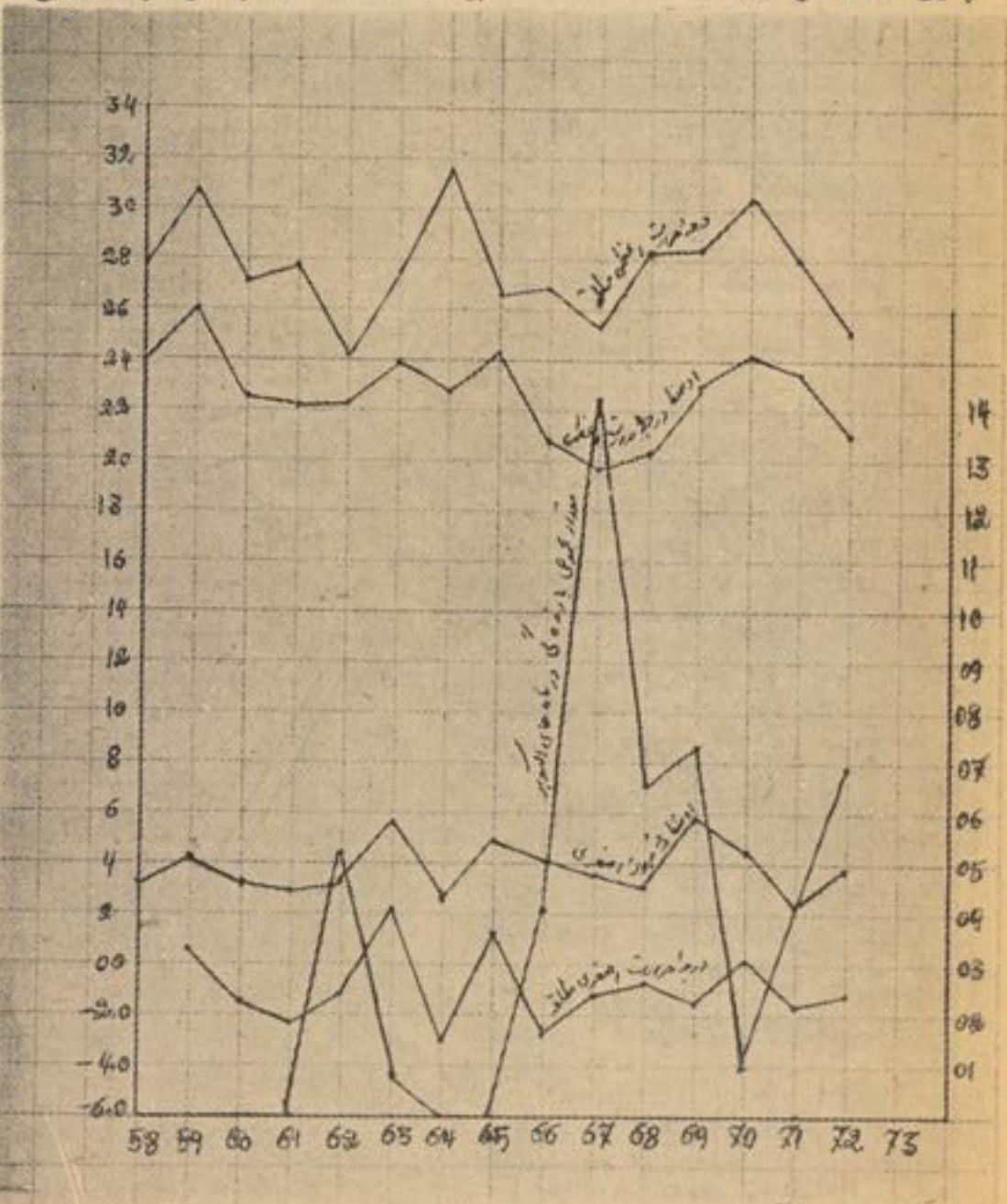
عده ای از انجنیران جوان شعبه پیشگویی ریاست هوایی ملکی به
نماینده ژوندون معلومات میدهند

حمله و گردیده و اختلال جوی هم به
اثر بر خورد این کتله های هوایی
وجود می آید. که تفصیل خصوصیات
جوی این نوع کتله ها را در اینجا
نظر به اختصار موضوع صرف نظر
می نمائیم.

بصورت عمومی نظربه توضیح
فشار ناحیه فشار بلند آזור بعد از
شش ماه اول سال به ارو پای غربی
حمله و گردیده و بصورت تدریجی
بطرف سائیریا حرکت می نماید که
نظر به دو ران عمومی اتمسفر
و تفاوت فاحش درجه حرارت بین
خشکه و ابحار باعث تقویت ساحت
فشار بلند سائیریا و تضعیف
فشار بلند آזור گردیده نظر به
خصوصیات جوی مقدار زیاد تشعشع
از زمین به اتمو سفر از جانب شب
ضایع گردیده و باعث کاهش تدریجی
روز بروزی حرارت میگردد .

(تشریح تفاوت تا بش شدت
آفتاب و تغییر موقعیت زمین در
مدار آن بحث دیگری را در موضوع
ایجاب میکند) در عرض البلد های
یا هیئت تر تضعیف روز بروزی ساحت
فشار پست حاره وی وجود آمد
و سیستم های فشار پست که در

سال ۱۹۵۳ برودت بی سابقه در
وضع جوی کشور تلقی میگردد که
تأخیر باعث خسارات مالی برای باغ
داران وطن عزیز ما با الخصوص
باغداران انگور در نواحی و لایت
کابل، پروان و لسوالی سنگت
چارک ولایت جوزجان گردیده
ازینرو نظر به اهمیت موضوع که
از یکطرف حادثه بی سابقه در وضع
جوی کشور تلقی گردیده و از جانب
دیگر برودت هوا باعث خسارات
مالی به هم میهنان کشور ما گردیده
شعبه پیشگویی و ضاع جوی
افغانستان نظر به ماهیت موضوع
این تغییر هوا را تحت بررسی و تحقیق
عمیق قرار داده و علل آنرا برای
علاقه مندان هوا شناسی چنین بیان
میدارند: افغانستان مملکت عزیز ما
از نگاه موقعیت جغرافیایی در طرف
سال در مسیر تهاجمات کتله های
مختلفه هوایی قرار داشته که در
شش ماه اول سال اکثر کتله های
خشک و مرطوب حاوی از جانب
غرب، جنوب غرب و جنوب شرق و
در شش ماه دوم سال کتله های
خشک قطبی از جانب شمال غرب،
شمال و شمال شرق بکشور ما



در گراف درجه اعظمی حرارت در طول سال نشان داده شده است.
صفحه ۲۴

هوای سرد اسر کشور تغییر کرد؟

شروع و حرکت آن بسمت جنوب شرق بتاریخ ۲۸ سپتمبر سریع و فشار آن بصورت تدریجی تزیاید نموده و بتاریخ ۳۰ سپتمبر در نواحی قزل اردای اتحاد شوروی تمرکز نموده و جبهه ثانوی سرد حمله دومی خود را در سرحدات شمالی کشور آغاز و حرکت آن از جانب شمال غرب کشور بطرف جنوب شرق صریحا تثبیت گردیده، در حوالی صبح نظر به سرد بودن هوای مجاور جبهه مذکور در قسمت بقیه در صفحه ۶۰

تاجبیه مذکور بصورت موجی حرکت سریع از جانب غرب بطرف جنوب شرق نماید، بنا بر عدم موجودیت رطوبت کافی بارندگی بصورت رگبارهای کم دوام در قسمت های مرکزی و بعضی حصص شمال شرقی کشور صورت گرفته اما متاسفانه نظر به عدم موجودیت دستگاه های هواشناسی راپوری از باریندگی در دسترس ما قرار ندارد.

حمله دومی از تاریخ ۲۷ سپتمبر

بلند می نماید) تضعیف گردیده یک هسته آن در قسمت های شرقی عشق آباد متمرکز و هسته دیگری آن عقب نشینی بطرف شمال شرق نموده که فشار مرکزی و درجه حرارت آن در حدود ۱۰۳۵ ملی بار و منفی ۴ درجه سانتی گراد تثبیت گردیده جبهه سردی که سرحد بین اولین حمله هوای قطبی و حاره ای در نواحی شمال افغانستان موجود بود موجودیت این موقعیت سینا پتیکی باعث شد

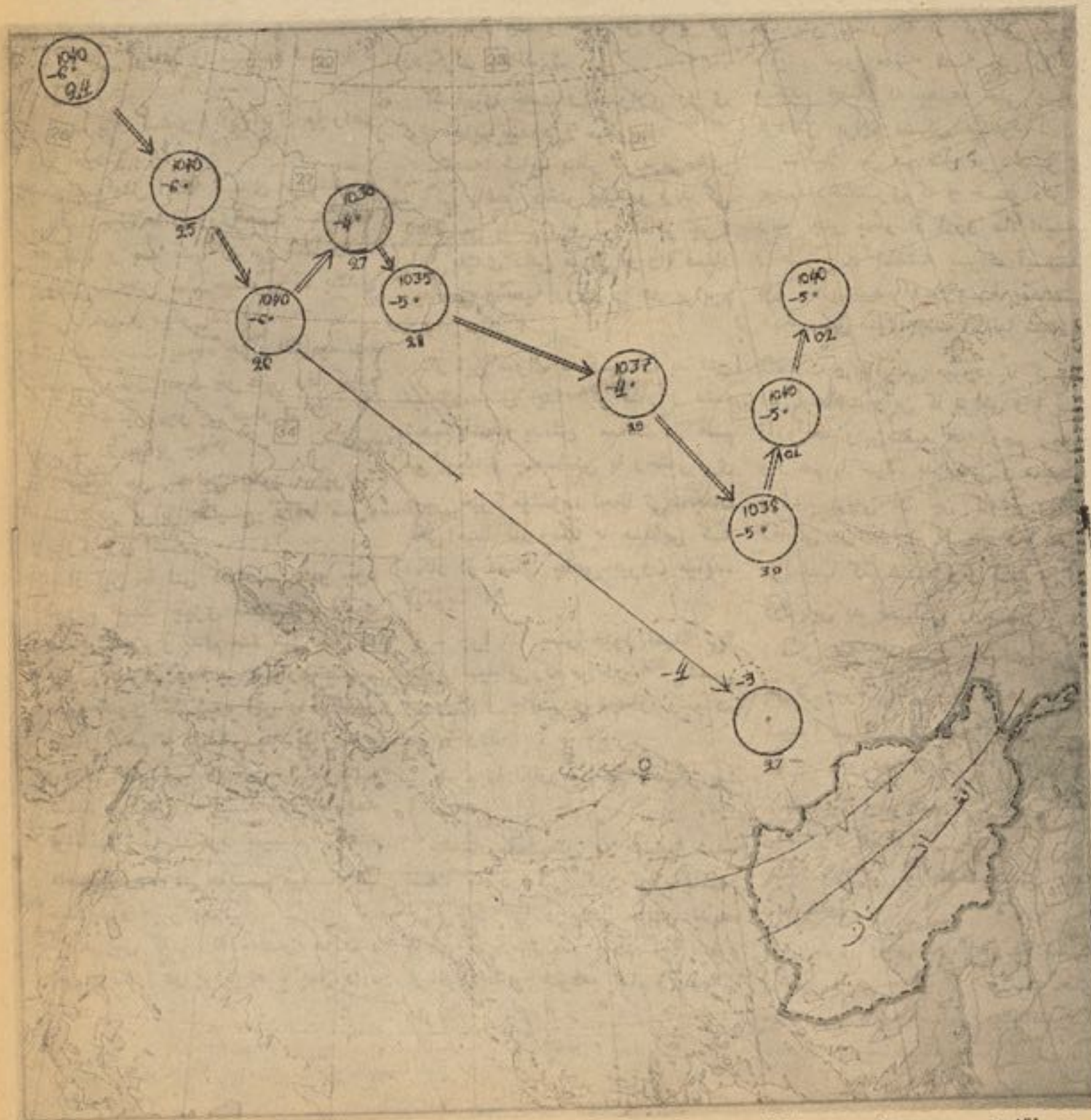
مدیترانه بالخصوص بعد از عبور جریانات فوقانی شمالی از بالای کوه ها در جینوا بوجود می آید به مراحل تکامل خود آغاز نموده بعد از عبور از مدیترانه یا داخل بالقان گردیده و یا بعد از گذشت از اردن، سوریه، عراق و ایران داخل افغانستان میگردد. نظر به اختلاف عناصر جوی کتله هوای مدیترانه و کتله هوای قطبی (که بصورت تدریجی کتله هوای مدیترانه خصوصیات خود را بالای خشک از دست میدهد) در سرحد بین این دو کتله هوایی اختلالات جوی بوجود آمده که این سرحد فاصل به اصطلاح هواشناسی بنام جبهه یاد میگردد.

بادر نظر گرفتن نماهای فشار و خصوصیات وضع جوی که باعث برودت هوا در افغانستان گردیده به تحلیل موقعیت های سینا پتیکی و خصوصیات مشاهده شده آن از شروع الهی ختم دهه اول میزان پرداخته میشود.

طوریکه قبلا تذکر داده شد حملات فشار بلند بطرف عرض البلد های نسبتا پائین در اواخر سنبله آغاز گردیده والین مرکز فشار بلند با داشتن فشار ۱۰۴۰ ملی بار و درجه حرارت منفی ۶ درجه سانتی گراد به تاریخ ۲۴ سپتمبر در نواحی لیننگراد که مسیر حرکت جنوب شرقی داشت تثبیت گردیده و با حفظ درجه حرارت و فشار بتاریخ ۲۶ سپتمبر مرکز آن در نواحی شرقی کورکس اتحاد شوروی جابجا شده و زبانه عمیق آن در نواحی کشک افغانستان بصورت برجسته که باعث وزش باد های قوی در صفحات غربی کشور ما گردیده دیده شده.

بتاریخ ۲۱ سپتمبر موجودیت جریانات قوی شمالی فوقانی باعث گردید تا ساحه فشار بلند مذکور بدو هسته جداگانه منقسم گردیده نظر به موجودیت قیم مثبت ساحه دوران (که کمک به تضعیف فشار

شماره ۳۱



در نقشه میسر هوای سرد تا قسمت های شمالی افغانستان نشان داده شده

روزنامه ای بسوی نار یکپا

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

اول نگاهی به بسته می اندازم، بعد به او. من و عمه سکوت کرده ایم، هیچکدام حرفی نمی زنیم، شاید چیزی نداریم بهم دیگر بگوئیم. سر انجام او خودش را بمن میرساند و میگوید:

- بازش کن.

با تلخی میگویم:

- چه را؟

عمه بدون اینکه حرفی بزند، به بسته اشاره میکند و میگوید:

- دستمال را.

وقتی تر دیدم و دو دلی مرا می بیند، خودش دو کتفه زانو را بزمین تکیه میدهد و گره دستمال را باز میکند و در برابر دیدگان من قرار میدهد. دستمال انباشته است از پول، از نوت های صد افغانی و پنجاه افغانی که حتی یک خط هم نخورده است.

وقتی پولها را میبینم، فریاد میکشم:

- پرو گمشو! این پولها را هم با خودت ببر.

عمه مثل اینکه صدای مرا شنیده باشد پولها را روی هم دستمال میکند و بعد آنها را می شمارد. وقتی کارش تمام میشود، آه بلندی می کشد و میگوید:

- درست پنجاه هزار افغانیست، محسن خان بقول خودش وفا کرد. با ستیزه جوئی میگویم:

- در برابر چه؟
قیافه حق بجانبی بخود میگیرد:
- در برابر هیچ. واقعا مرد بزرگواری است.

از این حالتی که عمه بوجود آورده است چیزی نمانده است. منفجر شوم و بدنم متلاشی شود. یکقدم بطرف عمه برمیدارم، تصمیم دارم گلولی خشکیده اش را آنقدر فشار بدهم تا نفسش بند بیاید، اما نمیدانم چرا اینکار را نمیکنم شاید جراتش را ندارم، شاید توانائیش را درخود نمیبینم، یکقدم مانده به عمه در جایسم میخکوب میشوم و میپرسم:

- پس گفتی که محسن خان، این پول را در برابر هیچ بمن داده است؟

سرش را بعنوان تأیید تکان میدهد و میگوید:

- پس در برابر چه؟

این سوال برای من بقدری گیج کننده و نا راحت کننده است که میخواهم چشمهای عمه را از کاسه بیرون بکشم. باعقدی که در گلویم گره خورده است، میگویم:

- بنظر تو شخصیت و حیثیت و پاکی یک دختر هیچ است؟

دشمنانه نگاه میکند و میگوید:
- کدام پاکی؟! بنظر تو یک دختر چه وقت میتواند بگوید پاک است؟ چه وقت میتواند برای این پاکی غرور بفروشد و خودش را برتر از دیگران بداند؟

اشکهای خفت و خواری روی گونه هایم میدود و میگویم:

- عمه! شاید بنظر تو، من دختری ناپاکی باشم، دختر پلید و زندقی ساخته یی باشم، اما تو، اما تو چرا باین پلیدی دامن میزنی و راه فساد و بدنامی و سیاه روزی را در برابر هموار میکنی؟

از این سوال ناگهان بدنش می لرزد، مثل اینکه گرفتار عشه شده باشد، بدنش سخت در هم می پیچد و چشمانش با وحشیگری درمن خیره میشود، لحظاتی همچنان باقی میماند و بعد با صدایی که انکار از اعماق چاهی بیرون میآید، میگوید:

- چرا؟! یعنی هنوز نمیدانی؟! هنوز نمیدانی که من درچه آتشی میسوزم و چه دردی ذره ذره وجودم را میخورد.

سرم را تکان میدهم و میگویم:
- نه!

چشمان عمه مثل دو شیشه شده است که درقالبی گیر کرده باشد. هرگز عمه را درچنین حالتی ندیده بودم. هرگز ندیده بودم که اینطور از خود بیخود شود و تمام وجودش بلرزد.

سکوت بین من و او کشنده و زجر آور شده است. و این سکوت را صدای لرزان ناگهانی عمه درهم می شکند:

- بنشین، دلم میخواهد برویم بنشینیم و خوب بفرماییم تو چه کنی. شاید این حرفها برای تو جالب نباشد، اما باید آنها بشنوی، باید بشنوی!

بی آنکه صبر کند من حرفی بزنم او دنبال صحبتش را میگیرد، صحبتی که من هم برای شنیدن آن کنجکاو شده ام.

چشمان عمه راه کشیده است و صدایش انگار که از گودالی بیرون میآید، نجوا مانند قصه اش را آغاز میکند، قصه که بعدها حتی باور کردنش برایم مشکل مینمود:

- لیلا! من هم مثل تو دختری بودم، دختری که وجودش، زندگیش مملو از آرزوها، امیدها و طرح و نقشه برای آینده بود، آینده که با یستی هیچ عیبی نمیداشت و انباشته از

سعادت و کامرانی میبود. ناگهان این سعادت و این کامرانی و این آرزوها و این امیدها درهم ریخت و از هم پاشید. بدبختی و سیاه روزی، وقتی او لین گامش را در زندگی من گذارد که پدر و ما درم مرا تنها گذاشتند و رفتند و گام دوم این بدبختی را پدر تو در زندگی من گذاشت، بدبختی یی که هرگز جبران پذیر نبود و هرگز نمیتوانست با سعادت و شاد کامی پیوند بخورد.

با عجله میپرسم:

- پدر من؟!

بسوال من توجه نمیکند و ادامه میدهد:

دختری وقتی احساس داشته باشد، وقتی مملو از خواسته های دخترانه باشد باسانی میتواند بچنگ

بباید و به آسانی میتواند سعادت و کامیابی بیش آتش بگیرد و به خاکستری مبدل گردد. آنهم دختری مثل من که پدرت را دوست داشتم. چشمانش را مستقیماً بچشمان

من میدوزد و میگوید:

- تو که مزه آنرا چشیدی، بعد ادامه میدهد:

- پدرت میداد تست من او را دوست دارم و با اینکه زن داشت بمن هم اظهار عشق میکرد و کار این تمایل را بجای یی کشا ندیده بود که یکروز قسم خورد، قسم

خورد و وقتی من تسلیم او شوم، زنش را یعنی در حقیقت مادر ترا طلاق بدهد و زندگی تازه را با من آغاز کند. من فریب پدر ترا خوردم

و همانطور که تو در برابر جوادتن به گناه دادی، من در برابر پدرت تن به گناه دادم و زنده گیم را با

هیچ معامله کردم. جواد از زندگی تو رفت، اما پدر تو در زندگی من باقی ماند و ظاهراً مرا بعنوان

خواهر خوانده اش بخانه خود آورد، خانه که برای من شوم و نفرت انگیز شده بود و من تباهی زندگی و آینده

و سعادت مرا در آن میدیدم. میدیدم که... آهی می کشد و میگوید:
- خوب، تکرار این حرفها فایده ندارد چیزها یی را هم که برایت

گفتم، شاید بهتر بود هرگز نمی گفتم.

آنوقت اشاره به پولها میکند و میگوید:

- بیا اینها را بردار.

حرفهای عمه مانند چکشی بفرق من کوبیده می شود و من چنان خود را گم می کنم و چنان از خود بیخود می شوم که با فریادی میگویم:

- من این پولها را نمیخواهم. خنده تحقیر آمیزی میکند و میگوید:
- نه برای من فرقی میکند و نه

کاکاوانیا

ترجمه: ص رهپو

قسمت ۲-

ناگهان شخصیت قبلی کاکاوانیا درهم میریزد

واودریک خلای ناباوری وعدم اعتماد دستو

پای میزند.

قدم بقدم و با هر حرکت و لو صورت واضح و روشن زندگی بیست خیلی کوچک، تماشاچی را در اعماق و چهار ساعته شان را بطرز نقادانه روح داکتر آستورف به جستجو بررسی و توزین مینمایند این همان روحی که استهزا و ریشخند فقط ماسکی است که زیر پوشش آن سرشت قوی، مهربان و بر عطفوت اساس تازه و بگری که دوکتور آستورف با آن اضافه می نماید، از ظنین گذار و حرکات ساده دوی که خودش و کاکاوانیا را موجودات دست و پا بسته تقدیر و سر نوشت میداند، بگوشش میرسد معمولا از لحن بازیگر بوی آینده، آینده مبهم و تاریک شنیده میشود این طرز زدید دیگر به نمایشنامه متعلق است در حالیکه در فلم حالت رنگ و گونه دیگری بسخود میگردد.

آینده برای دکستر آستورف در نمایشنامه، صبغه حال را در فلم بخود میگردد که همین حادثه برواقعیت تراژیک شخصیت وی می افزاید.

همین امر، فلم را تا سرحد مهمترین ساخته کارگردان از آثار چخوف میبرد. زیرا در آن دلنگی کسالت آوری به ظهور پیوسته، تطابق وهم آهنکی کامل یک اثر با طرز دید جدید ارائه می شود.

کرکترهای فلم که با اعمال شان به نمایشنامه جان می بخشند، به

یک خلای روانی دست و پا میزند بر معتقدات و باورهای گذشته اش بوزخند میزند ولی هنوز هم با و دیگری این خلا را پر ننموده مذبحانه تلاش مینماید تا با دست زدن به

اعمال تظاهری، معبر و گذر گاهای برای عصیان درونی اش باز نماید این ها همه با تمثیل عالی تاجایی به

روشنایی و وضاحت جان میگیرد که ای بیننده را هاله ازغم و درد مبنی بر

همدردی ازغم سنگین که روح کاکاوانیا را می آزارد فرا میگیرد.

در اینجا بر نقش شخصیت دیگری -

لحظه مکث می نمایم و آن پروفیسور سر بر یا کو و است که

اول آن با مهارت شکر فسی توسط زلدیرین بازی کرده شده است

وی قدرت آنرا می یابد تا سرشت

انسانی را نشان دهد که با نخوت و تبختر خاص خیال میکند، حق دارد

دیگران را در سن زندگی بدهد! شخصیتی که استواری روحی اش

تا بجای میرسد که هنگامیکه هدف گلوله کاکاوانیا قرار میگیرد

باخونسردی باور نکردنی بی چهره اش را در لابلای اوراق نت موسیقی

پنهان می سازد و لحظه بعد که تمام مانورده از ترس، قدرت دم زدن

ندارند او با لبخند استهزا آمیزی

نتهای موسیقی را از چهره اش دور می نماید.

این خودش قدرت تمثیل خارق

تحرك روحی و احساسیت روانی اش ناگهانی و غیر مترقبه بصورت فعال زنده حرکتی بروی پرده ظاهر میشود چطور این عکس العمل روانی به وجود می آید؟

شخصیت خوب، ساده و به سر به صلاح کاکاوانیا به آن مرحله از جوش و عصیان میرسد که بر همه ضعفها و سستی های روحی اش فایق آمده، تفنگی را بر می دارد و پروفسور را نشانه میگردکسی که قبلا او را با تمام قلبش بصورت کورکورانه پذیرفته بود.

به این ترتیب بیننده از راه تظاهرات خارجی حرکات و عکس العمل هایش به ژرفای روح و نیتسکی و کاکاوانیا میرسد. موجودیکه قدر نمی باشد این مطلب را که چگونه عمر و جوانی اش را در پای انسانی مهمل و بیکاره تلف نموده است، توجیه نماید.

ناگهان همه بت های ساخته شده در درونش فرو می غلتند، وی در



صحنه ای از فلم که در آن دکتر آستورف، ماریا و انیا دیده میشود.

بقیه در صفحه ۵۶

عکس و مطلب

بیادر همی «افغان فلم» نبود؟

محبوبه جباری نقش اول را در فلم اندرز مادر بعهده دارد، چند روز قبل شخصی که با این هنرمند آشنایی داشت نکته جالبی را قصه کرده که تذکر آن در اینجا بی لطف نیست او گفت:



محبوبه جباری

«در یکی از مغازه های شهر که میخواستم چیزی بخرم اتفاقاً محبوبه جباری هم آمد و کدام چیزی خریده، فرو شنده چون دید ما باهم احوال بررسی کردیم بعد از خارج شدن محبوبه از من پرسید:

«بیادر همی افغان فلم نبود؟»

من که با سختی از خنده ام جلوگیری کرده بودم گفتم:

«نخیر افغان فلم نبود، بلکه هنر پیشه فلی بود که افغان فلم تهیه کرده است.»

زیبارویی از سینمای

شوروی

ناتالیا وازلی یکی از ستاره های زیبای سینمای اتحاد شوروی است که مکتب تیاتر مسکو «شوکین» را پایان رسانیده و بعد از آن وارد عالم سینما شده است.

این هنر پیشه زیبا در فلم اسیر قفقازی اثر پوشکین در سال ۱۹۶۷ بازی نموده و بعد از آن به شهرت رسیده است. همچنان در همان سال فلم «وی» اثر گوگول بازی نمود.

فلم طلا که در سال ۱۹۷۰ تهیه شد و فلم هفت نامزد و فلم دوازده



بریزیت باردو در آستانه چهل سالگی

بریزیت باردو در آستانه چهل سالگی بریزیت بار دو ستاره طنز فرا نسوی در ۲۸ سپتامبر ۱۹۳۴ در پاریس بدنیا آمده است که به این حساب امسال در ست در سن ۳۹ سالگی قرار دارد. او ابتدا مو دل عکاسی و سپس بحیث ستاره عکاسی سینما عرض وجود نمود. فلم های مروف او عبارتند از: «عروس بسیار قشنگ بود» گلها پربر میشوند «در سال ۱۹۵۶» «زن پاریسی» در سال ۱۹۵۷ «با اسلحه یک زن» در سال ۱۹۵۸ بابت بجنگ میروود در ۱۹۵۹، فلم حقیقت در ۱۹۵۹، زندگی خصوصی ۱۹۷۱

ستاره فلم «گالیله»

نوینا کاکانوا از جمله ستاره های معروف سینما و تیاتر بلغاریه است، وی ابتدا کار هنری خود را در تیاتر شده بود و او نقش زن گالیله را بازی می نمود. نوینا اخیراً با یکی از دایرکتوران



معروف بلغاری از دواج نموده و با وجودیکه هر روز چهره های جدیدی وارد عالم سینما میشوند، باز هم نوینا کاکانوا را نتوانسته اند از میدان هنر بدر کنند زیرا هر فلم او که به نمایش گذاشته میشود شهرت و محبوبیت او را اضافه تر میسازد.

کمیدی صوفیه آغاز نموده و در اندک مدت بشهرت رسید حتی در نقش های غیر کمیدی هم از استفاده نمودند. چنانچه در نمایشنامه معروف «مفتش عمومی» اثر گوگول و در فلم «دزد شفتالو» نقش های بازی نمود، سپس نوینا در فلم های مشترک بلغاری ایتا لوی بلغاری و فرانسوی و بلغاری و روسی بازی نمود.

جالب ترین نقش او در فلم گالیله است که از روی زندگی ستاره شناس معروف گالیله تهیه چونی که در سال ۱۹۷۱ تهیه شد از فلم های معروفی است که ناتالیا در آن نقش های عمده را بازی نموده است.



نوینا در نمایشنامه مفتش عمومی



در ۱۹۶۲، بی اعتنایی در ۱۹۶۳، «اوه این زنهای» در ۱۹۶۴، خرس و گدی در ۱۹۷۰ روم بلو ارد در ۱۹۷۱

پرتره زنده



آفرودیسچاک

مترجم ع نیرو مند

اثر ویلاوی اف

سفر

غالباً رئیسه انجمن برایش تیلیفون کرده نمبر تیلیفونش طبعاً در رهنمای تیلیفون وجود داشت . در اننای که گلتون به خانم رئیسه تیلیفون میکرد، دنیس آقای ایلدرج رابه اتاق نشمن رهنمای سی نمود. رئیسه انجمن تصدیق کرد که امروز صبح به خانم مایا ایلدرج تیلیفون کرده واز تغییر تاریخ جلسه انجمن به وی اطلاع داده است .

« درچه ساعتی شما به خانم ایلدرج تیلیفون کردید ؟ »
 « ساعت ۱۵۰۹ دقیقه بود. چرا این سوال را میکنید ؟ مگر اتفاق بدی رخ داده است.؟ »
 « بلی چیزی واقع شده است بهر حال شما در هر موقع حاضرید قسم بخورید که در ساعت ۱۵۰۹ دقیقه به خانم مایا ایلدرج تیلیفون کرده اید؟ »

صحبت میکردیم ، اما امروز مجبور بودم به چهار خانم دگرهم ازتغییر وقت اطلاع دهم، و لهذا نمیخواستم وقت را ضایع کنم .

خانم ایلدرج ضمن صحبت از شوهر شان حرفی نزدند ؟
 « نی .
 خانم گروپ دوباره از کپتان علت آنهمه سوال و بازجویی را پرسید: کپتان به وی توضیح داد که معلومات او میتواند در تحقیق آنها کمک کند و سپس بساعین سوالها او را دوباره بمباران کرد . جوابهای که از خانم کرب حاصل داشت عین جوابهای اولی بود . گلتون گوشک را سر جایش گذاشته به اتاق نشمین رفت تادر آنجا ایلدرج یکبار دگر به تفصیل بگوید که آنروز پیش از چاشت چه کارهای را انجام دادناست. جوابات او بهیچوجه با آنچه قبلاً اظهار داشته بود تناقض نداشت و صرف در دو قسمت معلومات قبلی را تکمیل کرد .

از تیلیفون خانم گروپ خبر نداشت زیرا در آن لحظه اودر منزل نبود و هیچ شاهدهی هم نداشت که افسانه اشرا تأیید کند .

دزین لحظه موتر جنازه از راه رسیده در داخل حیاط متوقف گردید .
 دومرد با کلاه های سیاه چرمی یک تذکره را از مو ترپایین کردند . داخل عمارت رفتند . گلتون متوجه آنها بود که چگونه بایک تکان عادی جسد رابه روی تذکره گذاشته آماده حرکت شدند ، سر انجام پیرمرد ماموران یونیفورم دار پولیس را تروک کرد تا آنها به وظیفه شان برسند و پیرمرد با معاون خود دنیس از عمارت بیرون رفت تا به منازل همسایه سری بزند .

بنگله ایکه در قسمت سر بلندی موتر رو عمارت ایللاج قرار داشت هدف نخستین او بود . یک خانم قد بلند و خوش اندام باموهای طلایی درچو کات دروازه آن ظاهر شد. آن خانم مایوی آبنا زی دوتکه به تن داشت ، گلتون نورقه هویت خود را به وی نشان داده از مزاحمتی که ایجاد کرده بود معذرت خواست و به وی از آنچه درهمسایگی اش اتفاق افتیده بود اطلاع داده پرسید که او از آن جریان چه میداند؟ خانم بلوند گفت: (آری - من موتر جنازه را دیدم. و اظهار داشت کشته شده است ؟ خیلی وحشتناک است .



شما این خانم همسایه تا ترا درست می شناسختید ، خانم ؟
 « ینک ، خانم ینک او فه ، نی ، آشنایی ما از یک سلام و علیک تجاوز نمیکرد .
 « (و شوهر شما چطور خانم ینک؟)
 خانم خنده سرداد : « آقای ینک در اخیر هر ماه یک چک جهت مصارف من می فرستد تمام معلومات که راجع به همسر م دارم همه اش در همین جا خلاصه میشود و هم نمیخواهم بیش ازین از او چیزی بدانم .

خانم گروپ محتاطانه اظهار داشت هم. ولی شما فتمندانه بگویم که میل ندارم در شرایط عادی سوگند بخورم اما آقا! من عادات بخصوص دارم و یکی از آنجمله اینست که هیچگاه پیش از ۹ به کسی تیلیفون نمی کنم خانم ایلدرج چهارمین نفری بود که امروز صبح برایشان تیلیفون زدم و از تغییر وقت اجلاس خبر دادم .

« بنابران بهیچوجه نمیتواند پیش از ساعت ۱۵۰۹ دقیقه باشد . میفهمید که چه می گویم ؟
 « بلی. و خانم ایلدرج شخصاً در تیلیفون باشما حرف زدند ؟
 « بلی .
 « صحبت بین شما و خانم ایلدرج چقدر دوام کرد ؟
 « او، یقیناً بیش از دو دقیقه طول نکشید. ماهمیشه باهم دیرتر

نام تو

گفتم که چون شهاب گریزان نیمه شب، از آسمان رو شن عشق تو پاکشتم،
 چون رهرو شکسته دل آشیان خراب، پشتهاره سوی منزل نا آشنا کشتم .

گفتم: چو برگ مرده پاییز دیده بی، کوه گنم ز دامن ناز تودست خویش،
 برخیزم از کنار تو بایک وداع سرد، آتش زخم به پیکر آتش پوست خویش.

گفتم: چو عکس ابر در آغوش جویبار، لب خشک سوی ساحل نمناک گنم،
 بر ما سه های گرم غم بیکسی خویش، چون سایه سیا تنم را رها گنم.

رویم به شوره زار فرا هو شیت جوخار، بی رنگ آشنایی و بی برگ یاد تو،
 درگوش باد سرد شبا نگاه سو گنم، درد آفرین ترانه جور زیاد تو.

رفتم ز تو گسستم و گفتم به خویشتن: «از بهر دیگری گنم انشای نامه بی»
 یک صفحه شد سیاه وهمه بود نام تو، لرزید دست لاغری، افتاد خامه بی،
 اسدالله حبیب

از رباعی های بر گزیده :

بوی گل

ای پیش چهره تو عرقناک روی گل، خوی تو خوی آتش و بوی توبوی گل
 در پای گلبن از سر حسرت نشسته ام، چشمی بسوی بلبل و چشمی بسوی گل
 (طالب آملی)

شمع شبستان

گل زد دلم از عشق و بیا ورد بیانم، شاید بنهد ناله گل پنبه به دایم
 آن هم شده وادی عشقم که نیابد، عنقا اگر از بیضه بیا ید به سرانم
 ماشع شبستان که بو دیم که تا صبح، می بست گل حیرت و می سوخت چرانم
 بگذشت گنه از سر و نشست چهارم، بشکست مرا تو به و شکست دیانم
 من خدمت «دعقان» بکنم یا طلب وصل
 بوی تو ز تن میرسد هر دم بدمانم

(دعقان)



حضرت ابو المعانی بیدل

قماش دامن

از بس قماش دامن د لدار نازگست
 دستم ز کار گر نرود کار نازگست
 از طوف گلشن اد بزم منع میکند
 کیفیت در شتی این خار نازگست

عرض وفا میاد و بال دگر شود
 ای ناله عبرتی که دل یاد نازگست
 تا گشت جنبش مژه سیل بنای اشک
 بی پرده شد که طینت هموار نازگست
 ای نازنین طیب ز دردت گداختم
 پیش آگه ناله من بیمار نازگست
 فر ست کلیل اینهمه غفلت نمیشود
 خوابت گران و سایه دیوار نازگست
 مشکل به نفع خود گنم اتبات مدعا
 آئینه و هم خاطر ز نگار نازگست
 وحدت به هیچ جلوه مقابل نمیشود
 بیرنگ شو که آئینه بسیار نازگست
 اظهار ما ز حوصله آخر بجز ساخت
 چند آنکه ناله خون شده منقار نازگست

اندیشه در مفا بله عشق داغ شد
 آئینه اوست یا منم؟ اسرار نازگست
 «بیدل» نمیتوان ز سر دل گد شتتم
 این مشیت خون ز آبله صد بار نازگست

گوهر بی همتا

گر نسیم یو سلم پیدا شود
 چشم نا بینای من بینا شود
 بس که پیراهن بد رم تا مگر
 بوی آن پیراهنش پیدا شود
 گر بر افتد برقع از پیش رخس
 زاهد منکر سر غوغا شود
 ود بر افشا ند سر زلف دوتا
 دل ز زلفش کاسر یکتا شود
 هر دلی گز زلف او ز ناز ساخت
 بسی شک آن دل مؤمن حقا شود
 گر کسی بر سد که پیش روی او
 دل چرا شوریده و شیدا شود؟
 تو جوابش ده که پیش آفتاب
 ذره سر گردان و نا بر وا شود
 ای دواز دریا، چرا تنها شدی؟
 از چنان در یا کسی تنها شود؟
 هر که دور افتد ز جایی از طلب
 می دود تازود تر آنجا شود
 ماهی از دریا چو درخشک افتد
 می تپد تا چون سوی در یا شود
 گر تو بنشیننی به بیکاری مدام
 کارت ای غافل کجا زیبا شود؟
 گردل «عطار» بادریا رسد
 گوهری بی مثل و بی همتا شود

آفتاب زرد

عمر بهار، چون شفق صبح بقامت
 آن گوهر نهفته که خورشید، داغ اوست
 با آفتاب زرد خزان به که خو کنسی
 در مشیت خاک تست، اگر جستجو کنی
 «صایب»

اینتجه

تامت جیبت ... خانه تو در کدام سمت دهکده واقع است که بگویم آنرا نشانی زنند ...
 خیابان باغین بر انتم ملحق گفت :
 - خانه ام بالای یک بلندی است در قسمت هشتم ... اینجه نگاه به بیرون انداخت و بعددفا خانه قام خندید و گفت :
 - کجا را بگویم نسو زانند ... از همه جا دور بلند شده ... در بنوقت اینجه متوجه شد که سوارانش به تعلیب دختری ناخت میکنند دختر سرا سینه بطرف او می آمد.
 اینجه ایستاد شد و آبرو دو هم کشید. یکد ستن را بلند کرد. نظر های او که از عقب دختر میدونه بادیمن اشاره او بر جای خون مشکوب شده دختر که اندام کشیدموجشان بشوید بی داشت طرف اینجه نگاه میکردند. عایش بر روی رخسار گلایی رنگش دیده بود. نگاهش طوری بود که اینجه در آن ترس و کینه را نمیتوانست بخواند. خیلی بی تفاوت نگاه میکرد. اینجه زن های زیادی را دیده بود و با ایشان عشق ورزیده بود ولی بزودی از هر کدام آنها سیر شده بود. یاخوردگر میکرد شاید این دختر هم بزودی سیر شود. ولی دختر ناایر جیبی بر روی او گذاشته بود. همین برخورد باعث آنسانی اینجه پیاون گردید. اینجه فهمید که بزودی این دختر سیر نمیشود. لذا تصمیم گرفت بالا ازدواج کند. بعد از آن پیاون همیشه با او بود.

اینجه در آن وقت ها جوان بود. خونگرم و بیادک از هر کج ترسی نشانی. تشخیص خوبی از روی هم برایش بعثت طقیان احساسات ممکن نبود. او هیچوقت به این فکر نکرده بود که کدام کار خوب دارد و کدام کار گناه است. هر جا هم اسب او در فاقش می رسید تلی از خاکستر باقی می ماند و یک قبرستان. در برابر او از خود بیگانه فرقی نداشت. حرف کسی را نمی شنید و منطقی رانی خواست بپذیرد. این روش او باعث آن شد که دوستان خود او از دست بدهد. حتی یک روز با همجنین بیصورت سوار و بارون چه چنان لدر که خون صمیمی او بید از او باصورت ترین فرد است او بود که بارها اینجه را از هر کج نجات داده بود. بعد از آن روزهای بد اینجه فرار رسید ... یک روز بهار بود. در همین قریه آورد اینکوی میخواستند گردشی بکنند. روزی بود. تمام داشت و دمن و قیاری فرا گرفته بود. دو آسمان زاغ ها و عقابها با شکل بارجه بافته شده نظر می رسیدند.

اینجه بالای اسبش سوار بود. گرجلی ها منتظر حرکت بودند چند بار فلنگ های خود را بعد از آوردن. اینجه خیلی عصبانی بود. زیاد مشروب نوشیده بود و دهان های عرق درونی پشانی اش جمع شده بود. دم دروازه خانه پیاون منتظر بود. پیاون برای آخرین بار فلنگش را در آتش فشرده برسید. زیرا بعد از آن میخواست سوار شود و با اینجه برود. پدر این خلق خود اینجه بود. پیاون اورا تازه سیر داده بود. بوسیدن طفل زیاد طول کشید. اینجه

دیگران هم باهاها حرف او را نایند کردند. در بنوقت اینجه از دهه بیرون شد. گرجلی ها مانند امواج بحر از هر طرف بصمت او در حرکت شدند. اینجه آهسته آهسته بر می داشت او به طایبی شباعت داشت که مفروضه بال های خود را تکان میداد. هنوز هم خوش قیامه و نیرومند بود و اسکت آبی رنگی پهن داشت که بارشته طلایی گلدوزی شده بود. در دستش شمشیر داسی مانند ای دیده میشد قدش مانند سابق راست بود و گامهایش بر روی زمین سنگینی میکرد. همه فکر میکردند که شاید او بالای اسبش سوار شده دستور حرکت میدهد. گمانیکه نزدیکش قرار داشتند بصیری نشان میدادند و آرزو داشتند تا هر چه زودتر بر پشت اسب های خود فرار گیرند. آنها بی فکر دور تر بودند و باقیاتان اورا جمع میکردند. پشتی ای اینجه چه دستوری میداد. از دور و نزدیک صدای بکان فیر فلنگ هم بگوش می رسید. اسب اینجه و برایش آوردن او بالای اسب جز دیگر توجی نداشت ... شانزده سال به برهه نرسید. این حادثه در قلب او اثر گذاشت. به این حادثه او را فلنگ نامیدند که چرا اینجه سمت حرکت را تغییر داده است بالاخره دست دست بدلیانیش رفتند.

وسط جنگل که لاجند لحظه قبل پرسو صدا بود خالی شد. سکوت همه جا فرا گرفته بود. دیگر او از فرار بگوش نمیرسید در همین وقت موجود جیبی از کدام گوشه پیدا شد. موجود ناقص الفلفله ای که نه به طفل شباعت داشت و نه به مرد بزرگی. پیش گپیون و سرش در میان شانه اش فرو رفته و دستاش درازتر از دست های آدم های معمولی بود. بیشتر به سمون شباعت داشت. وقتی که فهمید گرجلی های کفی دور شده اند به جستجو پرداخت. تا کجا این چشمش بیاد فلنگ افتاد که از گرجلی ها بیجا مانده بود. فلنگ را گرفته به سینه فشرده بدیده درون جنگل فرار کرد.

مردم قریه آورد اینکوی سراسیمه بودند. خیال میکردند که گرجلی ها حمله خواهند نمود. ولی بعد از اینکه مطمئن شدند دیگر گرجلی ها از آنجا دور شده اند آرامش نصیب شان شد. از طرف جنگل صدای فلنگ شنیدند. همه سراسیمه شدند و خیال نمودند که کدام واقعه ای اتفاق خواهد افتاد. زنجایع میزدند. فرودم و اهام شنیدند. همه میخواستند فرار کنند. از دور پسرک معيوب به قریه نزدیک میشد یکی صد کرد. اکنون ازین بچه گفت میروم که چه واقع شده. او حتما گرجلی ها را دیده است. وقتیکه پسرک معيوب جویان نزدیک شد به آنها گفت :
 - گرجلی ها از اینجا دور شده اند ... همه تعجب کردند. یکی گفت :
 - چرا ... مگر خیال حمله ندارند ...؟
 - حرف های اینجه از روی فهمیدگی بود. همیشه از او اطاعت کرده ایم. حالام باید بیرون آید تا به حمله دیگری آغاز کنیم.

نوشته : یور دان بو فلوف
 ترجمه : ژلفی تودانی



پسرک خاموش ماند ولی چشمانش برق زد. با افتخار بطرف مردم نگاه میکرد. بعد از زبرشال خود فلنگی را که بافته بود بیرون کرد و باخوشحالی گفت :
 - من خودم فیر کردم. اینه ... با این فلنگ بدست او یک فلنگ کوتاه و کهنه بود. اما سالم و سنگین نظر می رسید. شخصی پرسید :
 - اوه عجیب است ... آنرا کجا پیدا کردی؟
 - بده ببینم ... آنرا می فروشم ...؟
 - حتما این فلنگ را دیده ای ... پسرک کب و معيوب به سوالات آنها پاسخ نمیداد. فلنگ خود را محکم گرفته بود و به سینه خود می فشرد. تصمیم گرفته بود به هیچصورت فلنگ را از دست نهد. فلنگ را زبرشال خود دوباره پنهان کرد و گفت :
 - من این فلنگ را نیافته ام ... یک نفر گرجلی را بغل رسادم و فلنگش را گرفتم. دهانی خاکتیدند و اورا سرفه کردند. زنجایع فهمیدند همین بچه کب فیر کرده است به دشنام دادن او آغاز نمودند. پسرک معيوب ازین حرکات آنها آزرده و عصبانی شده بود. دهانی های خندیدند و میگفتند :
 - ساکو با زدیونه شده ... ظالم و عصبانی شده ...
 - خداوند او را معيوب ساخته ... از موجود معيوب باید فرار کرد و دور شد.
 - آیا او همینطور بدلیا آمده ...؟
 - نه ... خداوند او را بکشد ... میگویند در خردی از جانی اتقاد و با نظور شده ...
 - خانه ستاکنی ... این معيوب پسر است با نواحه کالوجوگ ...؟
 - می بخرم این زن درو گویاوار میکند. گاهی میگویند نواحه است و گاهی او را باک موجود بر پدر و مادر و نمود میسازد ... میگوید او را با نواحه از همین سبب اسمش را تا سندن ریافت شده. گذاشته است.

پسرک همه را با حرف های نیشدار نشان تنبها گذاشت.
 خانه پناه کالوجوگ مقابل دروازه خانه خود نشسته بود. او از فرار کردن و دوباره برگشتن مردم قریه خبر نداشت پسرک وقتی به او نزدیک شد با او از گرفته و امراته ای گفت :
 - برایم نازیده ...
 - جی ... نان ...؟ من نان ندارم ... اگر هم داشته باشم خودم آنرا میخورم ... از جور باجی ها (لر و تندان) طلبکن ... ربه عسای سازا می جرای و ...
 پسر معيوب بقیه حرف او را نشنید. بدون خانه رفت و بعددفا باخوشحالی دوباره بیرون شد. فلنگ خود را بطرف خانه پناه کالوجوگ نشان گرفت و گفت :
 - حالام می کشم ...
 بیرون از ترس تکان خورد. با وجودیکه فکر میکرد پسرک شوخی میکند بازمه گزشتی از ترس در وجود خود احساس نمود. پسرک بعد از اینکه بشو کالی خانه را ترسانند دوباره بیجا نماندند و با نظور و آنطرف به تعجب پرداخت و چنته تکه نان پیدا کرد. خانه پناه کالوجوگ بلند شده بود و همه از عقب پسرک آمد. میخواست او را غافلگیر کند. وقتی که پشت سرا و رسید با زوی او را محکم گرفته سخت نگاهش داد و چشمانش

- قسمت دوم -

معکم برویش نواخت و گفت :
 - تو مرا می ترسانی ... پیشم ... حالامرا خفه میکنم ... تا کجا این بیرون جینی زداورا رها کرد. زیرا پسرک دست او را ندانند گرفته بود. دندانش در گوشت دست او فرو رفته بود ... بیرون او را از خانه خود بیرون کرد و گفت :
 - برو گمشو ... دیگر بابت رابه خانه من نگذاری ...
 وقتی که پسرک از آنجا دور شد بیرون زیر لب گویم کرد :
 - عایدوت ... از پدرت کم نخواهی بود. با فلتن این جملات چیزهایی را با نظر آورد. همانطوریکه نشسته بود دست عایش را صلیب کرد و بگوش فروخت.
 اینجه تقییری در وضع خود احساس میکرد با همراهمان خود از جنگل ها و جلگه ها میگذشت و ولی به دهات حمله نمیکرد. همراهمان این وضع خسته شدند حتی دست دست از او دور برگردانده فرار کردند. اینجه با چند نفر تنها ماند. اینجه به هر جا که میرفت میدید بعضی گرسنگی و فرطانگ می مردم دهات شده ... زانن سیاه پوشی را میدید که بالای فیر ها گریه میکنند. اینجه خیال میکرد که این زانن خانه های اشک را در زمین بلر میزند تا حاصل آبراه کم و وزیج است درو کنند ... دهان پیاو پیاون اتقاد. زنی که دوستش داشت. و پیاو طفل خود را اتقاد. طفلی را که با شمشیر زده بود و زمین انداخته بود. از میان فیر عایدوت نگاه میکرد و دلتش فشرده میشد. با وجودیکه شاید زلتش دویکی ازین گورها خوابیده باشد بروی یک مزرعه پیر مرد چنانچه کار میکردند. اینجه و همراهمان بطرف آنها نزدیک شدند. زنجایع رسیدند فرار کردند. تنها پیر مرد در کنار درختی بر جای ماند.

اینجه پرسید :
 - پیر مرد ... این زنجایع فرار کردند ...
 - آنها ترسیدند ...
 - و تو ... تو نمی ترسی ؟
 - چرا ترس از آن من ... ترسیدم برای اینکه پیر هستم. فقط از خداوند میترسم ... هر لحظه انتظار مرگم دارم ...
 سواران از اسب های خود باقیین شدند. میخواستند اسب ها را با بدهند. پیر مرد آنها را رعشالی کرد و آب رابه ایشان نشان داد. پیر مرد به اینجه گفت :
 - آنجا قریه ماست ... فقر و گرسنگی در همه جا ریشه دوانیده است و سوس که مردان کاری خود را از دست داده ایم ... زنجایع زمین کار میکنند. از دست این (اینجه) تیبگار نه حاصلی داریم و نه ...
 اینجه حرفش را قطع کرد و گفت :
 - لوابچه را دیدهای ؟
 - آنگس که اینجه را دیده زده نمانده ... مرا می شناسی ...؟
 - نه آقای من ... چگونه میتوانم بشناسم. پیر مرد اندکی خاموش شد و بعددفا نام داد :
 - شما نام قوی اندام و خوش فرور ای هستید. از اسب سفید شما میتوانم بپشم که سوار است این سواران باید شما باشند. گاشکی میباید

که مانوگری او را بکنیم و برایش باج و خراج بدهیم. ولی از دست اینجه دزد و زورتن نجات یابیم : دزدان دهات مارا نشانی میزنند به قتل و غارت می برانند و کسی نیست که از ماحضات کتد ...
 اینجه لبسم کرد. این اولین لبسم او درین بهار بود. کسی خود را با زانن کرده بود. از سکه های طلا زانن بیرون آورد و به پیر مرد داد. گفت :
 - این سکه ها را برای زنجایع تقسیم کن. مرا هم بخش خیلی از حرف هایت متشون شدم ... اینجه و رفقایش از آنجا دور شدند ... پیر مرد با تعجب دور شدن آنها را نظر میکرد. یک بار دیگر نگاه اینجه پسر زانن را اتقاد منشی ایشان بشکل دیگری بود. او از اتقاد لغارت و سوختاندن قریه ها صرف نظر کرده بود. به سر دست های دزدان احوال میفرستاد تا دست از دزدی و رزقش بکشند. هر کسی که از او میخواست چیزی بگیرد از طرف اینجه سرگوب میشد. چنانچه وقتیکه به بیلوک باشتی یکی از رفقای او که حالا خودش دارو دسته ای داشت بیغام فرستاد و او با شمشیر فرستادگان اینجه را از خود رانده بود. تصمیم گرفت او را نادیده بگذارد. مثل صافه بالای او فرو رانده دارو دسته اش را ناروا کرد و خودش را زنده سوختاند. هر روز به خیمه اینجه سر دست رهنمان می آمدند و سلاح خود را از زمین گذاشته از دزدی توبه میکردند. کم کم دزدان انفرادی وحشی خسی دزدان از دزدی توبه کردند و تقسیم گرفتند سوار شدند زانگی کنند. دیگر سواران هم صاحب لود و ملاکان هم نمیتوانستند بالای مردم ظلم کنند. همه آهسته آهسته آرامش برقرار شد و مردم با باغی جمع به زراعت مشغول شدند. نام اینجه بیک نام محبوب میدل شد و دیگر کسی از او کمتر رسید. کینه و بدبینی جای خود را به محبت گذاشت آرامش و امنیت آنقدری شد که دختران با زور بخت خود بصورت دست جعی و با تشابه جاهای دور میرفتند و همانطور خرم و خندان بازیگوشند. بدون اینکه زبور خود از دست بدهند و یا مومالی از سرشان کم شود. حاصلات فراوانترند و جای خاکستر ها را سر سبزی و شا دای گرفتند. درو گرها با شور و شعف کار میکردند و در انتهای کار ترانه می خواندند. اینجه از قیبت درختی آنها را نظاره میکرد. وقتی که فهمید ترانه را برای او ساخته اند از شوق بغول زید. درو گران میخواندند :
 دوشیزگان برای اینجه آواز میخوانند
 او همراهمان را برای رامت عداوت کرد ...
 جنگل ها و جلگه های سبز
 گوه ها و دایه ها
 همه از جنگل عایدوت عداوت یافتند
 اینجه به باغیال پشم میروم عداوت دارد ...
 دزدان آسمان صاف و فضای آزاد طینسن صدای دور گران تا بر میخیزد در اینجه ایجاد کرد. او بیرونی بخصوص در گویش احساس نمود. بر اختیاریچه قهره اش از چشمانش سرازیر شد و بالای بال سفیدش اتقاد. این اولین فقرات اشکی بود که اینجه در زندگی ریخته بود
 بقیه در صفحه ۹۹

دستارگو

دستارگو اثر

دستا په سترگو کې جانانه څه اترغوندي دی
 چه می لیدلی بیخی زړه زما اوترغوندي دی
 شیرینی ! ولی ته په ما دیلتون شبه لویوی
 زلفی دی پورته کړه له مخه سپین سحرغوندي دی
 سپیلنی زړه به کرم لو می دستارستر موخنی
 دبدو سترگو په تا شوی څه نظر غوندي دی
 ماته له غمه ځنی شین دزړه تصویر ودرید
 که تا په سپین مخ اچولی شین میزد غوندي دی
 راته جوړ شویدی په مینه محرم دیلتون
 خو دغه حال می روغو خلکو ته اخترغوندي دی
 په مسکیدوکی دی برینناد سپینو غاښو کیری
 که په توتم د نیمې شیبې ختلی لغوندي دی
 دستا له حاله خبر نه یم اوږه دومره قدر
 حافظ دستا د عشق په کار می قلندرغوندي دی
 ونصیرالله حانظ

د زړه غوټه

چه شی جمع زما دآه و د نغان دود
 بیا به هغه گری و نیسی آسمان دود
 ترخوله آه کازم د یار له سرد مهربه
 ځکه خوښی وی دهر چاپه زمستان دود
 زما اوښکو کړ غبار دزړگی لیری
 همیشه درو می له مخه د باران دود
 چه پری وو تسی زما دصبر سترگی
 غمازا نو راته دوک کړ دهجران دود
 خو شسته بی په اوبو داسلام نه که
 دکافر له مخی نه خسی دعصیان دود
 لکه غوټه چه کا کل دیار په مخ وی
 هسی غوټه می په زړه کی دحرمان دود
 چه به مرگ پر تا پیری شی شمس الدین
 اوس په ژوند که هغه خاوری پرخیل خان دود
 شمس الدین کاکړ

داندینه نو مشغولا

مینه آشنا بی ده سرو لمبو سره
 سوو لو د خړ یکو اسو یلو سره
 سترگو ته چه وگور مه غلی شم
 بحث لیو تنوب دی لیو نو سره
 شمعی که خوب درغی ویده شه ته
 زه به مشغو لیرم اند یښنو سره
 بیا دی جوړ بیلو نه را بللی دی
 توری او پدی شیبی دشو گپرو سره
 خیال چه د یار را شی قرار وتښتی
 داسی خو څو ک تکر ی میلمنو سره
 خوبه لږ راجوخت شه درته خواست کوم
 ولی هسی خیل کوی لیمو سره
 «مفتون»

د مهر و یانو رخسار

په رخسار د مهر و یانو چه مفتون یم
 سر دمیني په صحرا لکه مجنون یم
 چه گلرخ نظر زما په احوال نه کا
 دغنجی په دود همیشه په څگر خون یم
 رسیدی نشم دیار و لاسو پښو ته
 که حنا غوندي په وینو دک لرمون یم
 هېڅ علاج دخپل قسمت کولی نشم
 که به عقل کی تا نی دافلاطون یم
 معزالله له مینی څله ما چار باسی
 وایه نه وړم خیل می گړیدی پښتون یم
 «معزالله»

د زړه داغونه

کویا هر قسم په لوری د حرم پدی
 کوم کړ یم په چامت دخپل کرم پدی
 نه قارون چه په شان اسم دحاتم دی
 لکه زر چه څوک له خلکو پت پښم پدی
 که دا غونه می په زړه پاندي دغم پدی
 کوم یومرت دی چه قسم په لاره سم پدی
 کوم طبیب دی چه په روغ صورت مرهم پدی
 پر همن چه سر په پښو دخپل صبر پدی
 دا څو عشق دی چه په عرش کرسس قسم پدی
 که می پند په سر دجور اوستم پدی
 «رحمان بابا»

لنډی

که د یدن کړی تلوار را وکړه
 دیلتانه کاروان راځی قیامت به وینه
 که دیدن کړی تلوار پری وکړه
 پرمخ می شال دیلتانه وغوړیدنه
 که دیدن کړی تلوار پری وکړه
 کښته غر قیبری پر تخته ولاړه یمه
 که دیدن رانه وړی جانانه
 روح می کالبوت نه په وخت دی لا په شینه
 که دیدن کړی تلوار پری وکړه
 سبا به دامهال کاځتی دیدن وینه
 «پښتني سندرې»

د عشق اور

برنډی سترگی دتویک غوندي ویشتل کا
 هر ناوک د خښیدل لکه دشل کا
 ستا دحسن دولت څرنگه به څوک لوپ کړی
 چه اور بلدی دجا مارغوندي خوړل کا
 ستا له غمه می زړه وچاودنه رغیږی
 دار وگر به می تر څو دارو درمل کا
 نه بی تیغ نه بی پلسی ته حاجت شته
 په غمزو په کر شمو دلیر وژل کا
 دهجران تپی می خونده دخولی خراب کړو
 دحنظل غوندي می خونده خوله کی غسل کا
 کړوند مچه چا پتی کی نه وی کړی
 په خر من کی وایه شه بهدی غوړل کا
 د عشق اور عجیبه اور دی که خیال وکړی
 چه بی تیلو په لږ کو عاشق جلبل کا
 نصره پام کړه په وروځی غلط نشی
 دغه ورو شی می لږم غوندي چیچل کا
 «نصر»

د سترگو سودا

یاد چه ستا دسترگو په سودا شومه
 بس نه یم رسوا که اوس رسوا شومه
 پت پکښی دستا د دیدن ز پری و
 ځکه دیوه گل په تما شا شومه
 بس، هره بنادی په ما اوس غم لگی
 ستا د درد و غم سره آشنا شومه
 تیر و تم د ښکلو په خندا پاندي
 ښه شوه چه د خلکو د خندا شومه
 بخت که می ویده دی تل نو مرم نه دی
 ښکار د خو بو لو د خندا شو مه
 «اجمل خټک»



فزیب خوردہ ہا

رابور از مریم محبوب افسری

بخوانید و عبرت

بگیرید

آتش در ہستی معصومہ

بیا بیید کہ با ہم قدم بقدم بسوی کسانی گام برداریم کہ قطرہ ازدریای بیکران خو شبختی نجشیدہ اندوسر اسر زندگی آنها مانند قایق بی بادبان در مقابل طغیان سپہمگین بد بختی ہا قرار گرفتہ است. این ہا کسانی اند کہ در فضای زندگیشان دانہ های غم ریشہ دوانیدہ و آتشی جا نسوز در کاخ سعادت شان شعلہ ور شدہ و آن ہارابکام خود فرو بردہ است اکنون لازم است تا مر حسی بروز خم این غمدیدہ ہا نہیم و این زخم ہائیکہ تار و پود ہستی آنها را نابود کردہ بایمان حقایق التیام بخشیم. بیماریکہ آخرین دقایق عمر را میگذراند مریضی کہ در گرداب مخوف و نابود کنندہ غوطہ ور است آتشی کہ بہ کاشانہ ای سرایت کردہ و آنرا میسو زانند ویران میکند. اگر ندیدہ باشیید اکنون میتوانید شرح آنرا بخوانید. معصومہ کہ من دیدم این وجود پرپر شدہ کہ در نیمہ راہ زندگی بہ چنگال بی رحمانہ ای مردی جنایت کار افتاد بہ بیمار رنگ پریدہ یا مریضی کہ در گرداب مخوف و خطر ناکی افتادہ باشد بسی شبہا ہست نیست.

بظرفش رفتم. شتافتم بسویش تا برای اولین مرتبہ دردی را در مان کردہ باشم. زندان زنانہ و لایت کابل مملو از زنانی بود کہ ہر کدام بہ نوعی مرتکب جنایتی شدہ و یا این کہ باہوس های دیگر ی سر بسدمان فضا زندان در میان این سمبول بد بختی ہا دختری جلب توجه ام را کرد کہ ۱۵ سال زیادتر از سنش نمسی گذشت اندامی متوسطو گوشت

آلود دارد چہرہ اش سپیداست در نگاهش غمی بسان کویہ بزرگ نہفتہ است موہای بور و کوتاہ دارد دستمالی سیاہی را بدور سرش پیچیدہ است معصومانہ بطرفم نگاه میکند چہرہ اش معصوم و دوست داشتنی است.

میپرسم اسمت چیست ؟

سرش را پایین می اندازد گویی میترسد کہ قصہ غم انگیز زندگی اش را آغاز کند (نام من معصومہ است واسم پدرم شیرآقا تقریباً پانزدہ سال پیشتر قدم بہ محیطی گذاشتم کہ بہ جز رنج فلاکت فقر و غربت چیزی در آن دیدہ نمیشد زادگاہم شہر کابل در یکی از حویلی های نیمہ مخرو بہ ای کار تہ پروانہ زندگی می کردم. زندگی من دردوران کودکی دست خوش ناملایمات گردید پدر و مادرم بدون در نظر گرفتن سرنوشت و آیندہ ای کہ بکلی از آن بیخبر بودم و در آن زمان نیکہ تمایل شدیدی بہ عروسک ہا و ہمبازی ہایم داشتم بہ نامزدی یکی از اقوام خویش در آوردند من در آن زمان بہ اطفال ہمبازی ام فکر می کردم مگر نزد پدر و مادرم باز چہ ای بیش نبودم آنوقت بود کہ خود را متعلق بہ مرد دیگری یافتم.

بعد از سپری شدن شش سال در یکی از لیسہ های شہر شامیل مکتب شدم با جدیت درس می خواندم. مونس شب های تنہایی و روزہای تیرہ زندگیم بہ جز از کتاب چیزی دیگری نبود. ما نند ہر دختر دیگر آرزو داشتیم تحصیل کنیم و بتوانیم خدمتی بہ اجتماع خویش نمایم اما افسوس کہ این آرزو در زیر خاکستر یا س و ناامیدی پشہان شد و آتش ہوس آنرا بردلم ہمیشہ نابود ساخت. بالاخرہ صنف ششم مکتب بودم کہ دستش من را از مجمع علم دور کرد مرد یکہ در کودکی باوی نامزد شدہ بودم آمد با مختصر عروسی من را بہ خانہ ای خویش برد. زندگیم در منزل شوہر جہنمی بیش نبود این مرد وحشیانہ با من بیش آمد میگرد و بویی از -

مراجعه کردم.

وقتی بطرف پدر و مادرم بازگشتم دل بی رحم آنها بحالم سوخت و خواستار طلاق شدند این مرد مرا طلاق نمیداد دیگر ازین زندگی تیرہ بہ تنگ آمدہ بودم از دستش شکایت کردم روبہ جانب قانون نمودم کہ حکم را از قانون بگیرم.

مردم بلید ورشوہ ستان من بیکنہ را در دام انداختہ اند و او را رہا کردہ اکنون چہار ماہ میشود کہ در کنج زندان بسر میبرم امید

است با روی کار آمدن رژیم جمهوری در کشور ما نظری بہ حال ما بی گناہان شود

پرسیدم (وقتی از زندان نجات یافتی چہ میکنی و چہ آرزو داری؟)

بقیہ در صفحہ ۵۷



ښه ځوانی او ښه ځوانان

افغانی زلمیانو د تاریخ په هر دوره کی د ځوانی او ځوانمردی غوره اخلاقو تسلسل دی
د خراسان عیاران، د کندهار پښی لوخی ځوانمردان د کابل کاکه گان او د پېښور خدایي خدمتگاران د خپلو
زمانو ښه ځوانانو و.

د ع، و جی په قلم

لکه چنه یو چاته «مر تجع» ویل یو ډول تحقیر بلل کیږی هماغسی
یو چاته د «ځوان نه یی» یا نا ځوانه یی او یا ځوانمردنه یی» خبری کول
د ځوانانو رو حیه څو روی.

سر بیره پردی چه ځوانی د عمر پسرلی بلل کیږی اود ځوانا نو
جسمانی، فکری او روحی قواو ی دیو ملت ای او یوی جا معی دنو رو بی
وسی او کمزورو او محتا جو کسانو د پاره د تکیی کولو وسا یل او ذرایع
بلل شوی دی، د «ښی ځوانی» عنوان زمو ښ به لوی تاریخی ملت
کښی د ملی اخلاقو یو معیا راو دښواو ډو اعمالو دمحک تیره بلل کیږی.
که څوک دچا سره په خپله وعده وفا ونکړی نا ځوا نه بلل کیږی
همدارنگه که یو ځوان له خلکو سره د مرستی کولو په ځای په هغو ی ظلم
وکړی د «ښی ځوانی» له معیار نه مخالف کارنی کړی دی.

نجونوته دوکه ورکول، هغوی ته سپوری خبری کول او داسی نوری خبری
د «هغی ځوانی» او ځوانمردی» څخه چه زمو ښ د کلتور په لوی قاموس
کښی د پېر یو پېر یو په اوږ د «موده کښی تعبیر او تفسیر شوی
دی پوره مغایرت لری.

دا طبیعی ده چه ځوانان خپله ښه ځوانی او یا «خدا یه مه کړی»
نا ځوانی د مخالف جنس یعنی پیغلود فکر په رڼا کښی وو یی.
پښتو لنه یی چه د پو ها نو او څیر ونکو د نظر په اتفاق سره دخلکو
شریک میراث دی اود افغانی ټولنی د افرادو روحیه په ښه توگه تمثیلوی
او زیا تره دښځو د طبقی له خوا ویلی شوی دی دښی ځوانی ښه ښه
څرگندوی.

په لنه یو کښی هغه ځوان چه د «ښی ځوانی» له معیار څخه و تلی
وی د «موزی» په نوم یاد شوی دی په لاندنیو لنه یو کښی د موزی نا
شولته خیره داسی ښودل شو ی ده.

موزی له جنکه تر پله و کړه . په بیکا نی ورکړی خو له
بها دران یو څخه په ځای مری .
موزیگی هر ساعت په ځای بی ځایه مرینه

موزی د خوب په پا لنگ نه کا
حق د هغودی چه وطن په تورو خورینه
په دغو څو لنه یو کښی ثبات، ذکاوت ایتار او قر بانی درښتیانو
ځوانانو غتی او عمده نښی ښو دلې شوی دی او که دا سی صفات و نه
لری نوییا ځوانان نه بلکه «موزیان» یا «موز یگیان» دی.

باید وویل شی چه په دغو لنه یو کښی جنک د ثبات، ذکاوت او
ایتار یو محک ښودل شوی دی داهم له دی امله چه افغانان د آسیا په دی
لوی څلور لاری کښی تل له سترو فاتحانو او تیری کو ونکو سره په
جگړه بوخت شوی دی.

د جگړی نه پر ته په نورو عا دی حالاتو کښی نوری ډیر صفات شته
چه «موزیان» د ځوانانو له صفو فو څخه وباسی او هغه دی: میښه،
زړور توب، سخاوت، ثبات، ذکاوت ایتار اوداسی نور .

دافغانسان په تاریخ کښی د ځوانانو یو صنف چه د «عیاری»
صفحه ۳۶

سره دښمنی او حتی مبارزه زمو ښ
د تاریخی ټولنی د ځوانانو هغه
خصوصیات دی چه په هره دوره
او هره زمانه کښی هم ور ته ای تیا
موجوده وه او هم خلکو ور سره علاقه
لرله .

هغه وخت چه په (ای یارانو)
د «عیارانو» د کلمی د مغلن کید و
شرایط منځ ته راغلل نو د ځوانمردو
یارانو اجتماعی خدمتونو نوی
نومونه او ما هیئتو نه پیدا کړل.

په پکتیا کښی که دیو ملی مجاهد
بیرک خان د ژوند پېښی چه د ژوند
تر وروستی هر حلې پوری نی
له خپل قوم نه خپله سویه جگه
نه کړه اود ساده ژوند داصو لو
پیروی نی وکړه میرانی، وطندو ستنی
ملی مبارزو او سخاوت نی د پکتیا
دخلکو دپاره نه هیرونی ځا طری
پری ایښی دی، و خپلی شی نودده
د ژوندانه خصوصیات به د خراسان
د عیارانو له ژوندانه سره د پرورته
والی و لری.

په کندهار کښی د پښو لوڅو
ځوانمردانو موجودیت اود هغوی
مثبتو اخلاقی کار نامو هدا رنگه
د کابل د «کاکه» گانو د ژوندانه
خصوصیاتو زمو ښ تر زما نی
پوری د هغو ځوانمردانو یا را نو
د خصوصیاتو تسلسله را ورسوله چه
په پخوانی خراسان کښی عیا ران
بلل شوی دی.

د پښتو نستان ستر مشر خان
عبد الغفار خان دافغانانو دگوتاریخ
او کلتور له دغی نه فنا کیدو نسکی
ممیزی څخه ډیره غوره استفاد ه
وکړه او هغوی دافغانی ځوانانو او
ځوانمردانو دغه خصوصیات دیوی
نوی مترقی نظریی په چو کاب کښی
راو ستل اود خدایي خدمتگارانو
ډله نی ور څخه جوړه کړه چه له
استعمار سره په مبارزه او په قومی
اصلاحاتو او اجتماعی خدمتونو

مسلك نی در لود ډیر ښه خلید لی
دی.

د عیار کلمه زمو ښ د «پاره» له
کلمی څخه معربه شوی ده. ځوانان
تل یو بل ته د (ای یاره! زما یاره-
پاره) خطاب کوی او «پاره» زمو ښ
په دواړو ژبو پښتو او دری کښی
د «ملگری او دوست» ته و یل
کیږی زمو ښ سپیڅلی فولکلور ریک
آثار له دغو کلمو څخه ډک دی په تیره
بیا د پښتو شعری دا متا نو نه په
همدغه کلمه شروع کیږی لکه
«یارانوور ته غوړ کیږی دی قصه د...»
د عیارانو د مسلك په مقدمه کښی
و طنیر ستنی له ټولو نه دمخه راغلی
وه زمو ښ په تاریخ کښی دخپلوا کی.
دپاره د خراسانیانو په مبارزه کښی
چه په حقیقت کښی له دوه ډوله
اقتصادی او کلتوری استعمار سره
مبارزه وه «عیارانو» مهم نقش
درلود.

یو تاریخی حقیقت بیانوی د مامون
مور خراسانی وه او کله چه عیارانو
له هارون سره دخراسان دخپلواکی
دگټلو دپاره مبارزه کوله نو ما مون

له خپلو خراسانی یا رانو (عیارانو)
سره مرسته کوله؛ زمو ښ د تاریخ
څوملی قهرمانان لکه ابو مسلم
خراسانی اود هغه ملگری امیر کروړ
پهلوان چه په پښتو کښی یو لوړ
رزمی شعر ور څخه پاتی دی همدارنگه
یعقوب بن لیث له همدغو ځوانمردانو
څخه و چه بیا عر بو هغه د «عیارانو»
په نامه مونی ته را و پیژندل .

دسو سیو لوی د نظره دا سو
منل شوی حقیقت دی چه دیوی
ټولنی د کلتور هغه اجزاله ضیاع سره
مخامخ کیږی چه نور دهغی ټولنی
وگړی ور ته اړه ونه لری او یا علاقه
ورسره ونه لری د عیارانو ساده ژوند
دمظلو ما نو څخه دفاع، له خورا نو
سره مرسته، له مضرو منفعت جو یانو

حادثه در نیمه شب

بعد از صرف ناشتای صبح در اطاق لانه خوری برید فوراً از راه رسید. مقبول و جذاب با صورت اصلاح شده. برآستی که پوشیدن لباس سفید تینس بر جزیبش دوچندان افزوده بود. هنگام ظهر جهت صرف نان چاشت او بظخانه اش رفت. مادر کلانش منتظر او بود. در جریان ظهر همینکه فرصتی بدست آورد بقصر ویورلی آمد و آنها شروع به بازی کروکوت در بین چمن های سبز و خوش بونمودند. از آنجا آنتی در حالیکه روی آرام چوکی اش قرار گرفته و تنها پیراهن نازکی بر تن داشت میتوانست که اندر او هنگامی که مشغول بازی بودند مشاهده نماید.

البته تمام این هایک طرح و یایک نقشه بود. لی تصور میکرد هر کس که در این مسایل شرکت دارد از وضعیت بغوی چیزهای بدست می آورد. آنها آهسته آهسته میرفتند که عاشق همدیگر شوند. آنها میخواستند که باهم ازدواج نمایند. اما بدبختانه و یا خوشبختانه هنگامی که برید فوراً رسید و امیدید که از دور به او نزدیک میشود قلبش حرکت اصلی اش را دنبال میکرد و به ضربان آن افزون نمیکردید. شاید این عدم افزون شدن ضربان قلبش از باعثی بود که او را به عشق چیزی نمیدانست. تمام تابستان را در فکر کردن راجع به این موضوع به پایان رسانید. در عین حال هیچ کس دیگری نمیتوانست. که جای این همراه تقریباً امید وار کننده را بگیرد و دوستی باشد که بتوان روی او حساب کرد.

در آن جناح دیگر این رقابت چهره دیگری ایستاده بود و آن عبارت از جوزف بود. و با عباره دیگر گفته میتوانیم که در آنجا در آن تابستان طلانی و مسرت بار در بین سبب شغف و سرور او دو گرم موجود بود یکی برید فوراً که لی نمیتوانست در باره اش اطمینان خاطر و آسودگی که یک عشق واقعی به ارمغان می آورد داشته باشد و دیگری ظهور مخفی و غیر شعوری جوزف بود. و این جوزف کسی بود که در همه جا او را سایه وار دنبال میکرد و همیشه برای او احساس خوف و ترس به او مغان می آورد که بدون وقفه این او مغان شامل سوظن و ناراحتی بود. او بالاخره به یک نقطه تحمل ناپذیر خشم و وحشت رسیده بود.

در یکی از روز های آرام تا بستان که جوزف مشغول حفر کردن و پاشیدن کود در بیخ ریشه های نیا تا بود و از سر صبح تا آنوقت در آنجا بسر برده بود لی به تفرگفت:

خوب این آقا باید در عرجامارا دنبال کند.

بعد اراکت تینس را بگوشه انداخت و سوی یکی از دراز چوکی های که در کنار میدان تینس قرار داشت رفته و روی آن نشست. در آنجا برید فوراً با او یکجا شد.

برید فوراً پرسید:

آیا چیزی واقع شده؟

لی بدون ابراز کلمه با پنجه پایش اشاره کرده و سوی علف زار ها نظر دوخت و بعد برید فوراً متوجه چپتی که لی به آن اشاره کرده بود شده و گفت:

جوزف.

و ادامه داد:

جوزف.

لی با سر اشاره مثبت کرد.

برید فوراً گفت:

او طوری معلوم میگردد که ترا در همه حال و در همه جا دنبال میکند. همین طور نیست؟

لی دو باره با سر اشاره مثبت کرده گفت:

او هر جای که من نظر می اندازم حاضر و آماده است و همیشه مرا زیر نظر دارد.

برید فوراً به آهستگی گفت:

خوب. ما به شکل میتوانیم که او را از باعث این مساله سر زنش کنیم. شاید عاشقت شده است. و شاید مانند هر مرد دیگری که اگر اقلاً برای یکم تبه ترابینند عاشق بیقراری میشود دل و دین از دست داده است.

لی گفت:

عاشقم شده؟ او طوری مرا مینگرد که گویا از من نفرت داشته باشد. او واقعا مرا بو حشت انداخته است.

چشمان برید کوچک گردیده و گفت:

واقعا؟ چه قدر بد شده است.

لی گفت:

بلی واقعا چه قدر بد شده است برید. و در حالیکه سوی برید فوراً میچرخید

گفت:

فکر نمی کنی که بتوانی آنتی را متقاعد سازی که عذر این اعجوبه را بخواهد و شورش را از سر ما کم نماید؟

برید فوراً سرش را شور داده و گفت:

تو کوشش کنی. ایزابیل کوشش کرد. اما هر دو ناکام شدید. چه چیز باعث گردیده که تو فکر نمایی در این قسمت موفق خواهیم شد؟

لی گفت:

زیرا من مطمئن هستم هر چیزی را که تو بخواهی آنتی آنرا رد نمیکند و یا عباره دیگر از گفتار تو سر بیچی نمی نمایند.

برید فوراً گفت:

من فکر میکنم که نباید در این باره عجله کنیم. و بر علاوه تصور مینمایم بهتر است همه این جریان ها را بگذاریم که برای جندی به شکل عادی ادامه پیدا نماید. تنها میتوانیم به جوزف طوری وانمون کنیم که از این به بعد نمیتواند باعث اذیت و آزار ما گردد.

لی گفت:

بسیار خوب. من فکر میکنم که او نظر بد لایلی که نزد ما میهم و گنگ است متوجه حرکات و افعال ما بوده و ما را زیر نظر دارد. البته مطمئن هستم که دلایل مذکور نخواهد توانست در جمله دلایل قانع کننده شامل گردد.

برید فوراً سوی لی با دقت هر چه تمامتر نگاه کرده و گفت:

عجله نداشته باش. جوزف میدانند که من در اینجا هستم و بر علاوه باخبر از همه امور اگر پایش را از گلبمش زیادتر دراز کند آنوقت با من روبرو میگردد و مطلقاً حدس میزند که او این کار را نخواهد کرد.

بعد برید فوراً سوی ساعت دستی اش نظر انداخته و روی پایش ایستاده و گفت:

حالا وقتش است که بظخانه رفته و از مرغان احوال بگیرم و بعد مجبورم به قطار آهن که ساعت پنج حرکت میکند خود را برسانم. من باید جهت ملاقات مهمی که در اوایل صبح روز آینده دارم امشب رادر شهر باشم. اما آرزو دارم که حتی برای چند لحظه روز

آینده هنگام ظهر اینجا آمده و ترابینیم. آیا میتوانی که مرا با موتور به ایستگاه قطار آهن برسانی؟

لی خندیده و گفت:

من قول میدهم که این کار را نمایم و تو بتوانی سر ساعت موعود به قطار آهن برسی. من نسبت به ویلسون در موتورانی مؤلف تر و قابل اعتماد تر هستم.

برید فوراً گفت:

بسیار خوب. بعضی چیز های وجود دارد که من میخواهم درباره اش با توبه تنهایی صحبت نمایم.

اوسوی لی باتگاه های خیره نگریست و ناگهان سیماش حالت جدی بغود گرفت. بوضاحت میشد که در آن چهره درهم فرورفته یکتو حال استنطاق و پرس و جورا خواهد.

در پهلوی آن چهره عادی و برخنده حالاسیمای دیگری جا گرفته بود. لی چشمانش را برای چند لحظه بگوشه متمایل ساخت. بعد سرش را سوی دیگری چرخ داد. تا بدین ترتیب رنگ سرخی را که روی رخسارش آهسته آهسته پدیدار میگردد از نظر برید فوراً مخفی نماید.

او طوری احساس میکرد که گویا از مقصد اصلی و هدف نهایی که در گفتار بعدی برید فوراً پنهان گردیده بکلی اطلاع دارد. و میدانست که هدف از آن سخنان بعدی چه خواهد بود.

اما هنگامی که آن بعد از ظهر رسید بر خلاف پیش بینی قبلی آنها جوزف در آنجا وجود نداشت. برید فوراً در حالیکه لباس شیکی برای سفرش به شهر پوشیده بود از راه رسید. دریشی راه دارایی رنگی که زیادتر به قشون دریایی شباهت داشت او را چندین مرتبه زیباتر و جذاب تر ساخته بود. و در اثر اصرار زیاد از جدلی بود که برید فوراً جاکت خود را در خانه فراموش کرد.

آنها آهسته آهسته قدم زنان از اتاق خارج گردیده و بدون داشتن کدام هدف بخصوص سوی بته های گل ملاب رهسپار گردیدند. بدون اینکه بدانند برای انجام چه کاری به آنجا آمده اند روی آرام چوکی آن محیط لذت آفرین نشستند. و در حالیکه خود را از دیدگاه دیگران در امن میدیدند سوی یکدیگر نظر انداختند. اما ناگهان متوجه شدند که جوزف چندین متر دورتر مشغول درو کردن و قطع نمودن سبزه های اضافی است. جوزف به کمک ماشین دروکه پرسرو صدترین ماشین بود که برای درو علف های هرزه تا آن زمان اختراع گردیده بود مشغول قطع و هموار کردن علف ها بود. و این سرو صدای آن ماشین عجیب باعث گردیده بود که آنها نتوانند باهم صحبت نمایند.

بدون ابراز کلمه آنها بی برخاستند. و در حالیکه شانه بشانه هم حرکت میکردند از تراس باغ سر از بر گردیده و سوی مقبره یونانی که قبلاً درباره اش صحبت شده بسیار گردیدند. در آنجا روی دراز چوکی که به شکل دائری ساخته شده بود نشستند.

بعد از قدری سکوت و آرامش برید فوراً رخسار سوی لی چرخداده و گفت:

لی من از تو نمیخواهم که فکر کنی ناگهان چهره او از حالت عادی اش خارج گردید. برید از بالای شانه های لی سوی دیگر نظر دوخت و گفت:

آه، لی.

لی خود را چرخداد. جوزف در آنجا بود. جیب هایش نسبت داشتن سامان و آلات باغبانی برآمده می های خاص داشت. خورد جین چرمی روی شانه اش آویزان بود و آهسته آهسته سوی آنها می آمد.

بقیه در صفحه ۵۶



زهره زن بادیه نشین پس از گشته شدن شوهرش با دو دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهر شوم را ترک میگوید. دختر کلانش هنادی هنگام سفر توسط امامایش ناصر بقتل میرسد. آمنه دختر کوچک دوباره بشهر بر میگردد و بیخانه مامور مرکز که بلانیز آنجا کار میکرد، پناهنده میشود و تصمیم میگیرد از انجمن جوانی که خواهرش را بران سر نوشت فجیع کشانده انتقام بکشد و برای این منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور را با وی برهم میزند و بالاخره چون خادمه ای در آن منزل راه می یابد، در طول مدتی چند یک نوع کشمکش غیر قابل فهم در بین آن دو جریان می یابد و هر یک از طرفین میکوشد بر جانب مقابل چیره گردد.

آهنک شادون

میکنم! آبادی باره رنج و آلام جانگامی که مدتی دراز مرا آزار میداد نمی اندیشم؟ بن بگو این کیست که ما را باین رنج عظیم محکوم ساخته است؟
- این نویی که ما را باین رنج عظیم محکوم ساخته ای و این منم که هر دوی ما را باین رنج عظیم محکوم ساختم. هر کدام ما عامل سر نوشت شوم دیگر خودیم با آنهم اکنون هر کدام ما سه دیگری این آرامش و اطمینان را که بهتر از آنرا نباید انتظار داشته باشیم، بخشیده ایم. زیرا در زندگی، نسبت بمن و تو، بهتر از این حالی نمیتوان تصور کرد.
- سخنان تو فقط به پیچیدگی موضوع می افزاید و بس.

- بهتر است هر دوی ما آنرا با تمام غم و غصه و ای پشامش بیداریم.
از جا برخاست و در حالی که بزحمت میتوانست آرامش خود را حفظ نماید گفت:
- من سوگند یاد میکنم که دیگر نمیتوانم این زندگی را تحمل نمایم.
- من نیز نمیتوانم این زندگی را تحمل نمایم. اما چه میتوان کرد. دست سر نوشت آنچه را که ما دوست نداریم برای ما نوشته است.
- کدام سر نوشت؟ مگر هنوز وقت آن فرا نرسیده که واضح و روشن حرف بزنی، آیا هنوز موقع آن نیست که به اصل مطلب بی بیرم و این ظلمت بروشنی مبدل گردد؟
گفتم:
بقیه در صفحه ۵۶

اوسر خود را برداشت و با صدای محزون پرسید:
- آیا قبول داری؟
با صدایی که حزن و آرامش آن کمتر از صدای او نبود پاسخ دادم:
- آقا میماند که برای این امر راهی وجود ندارد.
گفتم:
- راجع به پدر و مادرم فکر میکنی؟ اگر چنین است خیلی قبل ازین راجع به آنها فکر کرده و تصمیم خود را گرفته ام و تصور نمیکنم آنها در برابر ما موافق ایجاد کنند. هر گاه باین کار اقدام نمایند، من خودم میدانم که چطور باید با آنها برخورد کرد. اما من مطمئنم که هرگز چنین کاری از ایشان سر نخواهد زد. حالا قبول داری؟
- این کار ممکن نیست.
- تو سوگند بفرم که بر تو دارم. علت این اقتناع را برای من بازگو. تو خود میدانی که جدایی ما غیر ممکن است و مانند من یقین داری که قلب هر دوی ما جز از دواج دیگری ندارد.

- اما دلایلی ما محکوم باین شده اند که این آرزو را در خود نپرورانم.
- آنها را که باین رنج بی پایان محکوم ساخته است؟
خواستم جواب بگویم. اما صدایم حیس شد و اشکم جاری گردید. خواستم برگردم اما دیدم آهسته آهسته از جا بر میخیزد و آرام آرام نزد من می آید و بعد از آنکه مرا به آرامش سابقم بر میگرداند، می رود و دوباره بجای خود می نشیند و میگوید:
- مگر نمی بینی که من چطور خوشیشتن داری

اش پدیدار گردد از بار خود پرده برداشت در سبب مثل آنکه را جمع به وضع شهرها و وضع قاهره با صدایی که بلند و نه پست. نه لرزان و نه می تعش سخن میگفت. راجع باین موضوع باین حرف زد و گفت:
- آیا عقیده نداری که باید بعد از این این وضع پایان یابد و یفر جام خود برسد؟ پرسیدم:
- این وضع چیست؟ پاسخ داد:

- این عشقی که مدتی طولانی درباره آن بمخاصه پر داختیم و مدتی هم بسکوت و خاموشی بدرقه اش نمودیم. اما اول لحظه ای هم ساکت نماند و تصور میکنم حتی لحظه ای هم ترافارغ گذاشته باشد همانطوریکه مرا نگذاشت اما حالا باید این زندگی مشحون از غم و غموش پایان پذیرد و صراحت و وضاحت جایگاه آنرا بگیرد. سخنانش را بدقت میشنیدم. اما پاسخی ندادم. چون خاموشم بدر از آتشید. سخن خود را ادامه داد:

- تو حالا میدانی که من چه میخواهم. چنانچه قبل ازین هم پی میبردی که من چه میخواستم. تبسم گفتم:
- من از توبه چیزی پی نبرده ام. در حالیکه مخندید گفت:
- بخیر... خوب میدانی که سابقا ترا بخاطر گناه میخواستم و اما حالا برای ازدواج میخواهم. ناگزیر تبسم بر چوکی که بفاصله نزدیکم قرار داشت، تکیه نمایم. زیرا اندیشه ازدواج هرگز از مخیله ام نگذشته بود و نباید هم میگفت. من بارها بکارهای بس مهم اقدام کرده و امور بس مهم را نزد خود سنجیده ام ولی پیوسته به دستور عقل عمل کرده ام و هیچگاه عشق و بغض امید و یاس نتوانسته بر او ادا سازد تا پارا از گلیم خود دراز نمایم بنا بر آن بوی جواب دادم که درین مسایل نمیشود شوخی کرد.
او در حالیکه میخندید گفت:
- پس تو تصور میکنی من شوخی میکنم. و تفاوت اجتماعی را که بین ما وجود دارد مدنظر قرار میدهمی و چنین می اندیشی که هرگز یک آقای توانگر آسوده حال با خادمه فقیر، تهیدست و بی نوای خویش ازدواج نخواهد کرد! مگر تبسم اندیشه ات چنین نیست؟ اگر چنین است هیچ یک ازین تصورات را بخود راه مده. من از همان روزهای که در آن شهر میزیستم باین نتیجه رسیدم که از تیب آن آقایان دیگر نیستم و تو نیز از جنس آن خدمه دیگر نیستی. من از اینکه میدیدم تا اواخر شب انتظار مرا میکشید، آنچه از خدمه قبل از تو هرگز ندیده بودم، سخت دچار شگفتی و حیرت میشدم ولی قطعاً تصور نمیکردم تو خواهی توانست مراد اندیشه های عمیقتری فرو ببری.
تبسم ساکت ماند و سگوش دوام یافت. من نیز مثل اینکه نتوانم چیزی را درک نمایم حیرت زده در جای خود میخکوب شده بودم. اما

پدر و مادرتش در اول امر ازین زندگی منظم و مستقیم پسر شان کاملاً اطمینان رضایت کردند و در حضور خود او سرانجام خوشنودی خویش را ابراز داشتند. اما رفته رفته باین عقیده رسیدند که پسر جوان شان در گوشه نشینی و انزوا بخواندن و انقطاع از کلبه ها و مراکز تجمع جوانان و دوری از مردم افراط میکند. غالباً مادرش او را بشویق میکرد تا برای تفریح و هوا چوری از منزل بر آید. مگر او نمی بر آمد و غالباً پدرش ترغیب مینمود تا از تیار و کنسرت های موسیقی استفاده کند و یا بخانه این یا آن دوست برود ولی او زیر بار این اندر زها تعمیر قف و فقط به قفس میرفت و بر میگشت و اوقات فراغت خود را با پدر و مادر میگذرانید و سپس به اطاق خود میخزید و تا نیمه های شب مصروف مطالعه کتب خود میکردید.
بعضا در چنین لحظاتی مرا نزد خود میخواست و بسامان در صحبت ساز مینمود و بسخنانم گوش میداد. موضوع صحبت ما را غالباً بشهر و زندگی مردم شهر تشکیل میداد و بعضاً نیز راجع به قاهره و مسایل مربوط به آن حرف میزدیم.

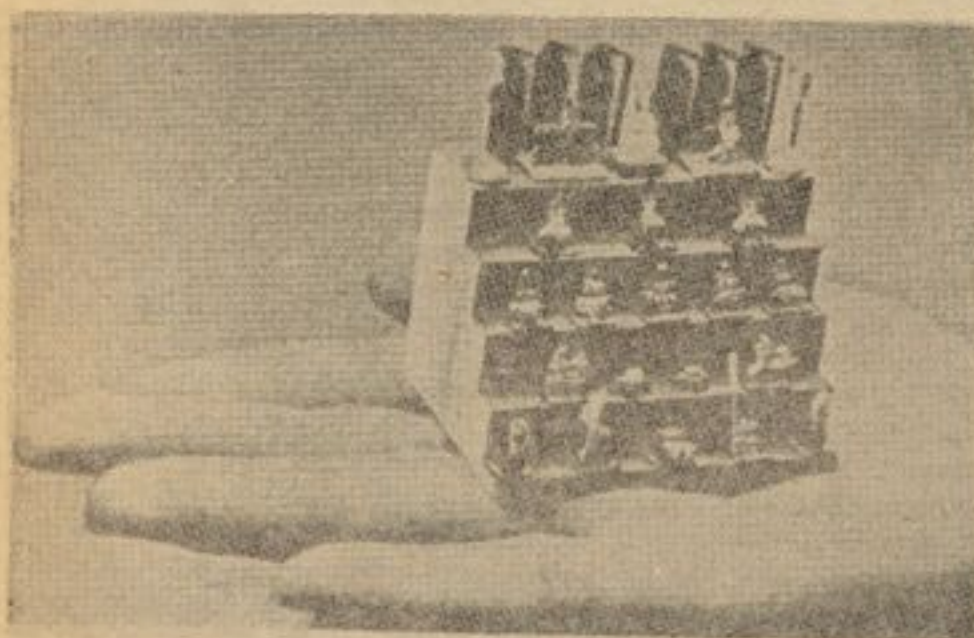
او هنگام حرف زدن و یا شنیدن در کنار محل کار خود می نشیند و من بفاصله نسبتاً نزدیک بوی استاده بودم و بسخنانش گوش میدادم و پاسخی نمیکفتم. او بارها مرا به نشستن دعوت میکرد و من نیز نیازی ندیدم به نشستن احساس مینمودم! مگر بخنده معذرت میخواستم از زبیرا بسوای موجودی مانند من شایسته نبود تا در نزد چون او پی بنشیند. برای من کافی بود در برابرش استاده میمانم و با وی حرف میزدم و بسخنانش را میشنیدم. این هم برای من بساز بود.

آیا این دوستی بین من و او با تمام جوانب اختلاف و اختلاف خود شکفت انگیز نبود؟ آیا این یک دورتی خالص و محض بود یا اینکه در و رای آن صمیمیتی بر تراز آنچه در بین دوستان و جود دارد. وجود داشت؟ من در ورای این دوستی عشق سرکش و جو شانی احساس میکردم که با تحمل د شواریها و مشکلات طاقت فرسا میتوانم به نمان داشتنش موفق گردم اما او هفته ها و ماهها وضع خود را پوشیده نگذاشته تا حد یکه نزدیک بود مرا دچار اشتباه سازد. بالاخره شام روزی نقاب از روی اسرار خود پر داشت و دستنایات ما را کاملاً درگون ساخت. بدون آنکه سعی و کوشش بکار برد و بدون آنکه کمترین تکلفی بخرج دهد، یا آوازش بلسرز یا تلایم احساسات مملو از اضطراب بر چهره



فستیوال گدی‌ها

همه ساله در اواخر ماه مارچ در توکیو پا یتخت کشور جاپان مراسم عنعنوی فستیوال گدی‌ها بر گزار می گردد. امسال توجه علاقمندان این فستیوال را بیشتر کارهای یک مینا تو ریست جاپانی بنام



تاکاکا تنسی بخود جلب نمود این مینا تو ریست در ساحه ۶,۵ مانتی متریک سمیت مکمل گدی‌های قشنگ رنگ آمیزی شده را جا داده بود.

پسته رسانی

همه می دانیم که سو یس یک کشور کو هستتانی بوده و کوه‌های آن دارای ارتفاعات خیلی زیاد می باشد. در بالای این کوه‌ها اکثراً هوتل‌های بزرگ اعمار گردیده که مسافرین و سیاحان دران زندگی می کنند.

درین اواخر امور پسته رسانی یکی از هوتل‌های راکه در نقطه خیلی بلند یک کوه واقع است به یک سگی بنام باری سپرده اند. با این ترتیب که پاکت‌های پستی را در بین یک خریطه بزرگ انداخته به گردن سگ می آویزند و سگ را در جایگاه مخصوص هوایی که از زمین به قله کوه کشیده شده قرار می دهند. سگ خریطه حامل پاکت‌های

ریل هوایی

انجیران سو یسی عقیده دارند که در شرایط کو هستتانی بو دن ریل‌های هوایی بهترین و سیله ترا نسپورتی بشمار می رود.

چندی قبل در بالای جهیل شمیر یکون نزدیک زوریخ یک خط هوایی ساخته شده که دران ریل‌هایی با سرعت یکصد و سیزده کیلو متر در ساعت حرکت میکنند. طوریکه در عکس دیده می شود، ریل‌های هوایی دارای سه واگون کوچک بوده و هر واگون آن گنجایش ده نفر مسافر را دارد.



چوب پروازکننده

چوب پروازکننده که انجیران یک کمپنی امریکائی بنام (چینسی مینوفکتورنگ) به آن نام گذاشته اند بحیث اسباب بازی برای اطفال و جوانان بدسترس گذاشته شده است.

این چوب دارای یک سلندر مخصوص در جوف خود می باشد که می تواند شخص ازان در پرش و خیز زدن بیک ارتفاع معین کسار بگیرد. به مجردیکه شخص بالای پایسدان مخصوص که در انتهای زیرین آن قرار دارد چوب بادریافت وزن که بالای آن قرار دارد سیستم حرکتی خود را بکار می اندازد. و در اثر آن یک انفلاق در سلندر مخصوص آغاز نموده و بحرکت می آید. مقدار بطرولی که در بین سلندر برای احتراق انداخته می شود برای نیم ساعت کفایت می کند و در همین مدت می توان ششصد خیز را توسط آن انجام نمود. با در نظر داشت وزنی که بالای آن قرار می گیرد چوب از سی تا هفتاد و پنج سانتی خیز زده می تواند.



کلمات اطفال بروی نوار

روحیات دانان استرالیائی همه روزه مکالمه اطفال پنجساله را که بین خود و یا بزرگسالان صحبت می کنند بالای فیتته‌های تیپریکاردر ثبت نموده اند و این مکالمه‌ها را مورد بررسی قرار می دهند تا بدانند یک طفل تا زمان سن شمول بکیتب کدام کلمات را بیشتر در صحبت‌های خود استعمال می کنند در اثر مطالعاتی که درین مورد بعمل آورده اند ثابت شده که طفل کلمات (من) و بعد ازان ترکیبی از این کلمه را (من می خواهم)، (من خواهم بود) (من دوست دارم) را بیشتر در مکالمات خود تکرار می کنند. یک طفل پنج ساله بصورت و سطحی یازده هزار کلمه را روزانه استعمال میکند. این مطالعه روی کدام دلچسپی دیگری نیست بلکه دانشمندان روحیات و معلمین میخوانند بدانند که از کدام لغات بیشتر در کتاب‌های درسی اطفال استفاده گردد.



پستی را به قله کوه ازین طریق رسانیده و از آنجا نامه‌های دیگری را که جمع شده با خود بمرکز پستی می آورد.

مالیو نیر

شام روز سوم عید میلاد مسیح. در منزل راکیتین روزنامه نگار مجرد شعبه پست چند نفر مهبان بودند، این حادثه در یک محفل بسیار کوچک و کثیف مرزی بنام گراسیلوف اتفاق افتاد.

ساکنین این منطقه کوچک را تقریباً سه هزار نفرهقان تشکیل میداد. اینها مردم بسیار اسروده‌ای بودند که در میان شان تعداد معاشیرین مشخص نبود، و در این اجتماع، مامورین بانین رتبه شبهه پست، معاون شعبه گنرنامه اموال، پولیس محل، پدر روحانی، آموزگار با معاشیر شامل بودند. در اوقات صرف غذا برای جلوگیری از مصارف اضافی آنها کمتر هم‌دیگر را ملاقات میکردند، ولی در عید میلاد مسیح و اعیاد دیگر حتماً ملاقاتهای تعارفی بعمل می آمد و به نوبت مجالس کوچک رقص تشکیل میدادند که در این شب نشینیها با سازدهانی ویالون و تانجو میرقصیدند و از خوراکی های معمولی زن صاحب خانه میخورند و از ودگای تنوع آورده‌ای که از کجاو ساخته میشد می نوشیدند.

میزرادر یکی از دواتاق کوچکی که اسم پسر دبدبه مهبانخانه بالای آن اطلاق میشد، با فرق از آن دیگری که بنام اتاق خواب بود، جیده بود. در صدر میز آفرشعبه پست شهید رنگ بریده، فرجه مانند اینکه دم گسوده باشد پزمرده و بی تفاوت به تمام جهان نشسته بود. در دوطرف شهید و مقابلش واسیلی و صاحب خانه، یک مرد سیاه چرده کوچک اندام و پراثر جی با صورت زرد تا ریک و سفیدپهای زرد رنگ چشم و بانگاه های تملق آمیز و حیلهمرانه جا گرفته بود. جاهای بعدی را اشخاص آتی اشغال کرده بودند :

معاون کلانتری پاولف یک اسررفزاق متقاعد خوش طبع، یک جوان و جنگالی در مقابل او «موسیرین» ترش روویک مرد باتیپ راهبانسه با موهای ژولیده و سیاه که خود را فدایی بی سروصدا یاد میکرد .
و بالاخره در انجام میزگی فومیچ مستخدم شعبه پست که نظر به محجوبیت و خجالتی بودش همیشه جای آخر را اشغال میکرد، نشسته بود .

اگهی فومیچ تا سرحد امکان از مهبانی رفتن خودداری میکرد زیرا مهبانی رفتن او را مجبور میساخت تا در منزل خود نیز پذیرایی کند . او نادانترین مستخدم در تمام شعبه پست بود و بر علاوه مکللیت داشت که خالم، خسو، و شش طفلش را تغذیه کند و لباس بپوشاند که معاش بیست درووبلی ماهانه او هیچگاه کفایت نمیکرد. یکبار که او بر حسب ضرورت مهبانی بی ترتیب میداد، در اقتصاد خانواده چنان شگاف مغوفی پدید می آمد که بر تلا فی و اصلاح آن یک تقلیل خارق العاده در مصارف روزانه لازم می آمد. تمام فامیل مجبور میشدند که مدتها از گوشت و جای صبح و مصرف اضافی چوب چشم بیوشند .

آمرعومی که ندرتاً برای بازرسی شعبه پست می آمد همیشه نیمه خصمانه بطرف گرتی کپنه و شاریده و پینه خورده در قسمت آرنج هاویخن او که از شدت جرك برق میزد، چپ چپ نگاه میکرد. اگر آمر اگی فومیچ را از سبب این بی پروایی راجع به وضع ظاهرش چیزی نمیکفت آن فقط از ترحم دلسوزی بود که ناخود

آگاه جته درازاؤ - چهره رنگ پریده و کتکتک دارش - تارهای نادر موهای نضواری رنگ که بروتها وریش او را زینت می بخشید و تبسم نوازش کارانه و گنهبکارانه ای لبهای کمخونش و چشم رنگ باخته و بیرنگش - هرکس را به رحم می آورد .

اکنون اگی فومیچ تنها به اثریک مجبورتی لازمی آمده بود. زن پیماراوکه همیشه دندان هایش با دستمال بسته بود در همین روزها طفلی بدنیای می آورد. اضافه بر آن موزه های پسرارشدش پاره شده بود که هر دوی آنها پول لازم داشت. در حالیکه در منزل یک کیک هم نبود. وضع در منزل تا به حدی بحرانی بود که اگی فومیچ با وجود حجب خود تصمیم گرفت که در شب نشینی منزل راکیتین به هر شکلی از اشکال چندروبل از کسی قرض بگیرد. و اکنون او عقب میز پریشان خاطر و رنگ پریده ترازمیشه، با قلب یخ زده از حیاء نشسته بود و در حالیکه دست های لرزان و تپتی خود را به همدیگر مالش میداد، انتظار یک لحظه مناسب را داشت تا به تقاضایش جاهه عمل بپوشاند . او با سر مندی و شتاب از هر توتی گوتتی که برای او تعارف میشد از بیم آنکه مصرف صاحب خانه زیاد نشود این مطلب را تنها ناداران درک میکنند. خودداری میکرد . مهبانان خوردند و نوشیدند . بین آنها مدتی میشد که یک صحبت طولانی و ملال آور وبدون نتیجه راجع به ملاک ها، به امر عمومی پسته ای محلات اطراف و فصل آینده در گرفته بود .

این صحبت بعدی بدون تازگی و تکراری برای آنها بود که هر نفر قبلاً میفهمید که هم صحبت اش کدام فکاهی را قاصه خواهد کرد . اگی فومیچ سه و با چهار بار چنین تصور کرد که موقع مناسب فرا رسیده او فکر میکرد که بهتر ین موقع وقت صحبت عمومی است که بطور نامحسوس بطرف معاون کلانتری و با معلم خم شود و از آنها پول خواهش کند . و او بطرف آنها خم شده و آماده میشد تا آستین آنها را لمس کرده و توجه ایشان را بطرف خود جلب کند و بعد راجع به خواهش خود بگوید: اما هر بار یک محجوبیت غیر قابل بیان، تقریباً ترس حرکات او را فلج میساخت .

صحبت کم کم تغییر کرد و روی این موضوع چرخیدن گرفت که زندگی چقدر سخت شده همه چیز گران است، مستخدمین خرد و کوچک ندرتاً از راه خوش خدمتی وارد مردم میشوند. این جهت صحبت برای همه بطور عموم نزدیک و آشنای بود و هر کدام نظر خود را ارائه میداد که هر چه بگوئی مهمتر از هر چیز دزدی پول است و پول : با داشتن آن لازم نیست که عاقل بازی با یا زحمت کش باشی . بهر حال مردم مقابل اشیاء طلا بی سر خم میکنند .

آخرین یکبار کم مانده بود و نروتمند شوم ، شهید با صدای خفه این را گفته و ادامه داد، یک زمانی من در عروسی پرچسکی ملاک دعوت بودم ... آنجا تقریباً بیست نفر از ملاکین لپستانی آمده بودند . بعد از صرف غذا طبعاً بازی ورق آغاز شد . در جیبهایم خوب بغاطر ندارم بیست یا بیست و پنج روبل بود. طبعاً در بین آنها جای نشستن برای من نبود در صور تیکه آنها با هزارها روبل بازی میکردند من در کنار آنها ایستاده و تماشا میکردم . یک ملاک با بروتهای دراز ناگهانی بمن میگوید:

« شما چرا پول نمی گذارید . » من به او جواب میدهم که نزد من آنقدر پول وجود ندارد تا بازی کنم او میگوید: « اهمیت ندارد - بگذارید . » آنگاه لجم گرفت . نزد من یک درووبلی نقره یسی دوران امپراطریس « ایکاترین » بود. من آنرا بقسم خاطره حفظ کرده بودم . فکر میکنم بیا این را هم بگذارم » گذاشتم . فکرش را بکنید، بردم . من دوباره گذاشتم بردم. یکبار دیگر وباز هم وباز هم بردم. در ظرف چند دقیقه تمام بانک را جمع کردم. بانک گذار میگوید : « اکنون شما بانک بگذارید، و من هم نشستم . ورق تقسیم میکنم . هرکس ورق خوب نشان میدهد من همان لحظه ورق میگیرم و میدان را میبرم. نزد من در حدود پانزده هزار روبل جمع شد . من فکر میکنم که باید برخیزم ، اما تا قسم می آید: اگر برخیزم به خوشبختی خود پشت پاخواهم زد در این میانه « پرچسکی » همان کسیکه عروسی اش بود نزدیک میز می آید . « خوب ، خوب ، بمن میگوید شما در عشق طالع دارید ولی در رفتار نباید داشته باشید . بدهید من ادامه میدهم . » من به جوابش میگویم : « معذرت میخواهم من ورق تقسیم کرده ام » او میگوید : « شما، بسیار خوب. بانک ! دهن همه باز میماند. اما هیچکاری نمی توانستم بکنم .

من ورقها را رخ میکنم و اوحتی ورق نمیگیرم و متقلب حتی چشم بر هم نمی زند. و شما تصور کنید که در ورق دوم تمام پولها گرفته و دور رفت . او میگوید : « من اکنون بیشتر از این بازی نمیکنم . »
همه قصه شهید را با هیجان و جشمان از حدقه برآمده شنیدند . درست مثل اینکه آنها خود شان این پانزده هزار روبل را دیدند و بوی و خش خش نوتهای را شنیدند . یکی از مهبانان در حالیکه نفس عمیق بیرون داد، گفت :

« و اشخاص خوشبختی نیز هستند که بانکت لاتری خود میبرند . همه خیر داشتند که او تکت پس انداز بانک دارد. در همین روز ها خواندم که ربا خواری دوسد هزار روبل را قاپید . اگر همین پول به کدام تنگ دست و نادار میرسید چه خوب میشد .
معلم با صدای بم و متفکرانه گفت :

« بلی ... اتفاق میفتد. ولی میگویند که اگر یک تکت یکبار برد، دودلهه دیگر بدون تردید میبرد . تمیذاتم حقیقت دارد یا خیر ؟ معاون کلانتری جواب داد .

« بلی، میگویند. منتها من این حرف را باور ندارم اما در محل کار ما بایک کاتب این اتفاق افتاد . کاتب در دفتر گسائتری خدمت میکرد . به ترتیبی یک تکت دست و پا کرد . یک روز او به دفتر می آید و آمر شعبه از او پرسان میکند :

« سرگی ایوانویچ نمره تکت شما چند است . »

او جواب میدهد « خوب بغاطر ندارم که چند بود. بهر حال فرض کنیم « ی- ۱۲۲۳ » به شما تبریک میگویم . شما پنجاه هزار روبل برنده شده اید . در روزنامه دیدند : درست سی- ۱۲۲۳ - پنجاه هزار روبل . کاتب سرسام گرفت، مهبانسی تشکیل داد همه شامبان نوشیدند و به او تبریک گفته خطاب هادادند . ولی فردای آن

روز همان روزنامه اشتباه خود را اصلاح کرده نوشت که به جای « گس- ۱۲۲۳ » اشتباهی- ۱۲۲۳ . به چاپ رسیده بدین ترتیب کا تب به تب دایمی حمله اعصاب دچار شد .

این داستانهای پیش پا افتاده که در همه دنیا معروف و مانند دو قطره آب بهم شبیه بود، همچنین جریان داشت: را جع به « پاتشلید » که پیاده تا یاریس آمده و در آغاز گوگرد فروشی میکرد و بعدها صد هاملیون در آمد سالیانه داشت . راجع به منج های زیر زمینی، راجع به بردن های بزرگ در قمار، راجع به زودبندهای قاچاقچیان و راجع به کار های غیر منتظره و شگفت انگیز میلیونر امریکایی . اگر چه اگی فومیچ شخصاً هیچ صحبت نکرد ولی با تمام جان در این صحبت ها حصه گرفت. با وجود ظاهر بی رنگش، مثلیکه کتیرا اتفاق

میفتد او دارای یک تصور آتشین بود و تمام قصه ها را که در حضورش کردند او تمام آنها را به وضاحت میدید. صحبت ها راجع به قروضی راجع به ثروت های باد آورده، راجع به این مو جودات بر قدرت و بهت آور که بنام ملیونر یاد میشوند و هیچگونه امتناع و ادر بوالهوسی های خود نمی شناسند، او را مرتعش و مضطرب ساخت . و مخصوصاً در لحظاتی ناراحت ساخت که چند روبل ناچیز برای دستمزده قابل و موزه های پسرش قیمت حیاتی داشت .

« بعضی هادراه هم پول پیدا میکنند - اگی فومیچ بطور ناگهانی این را به خود گفت : همه بطرف او با تعجب نگاه کردند - او تا بحال در تمام طول شب یک سخنی هم نگفته بود .

اگی فومیچ خجالت کشیده چشم های خود را بانین انداخت . معاون کلانتری به استیزاز گفت : « جرانی . در جاده هائیز پیدا میکنند ولی تنها ... در جیب های بیگانگان .

همه خندیدند . ولی تناسب خنده لطیفه معاون کلانتری نبود، بلکه چهره رنگ پریده اگی فومیچ بود که آنها را به خنده واداشت . بعد هر کدام داستانی از سر قتهای بزرگ و جسورانه راقصه کردند . پیش چشمان اگی فومیچ دوباره ده ها صدها هزار ها روبل به چرخیدن شروع کرد، توده های بزرگش و رنگارنگ نوتهای، اسم های سحرآمیز و تومندان که شمار یولهای شان را نمی فبمند، از مقابل دیدگان او دور نمیشد . حالت او شبیه انسان گرسنه ای بود که به شیشه های یک دکان خوراکی فروشی نگاه می کند .

ساعت کپنه دیواری با آواز خفه ای سه بعد از نصف شب را اعلام کرد. کشیش از جسا برخاسته در حالیکه آستین های دراز چین سیاه خود را بالا میبرد بغد حافظی شروع کرد در عقب او دیگران نیز برخاستند به جزا اگی فومیچ. تا زمانیکه راکیتین همه مهبانان را با شمع تادر خروجی مشایعت کرد، اگی فومیچ در جای خود بدون حرکت نشسته و مشوش با دست های لرزان از آن روی میز گلوله های کوچک درست میکرد . اگی فو میچ با خود فکر میکرد. « همینکه راکیتین بازگشت من از او خواهش میکنم . تنها باید کمی دلاور بود ... و راستی او که مرا از سبب خواهشم نخواهد خورد ؟ »



بالاخره راکتین برگشت، و درحالیکه از رفتن اگی فومیچ بادبکران متعجب بود کنار او نشست اما اگی فومیچ، بجای آنکه دفعتاً خواهش خود را آغاز کند صحبت طویل و ملال آوری را راجع به خدمت و کمی معاش شروع کرد. راکتین از احترام باچشمان نیمه خوابیده به طرف او نگاه کرده و طوری وانمود میکرد که به او گوش میدهد و با هر خمیازه‌ای که بادهن بسته میکشید تمام وجودش میلرزید. نیم ساعت بدین منوال گذشت.

بالاخره راکتین تحمل نتوانسته و بایک دهن دره آواز دار بلند خمیازه کشید.

- آخ بدبختی! - او با آواز خواب آلود گفت: فردا صبح من نوکری وال هستم ...

اگی فومیچ باعجله برخاسته و شروع به معذرت خواستن کرد. دردهلیز درحالیکه از دستگیر در گرفته بود ناگهان بی تصمیمی را کنار زده بطرف راکتین چرخ خورد.

- گوش کن - او با آواز خفه و چشمان پائین انداخته ادامه داد - من یک ... من از تو یک ...

خواهش ... کوچک دارم. راکتین با پریشانی سوال کرد.

- چه کم است؟

- میفهمی ... من .. من نمی خواستم که ترانارام بسازم ... زخم - باید بزاید .. تو میفهمی .. میفهمی حتی است .. من بغداد تا تاریخ

بیستم میپردازم ... روبل ... او میخواست که ده روبل بگوید. ولی خودش از این مبلغ ترسید. ممکن است پنج روبل قرض بدهی ... - قسم به خدا یک کیبک هم نیست، راکتین درحالیکه بطور قانع کننده دستها را روی سینه میفشرد جواب داد. تو که میفهمی در تمام خانه یک کیبک هم نیست.

اگی فومیچ از لحن فوق العاده صادقانه راکتین

بقیه در صفحه ۶۳
بغوبی فهمید که او پول دارد ولی میترسد وام بدهد.

اگی فومیچ چیزی مانند معدوت زیر زبان نجوا کرده و از خانه به سرک برآمد.

یک شب یخبندان، خاموش و مهتابی بود. سرکهای غریب با توده های برف و کلبه های بست با کلاه های سفید برفی و درخت های پوشیده از برف مانند اینکه پنبه پاشیده اند همه مرده بنظر می آمد. برفها زیر قدمهایش با سرو صدا غرغر میکرد.

بقیه در صفحه ۶۳

در شماره های گذشته خواندید:

حسن خوشبخت

واندا، دختر بست کدر شرکت عطر فروشی يك وكيل دعوی بنام (ژيو) کار میکند. يك بچه دلپسند است، نیز ملاقات میکند. یکی از همصنفي های دوره شاگردی اش است. میرود، و تصادفا در آنجا يك همصنفي سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و يك بچه دلپسند است، نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقا بلتا به يكدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی با هم ازدواج میکنند. يك روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتوان کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خو دو همسرش در پهلوی درس، بعد از چا شست کار میکند. چندروز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرن) همینکه میشود «موریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد. و اینسك بقیه داستان :





موتز آرمها کاملاً شغل دکتر را بخود گرفتند
اما بهم نداشتند که حال زندگی در سلامت نگردد



پرسه آرمها بهشفاخانه انتقال داده میشود برپای و اندا
فورا علاج گرفته اما فصل بهمان عجلت بهره میشود



غیر از اینکه منظر ما نم دید هیچ چیزی
نرود نمیتوانیم



خودش می گوید بزن کم است از
غم نمیتوانیم



از جمله آرمها، اشفاخانه انتقال داده اند
میان حتی یک هفته هم درت نرود است



«واندا» طوری و المودی کند که راضی نمیتواند از این
واقع آگامه مشور
تنها من درت
باید گفت نوزاد تواری
شوقم دید بهنهر میرودم

باقی دارد



«واندا» بیا برویم خانه
چه سبوی؟ فصل را همین جا بگذاریم

نظری بود و متود
می آید و به پیرس
میگوید که مثل فوت
کرده و لور اتسی
می رسد



زنان و دختران



طفل شما

طفل و غذای وی



فرض کنیم که شما به طفل خویش از سن پنج ماهگی روز یک شب شیر بوسیله پیاله بدهید. وقتی که ۸ یا ۹ ماهه می شود از خود پیر سید آیا با خوردن شیر از پیاله طفل چه وضعی اختیار نموده است؟ هرگاه کمی از شیر خوردن با بوتل دلسرد با پیاله علاقه بیشتری پیدا کرده است، تدریجا مقدار شیر را در پیاله افزایش بخشید. در هر وقت غذا پیاله شیر را برایش بدهید که این کار خوردن شیر را با بوتل کم و کمتر می سازد سپس شیر بوتل در یکی از اوقات معینه غذایی که کمتر علاقه نشان دهد بکلی قطع (معمولا در وقت ناشتای صبح و غذای چاشت) در عوض با پیاله شیر داده شود. بعدا بوتل وقت دوم و بالاخره در صورت

انکشاف بیشتر بوتل وقت سوم را نیز قطع نمایید. بیشتر اطفال بوتل وقت غذای شب خود را دوست داشته و به آسانی وزودی به ترک آن تسلیم نمی شود. عده اطفال دیگر عین احساس را در مورد بوتل شیر وقت صبح دارند.

باید گفت که میل و رضایت طفل با شیر خوران بوسیله پیاله دائم ثابت نمی باشد زیرا اکثر کشیدن دندان و یاسر ما خوردگی طفل را بر آن میدارد تا در خلال آن اوقات بیشتر بشیر بوتل تمایل پیدا می کند، لهذا شما هم (والدین) ضرورت طفل را در این حالات پیروی و مراعات نمایید

البته آن تمایل که طفل را قبلا وادار ساخته بود بوتل را ترک نماید وقتی که احساس بهبود نمود و با آن نقیصه مرفوع گردد دو باره با شیر پیاله رجوع خواهد نمود.



زن از هر نگاه
زنها فقط دوست داشتن را دوست دارند و پس با آنها از وفا داری نباید صحبت کرد.
(ها بزی دور وینه)
نایاب ترین چیزها صمیمیت و یگانگی است و نایاب تر از همه صمیمیت زن در خانواده اش می باشد.
بر خلاف گمان مردم مهربانی و هفتایی زن رباننده دلهاست، نه دشمنی او. (وليام شكسپير)

شوهرتان را یاری کنید

به شوهر خود یاری کنید تا بدانند بسوی چه هدفی می رود. پریشانی و اغتشاش فکری نه تنها علت عمده نگرانیست بلکه یکی از بزرگترین موانع و صول بموفقیت نیز بشمار می رود. بنا برین اولین قدمی که زن می تواند برای کمک به شوهرانشان بردارد اینست که ایشان را تشویق نمایند و مقصود و هدف روشی در زندگی معین کنند.
کامیابی و موفقیت بنظر شما و شوهرتان در چیست؟
آیا، در پول و ثروت است؟ در حیثیت و آبرو است؟ در امنیت و سلامت است؟ در قدرت است؟ در خدمت بدیگران است؟ در اشتغال بکاری رضا یتبخش است؟



اینها پرسشهاست که شما و شوهرتان باید به آنها پاسخ بدهید زیرا موفقیت و کامیابی مفا همیم گوناگون دارد و نظریات مردم در این زمینه متفاوتست.
مفهوم کامیابی را برای خود در زندگی مشخص کنید و برای پیشرفت بسوی مقصود تصمیم قاطع بگیرید.

زن باید به نحو روشن و صریحی از مقاصد شوهر خود در زندگی آگاه باشد تا بتواند برای رسانیدن با مقاصد بوی کمک نماید. تصور نشود که فقط کافیست شوهرتان بسوی چه هدفی پیش می رود، شما هم باید در طرح نقشه های او شرکت داشته باشید و سهمی ایفا کنید.



عیادت بیمار

بخت ویز

کتمت

ابتدا - ۱۱۰ گرام شیر را بجوشانید و بگذارید که سرد شود. آنکاه، ۱۵۰ گرام نان سفید را در آن تر کنید و نیم کیلو گوشت ران بی استخوان را دو بار آزمایش کنید و در ظرفی بریزید و بکدانه پیاز را رویش رنده



کنید. نان سفید را که در شیر تر کرده اید، بعد از آنکه گوشت را از ماشین خارج نمودید، آنرا نیز ماشین کنید و بالای گوشت و پیاز بریزید. دو دانه تخم مرغ را بانمک و مرچ کافی اضافه کنید و با دست الک خارج سازید و در ظرفی بمالید. سپس هر بار مقداری از مخلوط را بردارید.

بقیه در صفحه ۵۷

وقتی یکی از اقوام، دوستان و آشنایان تان بیمار میشود هر قدر هم گرفتار باشید ادب حکم میکند که به عیادتش بروید. بیماری باعث می شود که شخص زود رنج و پر توقع شود و اگر بعضی ها به عیادت تشس نروند تصور میکند که آنها اهمیتی برای او قائل نیستند و علاقه ای به او ندارند.

کودک بیماری میروید حتماً برایش اسباب بازی یا کتاب مخصوص ببرید تا خرد را سرگرم کند. ضمناً به خاطر داشته باشید که شخص بیمار بسیار حساس است پس آنچه را می خواهید بگوئید کاملاً بسنجید.

ملالی هما (فضلیار)

وقتی به عیادت بیمار میروید با صدای بلند صحبت نکنید. ادب حکم میکند که درباره سلامتش چندسوال مختصر بکنید ولی درین باره نباید از بیمار زیاد سوال بکنید. البته اگر بیمار اصرار دارد در باره بیماریش توضیحات زیاد بدهد باید با توجه سخنانش را بشنوید به هیچ وجه در باره بیماری که شبیه به او داشته اند در باره اینکه به اثر بیماری های سخت در گذشته اند در باره بدبختی ها و حوادث صحبت نه کنید بر عکس باید باسخنان امید وار کننده روحیه او را تقویت کنید. اگر بیماری که مدتها باید بستری باشد شما که به عیادت وی میروید

در باره مسافرت هائی که در پیش دارید مهما نیهائی که رفته اید. خوش گذرانی ها و خرید ها و خلاصه خوشی هائی که سلامتی جسمی و روحی تان باعث شده که شما از آنها بر خوردار شوید باید صحبت نه کنید زیرا او پیش از پیش متوجه میشود که از چه نعمتهائی محروم شده و فوق العاده افسرده خاطر می شود. اگر بیمار تنها ست و تنهائی آرزش میدهد بیشتر به عیادتش بروید و مدت زیاد تری در کنارش بنشینید. اگر بیمار پیش طوری است که زودخسته میشود و احتیاج بیشتری به استراحت دارد عیادت شما باید بسیار کوتاه باشد. شما میتوانید به بیمار بیشتر گل ببرید. در صورت



دو نمونه از مودها لباس پائیز

دختر انسانو ژوندون

پوهنمل غلام جیلانی

چگونه میتوانیم از عصبانیت های بیمه ورد

جلوگیری کنیم؟

کج خلقی تند مزاجی و عصبانیت که همه آن اشکال مختلفه خشم بحساب میروند از جمله هیجانات ناگوار و غیر مطلوب بوده و تظاهر آن در اکثر مواقع به ضرر انسان تمام میشود. هر کدام ما خواهی نخواهی بانواع و اشکال گوناگون خشم آشنا بوده و انسان در هر سن و سالی که باشد گهواره خشمگین میشود عصبانیت نشان میدهد و کج خلقی میکند حتی اطفال در مواقع مختلف خشمگین میشوند منتهی چگونگی تظاهر این هیجان با سن و سال فرق میکند زیرا نشان هیبتکه آهسته آهسته رشد کرده و به جوانی

نزدیک میشود صورت نوا پش هیجانات را چنانکه کلتور و تقابلت جا معه مربوطه اش ایجاد میکنند یاد میگیرند مثلاً ما اینرا می آموزیم که در کجا باید کج خلقی نکنیم و در چه موقعی با صدای بلند خنده راسرندیم اما مشکل عهد هر کدام ما این است که ماهمیشه نمیتوانیم خود را از تاثیر هیجانات مختلف کاملاً برگزینیم و داریم و بعضاً چنان اتفاق می افتد که هیجان بر عقل و منطق غلبه حاصل میکند و با نتیجه سلوک کما از ماسر میزند که بعد ها پشیمانی بار می آرد. چنانکه هیچ معلولی بر علت نیست سلوک

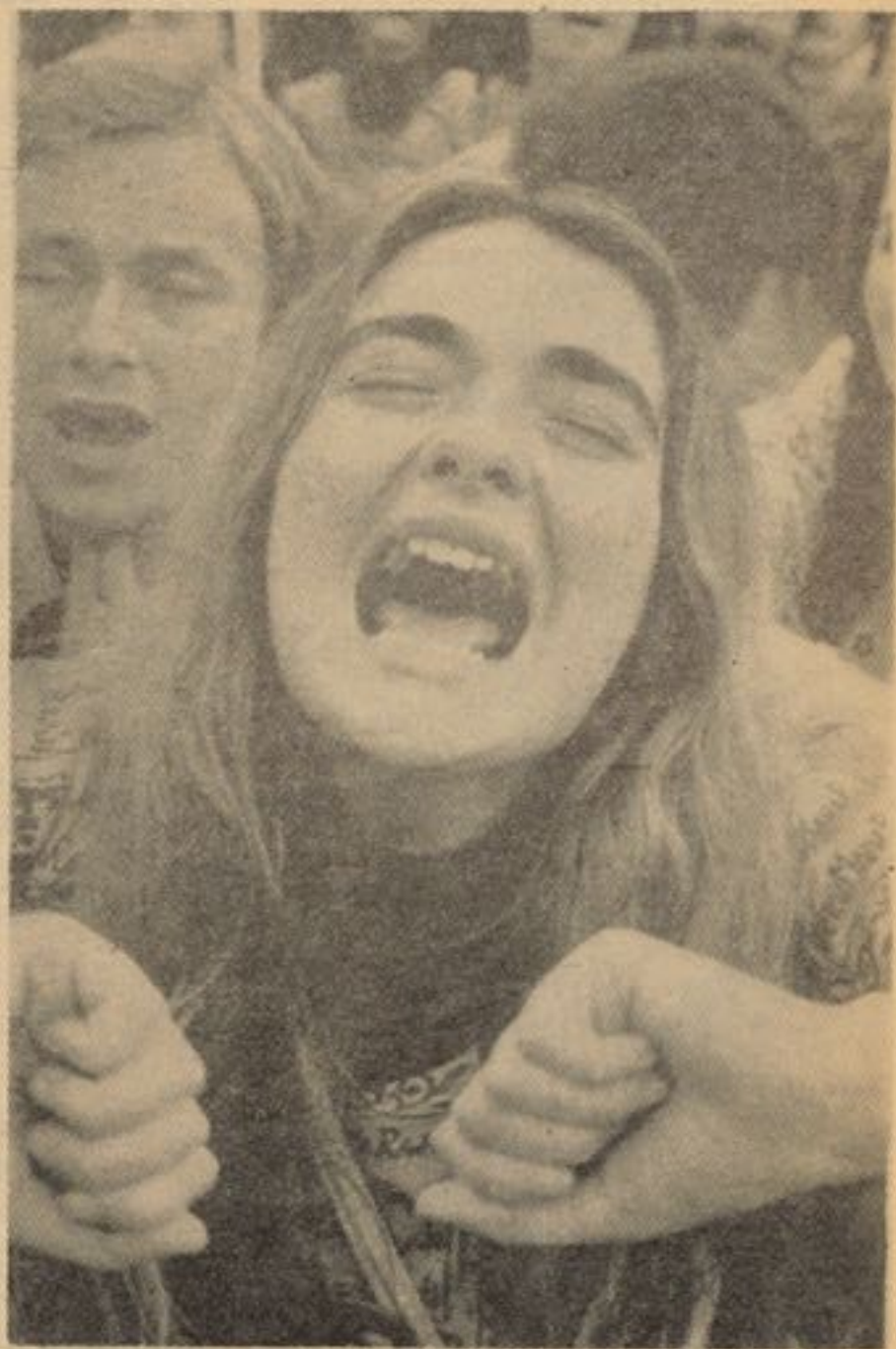


در حالیکه سی سال از عمرم میگذرد والبته بگفته بعضی ها سرد و گرم روزگار را هم چشیده ام ولی تا هنوز موفق نشده ام که به یگانه آرزوی خویش برسم.

شاید پیر سید که این چه آرزویی خواهد بود که برای من این قدر مهم و با ارزش است. به شما معلوم است که سعادت و خوشبختی یک انسان زمانی میسر میگردد که تشکیل خانه و خانواده را داده و این کانون آرام خانوادگی است که انسان را جرئت می بخشد تا در وظایف خویش هر چه بیشتر سعی نموده و برای مردم و وطن خویش مصدر خدمت گردد. ولی افسوس که من از این کانون محروم هستم

سه سال قبل یکی از اقوام خویش که دختر شریف و تحصیل کرده بود، دل بستم و نزد فامیلش خواستگار فرستادم ولی جواب فامیل دختر با وجودیکه با خانواده ما قرابت نزدیک داشت یاس آور و نا امید کننده بود. آنها انتقاد نموده بودند که من صاحب خانه لوکس و موثر نمیباشم و نمیتوانیم که برای دختر خویش بدبختی و فقر بخریم.

درست است که من خانه شیک و موثر ندارم اما در عوض علم دارم و تحصیل کرده هستم اگر خانه لوکس ندارم لیکن خانه ای دارم که در آن زندگی ساده ای را میتوان سپری کرد. من به این عقیده هستم



نامه های رسیده

دازند و بهر شکلی که استعداد در ایشان سراغ میشود به مردم مملکت خود مصدر خدمت می شوند.

پیغله سیمای از ولایت مزار:

نامه شما به اداره مجله ژوندون رسید امیدوارم که همکاری پتانز با مجله ادامه بدید.

بناغلی زلمی از شهر نو:

مضمون شما به اداره مجله رسید اگر کمی بیشتر مطالعه کنید مضامین بهتر خواهد نوشت به امید موفقیت شما.

بناغلی علییور (اخگر) متعلم صنف یازده لیسسه صنایع کابل نامه شما به اداره مجله رسید از همکاریتان تشکر اینهم قسمتی از نوشته شما.

در جا معه چون افغانستان که تازه در راه ارتقاء قدمی بجلو برداشته است نقش جوان و روشنفکر بیشتر از همه احساس میشود.

جوانان با درک مسؤلیت های اجتماعی خود آراسته با او صافی منحیت یک جوان واقعی سعی نمایند تا در هر موقعیت که قرار



جوان هنر سندن

توفیق فیاضی جوانسی که در جشن جمهوریته منعقدله لیسله غازی بالجرای کنسرتی بافتخار جمهوریته جوان ما مورد استقبال شدید.



تماشا چیان قرار گرفت . اوعقیده دارد که هنر موسیقی و آوازخوانی را در خدمت جمهوری جوان و بالآخر بخدمت مردم نجیب کشور بکار اندازد.

اوکه هجده سال دارد و اینک در سن ۱۲ لیسله غازی مشغول فرا گرفتن تحصیل است تا حال چندین آهنگ سروده و میخواهد بزودی آهنگ صدای آبشار خود را با چند ترانه دیگر در رادیو ثبت نماید.

توفیق فیاضی در جشن جوانان که به افتخار جمهوریته در لیسله غازی ودر پوهنتون کابل دایر شده بود کنسرت هایی اجرانموده است . او که طرفدار تدویر پورد های مسلکی در فن موسیقی و پیشبرد امور تدویر این رشته برای جوانان است امیدوار است تا در پرتو نور درخشان جمهوری

بقیه در صفحه ۵۷
صفحه ۴۷

صنعت ماهیگیری



صنعت ماهیگیری هم زمان بادیکر صنایع در کشور های اروپایی پیشرفت قابل ملاحظه نموده است . یک تعداد زیاد مردم به این شکار

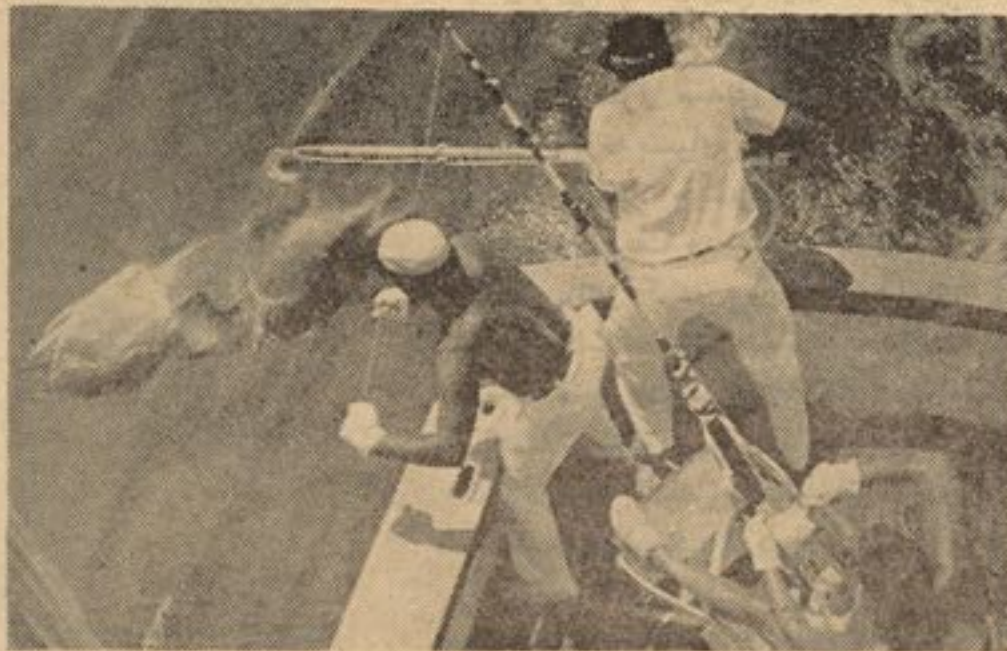
علاقه گرفته بعضی برای تفریح و برخی برای امرار معاش به این کار دلچسپی گرفته و به آن مشغول اند.

شکار ماهی نه تنها توسط گروه های کوچک از ماهیگیران صورت میگیرد بلکه یک عده از اشخاص در این راه سرمایه گذاری نموده و با کشتی و وسایل مدرن امروزه توانسته اند فایده های را بکار بیاورند .

این فابریکه ها نه تنها ماهی هارا بصورت (کانزرو) به بازار عرضه میکنند بلکه از روغن و استخوان آن نیز در صنایع مختلفه کار میگیرند . واز فروش آن مبالغ هنگفت و قابل ملاحظه ای بدست می آورند .

در عکس ها شما سه نفر از ماهیگیران رامی بینید که به شکار مشغول اند.

بقیه در صفحه ۵۷



موقعیکه ماهی بزرگی را با وسایل ساده دست داشته شان از آب بیرون میکشند

که اگر انسان خوشبخت است واز بدبختی لذت میبرد و با خیال راحت به حیات خوش خانوادگی خویش ادامه میدهد تنها با داشتن پول ثروت، خانه و موتر نبوده بلکه بحادث نظر، توافق روحی، داشتن حسن اعتماد به نفس و وظیفه شناسی است که خانواده را خوشبخت میسازد و آنها را امیدوار به زندگی آینده میسازد . من این چند سطر را برای آن نوشتم تا خانواده های یکه با چنین کار هایشان که خلاف قانون شریعت و قانون مدنی است متوجه اعمال خود گردند . و نگذارند که حیات وزندگی آنها را ، که میخواهند زندگی آبرو مندانه را برای خود تشکیل دهند واز نعمت گرم خانوادگی بهره مند و برخوردار گردند محروم شوند .

امید است با نشر این نامه فامیل هاییکه باعث بدبختی فرزندان شان میشوند متوجه اعمال خود گردیده و بیشتر ازین مانع تشکیل خوشبختی آنها نشوند .

م - ن از کنز

بنامغلی احمدولی از لیسله حبیبیه:

نامه شما به اداره مجله ژوندون رسید انتقاد شما در مورد فیشن ومود های ناپسند که امروزه در اج دارد بجا بوده امید داریم آنها را که از این چنین مود ها پیروی میکنند جدا خود داری نمایند . در انتظار نامه های بیشتر شما .

پیغله زرغونه از لیسله آریانا :

نامه شما که عنوانی مدیتریت مجله ژوندون تحریر یافته بود به اداره مجله رسید . موضوعیکه شما انتخاب نموده بودید بارباردر مجله چاپ شده است .

امید داریم که با مضامین جدید و جالب همکاریتان را با ما ادامه دهید .

سزای بانقلاب بقیه

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسوا پارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیروخته دهد، اما ایلابنت خواهر رای از تغییری که در زندگی برادرش رونما شده ناراحت میشود. و بسیدین مایتلند پیررفته خوا هس می نماید مقرری برادرش را قطع نکنند اما مایتلند تقاضای او را رد می نماید - ایلامایوسانه باجانسن اتاق مایتلند را ترک میکند از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سنند می شود.

دیک که تا آن دم نمیدانست دوستش اصلا خانواده ای داشته باشد فوق العاده ناراحت شد و با احساس متاسف همدردی اظهار داشت : من بسیار متاسفم

دیک آعی کشیده گفت : آری مشکلی برای من پیش آمده و اگر خواسته باشید بشما شرح میدهم. مادموازل بنت یک لحظه ما را اجازه میدید؟ دیک از جایش بر خاسته همراه الکران شد الکران باهیجان ولی آهسته گفت : در ساعت یک صبح در عمارت لارد فارمیلی دزدی شده است و بقیه ها کاپی قرار داد را رپوده اند .

ایلا دزدانه تغییرات قیافه دیک را میدید . اما طوری معلوم میشد که مطلب اظهار شده از طرف الکران کدام تأثیری بالای او نکرده باشد دیک دو پاره به طرف میز پر گشت و اظهار داشت : متاسفم که باید شما را ترک کنم موضوع الکران مرا وادار میسازد که در شهر باشم .

نگاه دیک به نگاه تأثر بار ایلابر خورد که تلافی از کف دادن چندین ساعت را مینمود . دیک به سرعت خدا حافظی کرده حرکت نمود. در داخل موتر الکران شروع کرد به گفتن تفصیل واقعه :

- لارد فارمیلی روز اخیر هفته را در عمارت خود در داخل شهر سپری میکرد .

جان بنت که تمام ساعات عصر را از مهمانان بدور مانده بود برای رفع تشنج مفید نا بست نشد او ضمن صرف چای بمنظور رفع حالت کسخت مجلس اظهار داشت : بدترین وجهه در شغل وکالت دفاع اینست که او نمیخواست اصلا به این شغل دست بزند احتمالا این مذاکرات بی نتیجه را در ذهن خود حک میکند.

دیک پیش از آنکه شروع بحرف زدن کند، پارچه نان را مسکه مالیده سپس اظهار کرد: من بطور قطع حافظه خوب دارم که در مواقع مشکل وحالات بحرانی بمن یاری میکند . رای دفعتا از جایی که نشسته بود دور خورده فاتحانه فریاد زد: آنجارا ببینید. ملاحظه فرمائید که سردسته جاسوسان اودر آنجا ایستاده است. الکران وفادارش را تماشا کنید.

تا تمام

یافت وضع رای همچنان خصمانه باقی ماند دیک کوشید فضای بهتری ایجاد شود پس از چند نوبت آزمایش سریع وتلاش بیپوده برای تغییر دادن وضع او گاردون از کوشش خود دست کشید حتی حضور جان بنت که تمام ساعات عصر را از مهمانها به دور مانده بود برای رفع تشنج مفید ثابت نشد که سری نزد شما زده احوال جان را بگیرم.

جان بنت غمگم کنان به رای گفت چوکی خود را به آقای سر جنت الکران بگذرد . الکران حرف بنت را تصحیح کرده مفتش بگوید . عجیب است بسیاری از مردم تصور میکنند من سر جنت شده ام نه از شما تشکر می کنم نه میخواهم ایستاره بمانم. داشت : ترفیع شما عده زیادی از قاچاقچیان وکیسه بران را بوحشت انداخته است آقای الکران .

الکران جواب داد : آری مخصوصا اماتور ها را ترسانده است و آنگاه با فروتنی به حرفش ادامه : در غیر آن ارتقای من به یک رتبه بالا تر هیچگونه سرو صدای تولید نکرده است علاوه بسیار بوکسر های بی عرضه هم پیدا میشوند که از طریق تهدید و تخویف و دستبرد ها زندگی شانرا تامین کرده و هم بسیار زنهای جوان و قشنگ پیدا میشوند که سالون های قمار ودانس خانه هارا اداره میکنند... خون بصورت رای جمع شده الکران در ختم کلامش منتظر جواب رای نشد و متوجه دیک گاردون گردید .

«جناب رئیس من ما یلم هفته دگر یک روز مرخصی بروم آیا چنین چیزی امکان دارد؟ یک ناراحتی کوچک فامیلی دارم.»

دارد پس چرا نام مستعار برای خودش اختیار کرده است .

ایلا نمیخواست دیک گاردون را به اسم آقای گاردون خطاب کند و همین مطلب باعث خوشحالی فوق العاده دیک گردید . زیرا دیک متوجه شد که رفتار ایلا بسیار صمیمانه است . ایلا جای را به روی چمن ترتیب گرفت یک روز گرم و آفتابی بود ایلا دیک و جانس را دو معاون جدی

احساس میکنم که پدرم از تمام جریان باخبر باشد . او تقریبا شب گذشته را در بیرون منزل گذشتاند و من تا وقتی بیدار ماندم که او بخانه برگشت رنگ از صورت پدرم پرواز کرده بود و حکایت کرد که تمام ساعات شب را پیاده گردی کرده است از روی گل ولای که به موزه هایش چسبیده بود ، میشد به حر فهایش باور کرد .

احساس میکنم که پدرم از تمام دیک اظهار داشت : گرچه من راجع به پدر شما معلومات ندارم و اوشان را درست نمی شناسم ولی با اینهم باور نمی کنم آدمی باشد که هر گاه مطلبی راجع به برادر تان بداند آنرا با سکوت تحمل کند . راستی چرا برادر تان نسبت بمن رفتار غیر دوستانه دارد ؟

ایلا سرشرا تکان داد: نمیدانم رای دفعتا تغییر کرده است تصور میکنم اساس این تغییر او همین زندگی جدیدش باشد. اگر اوشغل آبرومندی



د خاورې سره مينه

سخي ، انتظار

د خاورې سره مينه

دغه سپيڅلې ټاټوبي چه د هغې په غيښ كښې انسان لوی شوی اووډه كړی وی ، دهغې په سينه كښې یې خا پورې كړی وی ، دهغې مقدسی خاورې دپاسه چه یې د قدم وهلو چم یاد كړی وی او په هماغه فضا كښې یې تنفس كړی وی واقعا پری زیات حقونه لری ، هماغو مره حقوق چه ميندلی او پلرونه یې په خپلو زامنو او لونی لری .

دولس كې كور ، شريكه مينه (هيواد) دی ، دهيواد په فضا او هوا كښې مونږ هست شوی يو ، زموږن دروزنی زانگو دغير تونو دلپزو لو ټاټوبي دعزتو نو او وياړو نو مركز همدغه خوږ (وطن) دی چه زموږن پت كښل كېږی او زموږن دهغه پت ساتلو لپاره خپله هستی قربانوو . لوی احمد شاه بابا سره ددی چه لوی فتوحات یې كړی او په هغه وخت كښې چه په كامله بريالی توگه د مرهتو لښكري ته یې ماتی ور كړی نو نشی كولی چه خپل وطن هیر كړی ، خپله یې هلته دی مگر په سترگو ، سترگو كښې یې دپښتونخوا دلور و غرونو عظمت ترسيمېږی ، نو ځكه وايی چه :

د ډیلي تخت هیرو مه چه را یاد شی .
زما دښكلی پښتو نخوا دغرو سرونه

په افغانی كلتور كښې د خاورې سره مينه ډیره ژوره فلسفه او لرغونی تاریخ لری افغانان د تاریخ په اوږدو كښې ښودلی چه دنړی ډیرو باقوتو او مغورو هیواد ونو ته یې دمقابلې په ډگر كښې ماتی ور كړی دی . دیونانی اسکندر دعظیمو لښكرو په لاره كښې موانع دچاله لاسه پوره نه وه خو دلته یې غاښونه لوښید لی دمغولو وینې دلته توی شوی دی او دلویی برتانیی استعماری فوځو نوته دهمدی خاورې زامنو ماتی ور كړه ،

او دا ټول پری او برم د خاورې سره دمینی او مقر طی علاقې څخه سر چینه اخلی دخاورې سره مينه اوس زیاتره ددی مستلزم دی چه له یوی خوایی په سا تلو كښې قربا نیو ته تل تیار او سو او له بلی خوا یې آبادی ، ودانی ، شهرت او معرفي لپاره خولی تویی كړو زیار او زحمت وباسو .

اوس چه په هیواد كښې دجمهوری ښكلی او په زړه پوری نظام ټینك دی دهر افغان وظیفه ده چه په صداقت او پوره پاكي سره د هیواد آبادو لو په لوی نهضت كښې برخه واخلي دانظام هر چا ته واك وركوی چه تروسی وسی پوری ددی سپیڅلی خاورې خدمت وكړی او دټو لنی په وړاندې خپله انسانی او افغانی دنده تر سره كړی .

د خاورې سره مينه ، عشق او علاقه ددی مستلزم دی چه خود غرضی او خود پرستی تر پښولاندی كړی ، وطنوا لوته دضرر رسو لسو مفكوره له ماغزو څخه وبا سو او د يوگي ژوند ، عالی مفكوری په پیروی ددی بیرته پاتی وطن داعتلا لپاره گټور خدمتونه وكړو .

دخاورې سره مينه داغو اړی چه لاس ترزنی لاندی كښیننو ، طلائی وخت هسی بی گټی له لاسه ورنكړو دژوند دهری لحظی څخه اعظمی استفاده وكړو دخدای درضا او د خدای د مخلوق د رضا په لاره كښې هلی ځلی و كړو سپیڅلی وجدان په پیروی دقوی عزم او ایمان په تكل په مشكلاتو باندي بری وموو ، نور دچا دایبیغور و نه منو چه زموږن

هیواد بیرته پاتی او زمونږن دټو لی ژوند دنورو خلكو له ژوند انه څخه وړان خراب اود زړه سوی وږ دی . مونږ باید پخپله پر ځان باندي زړه سوی وكړو ، دخان علاج پخپله وكړو داحتیاجی شپې ورځی مو ډیری تیری كړی دی ، د هر چا څخه موپورونه آخستی ، دو مره پور وږی شو چه خلاصول یې گران ښكاری اوس نو باید پخپله مټی راو نغاړو او دخپل كار محصول په خپله وخورو خوند تری واخلو او ژوندته رنگینی وركړو .

د خاورې سره مينه او علاقه دا ، ایجابوی چه واقعا خپله مينه ورته ثابت كړو دتیرو زمانو دو یارو نو ، او افتخارا تو په ساتلو سره با ید دغه دویارنی پانگی زیاتی كړو ، صرف په هغو باندي اتكا او اكتفا دسلیم عقل وجدان نه منی ، بلکه دحساس انسان تقاضا د لازیاتو افتخاراتو د گټلو او لاسته راوړلو پسې تلوسی كوی اومونږ باید دعصر دایجا باتسو سره سم بیا هم خپله مينه ثابت كړو اوددی ثبوت لپاره د جمهوری نظام عظیم بدلون چه دهر راز ابتكار لپاره مخه خلاصه كړی ددی اثبات لپاره هم په ښه توگه زمینه مساعده كړی چه دژوند انه په مختلفو ساحو كښې زموږن وطنوال سهم شی اودا بیرته پاتی هیواد دعصر دكاروان سره یو ځای كړی .

دسر ښندنی اوسنی تعبیر دادی چه دخپلو شخص گټو څخه داجتماع دبهبودی لپاره تیرشو ، د دولت د

گټورو پلانونو دتطبيق لپاره لار ه اواره كړو او په كړندی ډول مگر په كامل تامل او تفكر سره دپا څه نصامیمولپاره عملی جامه وړ واغوندوو . دپیغلو ، میرمنو ، ځوانانو او سپین ږیرو وظیفه ده چه ددی خاورې د اراد تمنو غږو په حیث په هره څانگه اوهره وظیفه كښې چه وی ، بهرسمی او غیر رسمی موسسا تو ، شخصی تشبثاتو بالاخره په هر ځای او موقع كښې چه وی اوهر څو مره قدرت چه لری ددی مقدسی خاورې دښیكنی او ددی ټولنی دفلاح ، روښانی آیندی او پرمختك لهپاره خپله وسه ونه سپموی .

یقین دی چه نوی نظام زموږن په كالبوت كښې نوی روح پوو كړی او ددی ساه پښوو نكي كلمی (جمهوریت) په رڼا كښې زموږن ټول حساس او پوه وطنوال خپلی دندی پیژ ندلی او ډاډه یو چه په گډ كوشښ او خو اړ خیز وهمكار یوله برکته به لهخیره سره داوطن آباد او خلك به یې ښاد اوسی

دادی دپښتو د فولكلور یكو ادبیاتو له آرتی سینی نه دخاورې سره دمینی شو په زړه پوری لنډی دهمدی ارزو دسر ته رسولو په تكل گرانو لسو ستو نكو ته وړاندی كوو چه خپله تنده پری ما ته كړی .

وطن زما دتن جامه ده دتن جامه به لكه گل غونډی ساتمه وطن می - بسن دی د سرو گلو - زه یی بلبل دگل پر بڼ ناری وهمه وطنه زیری می در باندي چه ټول ځوانان دی پرنامه سر وړ كوینه

وطنه ستا په مينه مسست یم كهستا په مينه می سر ځی لویی به كړمه

عرض تبریک

منسوبین د افغانستان بانک بهترین

تبریکات خود را بمناسبت حلول عید

سعید فطر بحضور موسس جمهوریت و رئیس

دولت بنا علی محمد داود و کافه ملت نجیب

افغان تقدیم میدارند .

طبیب ژو ندون به شما

مشوره میدهد

برانشیت چه نوع مرض است ؟
محمد اسلم از مزار شریف

پرسنده عزیز !

برانشیت عبارت از التهاب
تصببات است که این التهابات در
شش ها بوجود می آیند که اکثراً
از اثر سرما خوردگی ها بوجود می آید.
این مرض بصورت حاد و مزمن
میباشد.

تداوی مرض برا نشیت از نظر
اهمیت مرض و وظیفه طبیب است
و خود سرانه پر داختن به تداوی
علاوه از اینکه نتایج وخیمی بر ای
مریض تولید می کند نتیجه هم بدست
نمی آید.

تینیا چه نوع کرم است ؟

محمد اسحق

کرم تینیا یکنوع کرم های هموار
و استوانه ای شکل میباشند که
بعضی شان پرازیتهای انسانی
و بعضی دیگر آنها پرازیتهای
حیوان را تشکیل می دهند این کرم
ها بشکل کاهل یا شیفره باعث
امراض گوناگون می گردند.

کرم های تینیا انواع مختلف دارند.

موی سرم در وقت شانه زدن
می ریزد. لطفاً علت و تداوی آنرا
معلومات دهید.

عبدالرسول

ریختن موی سر علل زیاد دارد
و یکی هم استعمال صابون های مختلف
است.

بهتر است شما نزد یک متخصص
جلدی مراجعه نمایید تا علت را
پیدا نموده بصورت اساسی تداوی
نماید. تداوی ها خود سرانه نتیجه
منفی بار می آورد.

چگونه میتوان از تسمم جاو گیری کرد؟

برای صرف کردن آماده ساخت .
۳- غذای کانسرو شده را بعد از
باز کردن قطعی آن باید دقیقاً مشاهده
نمائیم تا بوی و رنگ آن تغییر
نخورده باشد.
تسمم از اثر مواد فاسد شده
غذائی مخصوصاً غذاها می که در

تسممات عبارت از حوادثی است
که بعضاً در اثر خوردن بعضی غذاها
و غیره که دارای مقدار کم و یا زیاد
مواد سمی باشند بوجود می آید.
اکثراً استعمال دواها به مقادیر
زیاد نیز بدون مشوره دکتور
تسمم را بار می آورد. منشاء
تسممات طوریکه ذکر شد مختلف
بوده و در اثر استعمال دواهای خود
سرانه، میوهجات و غذاهای غیر صحی
و آبهای کثیف تولید می گردد.
اعراض و علایم تسممات از همه
بیشتر علایم معدی معانی، درد های
شدید بطن، استفراقات، اسهالات
و ضعف عمومی بوده و انواع مختلف
دارد که ازان جمله چند نوع آن
ذکر می گردد:

۱- تسمم غذائی :

این نوع تسممات در اثر خوردن
غذاهای غیر صحی و مخصوصاً
میوهجات و سبزیجات که مطابق به
شرایط صحی شستشو نشده باشد
بوجود می آید. نقش مهم تر در این
تسممات خوردن بعضی از انواع
سمارکها تشکیل می دهد.

علاوه بر آن خوردن غذا های
کانسرو شده مثلاً گوشت و غیره
نیز بعضاً باعث بروز تسممات می
گردد. زیرا باسیل های مرضی در آن
بعد از باز شدن بفعالیت آغاز نموده
و غذا را فاسد می گرداند. پس
برای جلوگیری از این نوع تسممات
کسانی که غذا های کانسرو شده را
صرف می نمایند باید نکات آنرا
در نظر داشته باشند :

۱- بعد از باز کردن قطعی باید
غذای محتوی قطعی بصورت فوری
صرف گردد.

۲- اگر مقدار غذای داخل قطعی
زیاد باشد در انصورت بهتر است
بعد از باز کردن قطعی فوراً آنرا
در بین ظرف شیشه ای انداخته و

آیا وزن بدن شما نور مال است ؟

وزن بدن یک شخص نور مال چه اندازه باید باشد؟ نزد بعضی ها فور
مولی و جود دارد که می گویند باید وزن بدن مساوی با اندازه قد (به حساب
سانتی متر) منفی صد باشد. در حالیکه این عملیه تنها برای اشخاصی
که به سنین جوانی قرار داشته باشند و دارای وزن متوسط بدن
باشند حساب شده می تواند ان نشمنند ان اتحاد شوروی
برای معلوم نمودن اندازه حقیقی وزن می کنند که ازین قرار است:

وزن نور مال مساوی قد به سانتی متر ضرب در حجم دوره سینه بر
۲۴۰ میباشد.

موتور تیز رفتار برقی



در یکی از شفاخانه های سوئیس برای انتقال مریضان و سالمندان
شفاخانه موتور تیز رفتار برقی مخصوصی بکار انداخته شده. این
موتور برقی امور مربوط به ارتباط بین اداره مرکزی و تمام سرویس
های طبی شفاخانه را با سرعت انجام می دهد.

تکنه ها

آنچه يك دختر ميگويد مهم نيست، مهم آن چيزي است كه او زير لب آهسته زمزمه ميکند.

- نگهداشتن دختر و معاشي مشكل است.
- من دو زمان گريستم دفعه اول وقتي كه خودم از دواج كردم و دفعه دوم وقتي كه دخترم از دواج كرد دفعه اول بحال خود گريستم و دفعه دوم بحال دا ماد م .
فر ستند: م، ق صاعد

گفتارگاه

فانتیزي خارجی
نوشته پيتر نژ نا کو موف

ترجمه غالمغالی

آرام و غير يمانه

نمایش های يك پرده يسی حتی در كنسرت ها و لسی وضع او در برابر مدير مسؤل مثل سابق بود، با همان بالا پوش و همان بوت ها و همان قيا فه و نگاه گريه آلود وارد دفتر ميشد و نوشته را روی ميز مدير مسؤل ميگذاشت.

در يکی از روز های زيبا و آفتابیی مدير مسؤل مجله در کو چه هادنبال خانه کرایي ميگشت، خانه سابق نمناك بود و او را مريض ساخته بود. در يکی از محلات اعيان نشين در مقابل خانه قشنگ و كانكر پتی دو منزله كه بسبك عالی رنگ شده بود يك موتر تيز رفتار آخرين مودل برنگ خاكستري ايستاده بود و در عقب جلو موتر قهرمان آرام و فقير فانتیزي مايعنی همان کسی كه با گردن كج و چهره اندو هبار مضمون می آورد نشسته بود، مدير مسؤل وقتي كه او را ديد تعجب كرد، چشم های خود را ما ليد، آیا چيزی را كه ميديد حقيقت داشت...؟ آیا اين همان نویسنده تازه كار فقير و آرام است كه سه شكم را نان ميدهد و بيكار است؟ مدير مسؤل گفت: نه... ناممكن است، اين شخص حتما كدام آدم بقيه در صفحه ۶۰

سخت است بخصوص اگر آدم پول نداشته و میرائی هم برایش نرسیده باشد، در جلسه هیات تحریر مجله مدير گفت:

كدام چيز مخصوص و فوق العاده ای نيست... ولی نو یسنده آن تهيدست و بيكار است، وضع اقتصادی او درهم و بر هم است... سه شكم را نان میدهد... اگر اجازه بدهيد در يکی از صفحات آخر آنرا نشر ميکنيم.

سه روز بعد مضمون مذکور چاپ شد، بعد چند نوشته ديگر ولی نویسنده ديگر آن آدم خاموش و آرام سابق نبود در هر جا ميدي حضور داشت، در تيا تر ها، مجمع عمومی نو یسنده گان، در اتحادیه نو یسنده گان، در شوراي مرکزی سناریو نو یسان، در کنار رژيسور های فلم و تياتر در کمیته انتخاب

گو شده ميز مدير مسؤل ميگذارد، بعد با نگاه های پر از التماس به مدير مسؤل نگاه ميکند. مدير مسؤل نوشته های او را بر ميآورد و ميخواند، ميگويد:

- هوم... خوب... آنقدر بد نيست... به هیات تحریر می سپارم تا نظر بد هند، اگر موافقت کردند نوشته های تا آنرا چاپ ميکنيم.

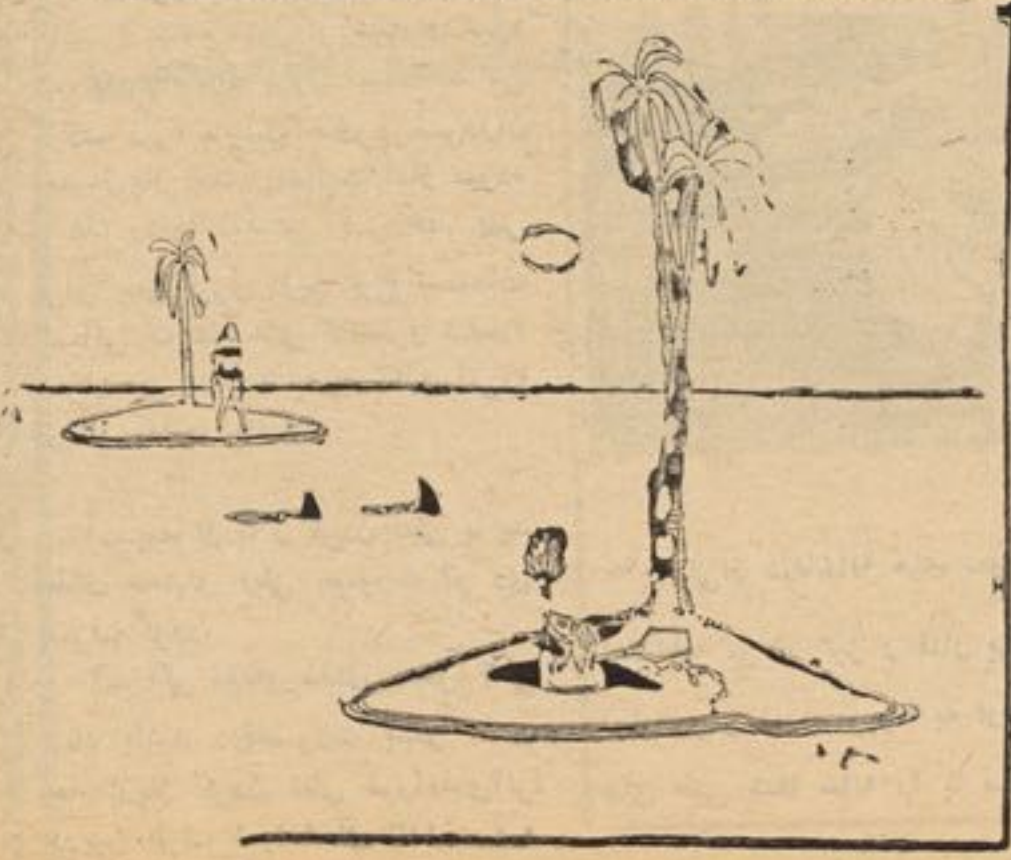
قهرمان دا ستان ما با چشمانی كه هر لحظه انتظار ريزش اشك از آن برده ميشود بطرف مدير مسؤل ديده می پرسد:

- تشكر مدير صاحب... تشكر ازينكه چاپش ميکنيد... من قبلا تشكراتم را اظهار ميگذارم... ميدانيد... من بيكار هستم... همين يكانه مدرک عايدات برای من خواهد بود... زتم هم يك اندازه مريض است... سه طفل دارم... سه شكم كه ازمن نان ميخواهند... در كدام گوشه مجله اگر جايی برای نشر اين مضمونك پيدا كنيد... فرق نميکند كه حتى در صفحات آخر مجله باشد... من پشت اين حرف ها نميگردم.

مديران مسؤل مجلات و جرايد معمولاً آدم های سختگيري هستند. انسان بعضاً تصور ميکند كه قلب شان از سنگ ساخته شده زیرا با استعداد های جوان، خام و مزا حم رویه خشنی دارند و لي چه ميشود اگر به اين بيچاره كمکی شود... مدير مسؤل تصميم گرفت نوشته هايش را چاپ کند، هميشه زیر تاثیر وضع پریشان او نوشته هايش را چاپ کرده بود. با خود ميگفت بيكاری

مردی آرام تر و شكسته نفس تر از او نمیتوان پيدا كرد، در هيچ جايی كار نميکند، او تمام قواي نا چيز خود را وقف هنر و مخصوصاً ادبيات نموده است، او خودش با علاقه زياد اعتراف ميکند كه قواي او ناچيز بوده، قدرت آنرا ندارد كه به اوج ترقی و سر منزل مقصود برسد، بلکه هنوز روی تپه های كم ارتفاع و همواری های جهان هنر قدم ميزند. ادبيات از نگاه او به نا بغه ها ضرورت ندارد. بلکه استعداد های متوسط و حتی ضعيف مثل او برای ادبيات کافی است. او در مراکز ادبی، تيا تر ها، کمیته سناریو نو یسان و غيره ديده نمی شود، ميگويد: مرا چه كار است به جا های عجيب و در میان بزرگان قرار گرفتن.

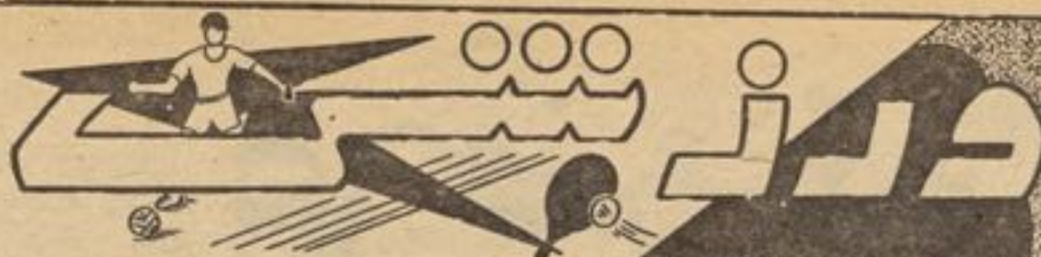
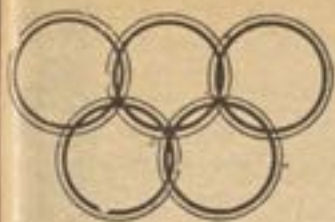
محل مورد نظر او اداره جرايد، مجلات روزنامه ها هفته نامه ها ماهنامه است. گر چه هنوز به شهرت نرسیده. حالا بیانیة فعالیت های قهرمان خود را از نزدیک مشاهده كنيم او خیلی با احتیاط، آرام و خمو شانه وارد دفتر مدير مسؤل ميشود و بادهن نیمه با ز و متبسم از ينگه مزا حم شده است وقت گرانبهای او را تلف کرده است معذرت خود را با جملات نرم و پراز ملاطفت اظهار ميآورد. بالا پوشی بتن دارد كه آرنج هايش از شا ريدگی آستين آن بيرون بر آمده كری های بو تشكج شده و بتلوش رنگ اتو را بخود ندیده است، آدم فقير آرام و محتاجی بنظر ميرسد، از میان بکس چرمی رنگ رفته خود كاغذ ها را بيرون ميکشد آنرا در



بدون شرح

عرض تبریک

شرکت سهامی میوه پاکی پروان عید
سعید فطر را به پیشگاه بانای و موسس
نظام نوین جمہوریت افغان
و کافہ ہم وطنان گرامی تبریک
عرض نموده، ترقی روز افزون
کشور عزیز را تحت قیادت
رئیس دولت و صدر اعظم
شاغلی محمد داؤد از بارگاہ
ایزد متعال استدعا
مینمایند



ورزشکاران لیسه عایشه درانی



والیبالست های لیسه عایشه درانی

وقتی انسان داخل اداره لیسه عایشه درانی میگردد، یگانه چیزیکه توجه را جلب مینماید الهامی است که در میان آن چند عدد کپ بازوق و سلیقه خاص گذاشته شده. در نخستین دیدار انسان بیاد روز های می افتد که ورزشکاران ما تشویق می شدند و بعد از موفقیت کپ های رامی گرفتند، به آن میبایستند خوشی ها میکردند و جشن ها می گرفتند، ولی درین چندین سال اخیر وضع ورزش طوری بوده که همه جزء مایوسیت ورزشکاران چیز دیگری بیاد نیآورده، و هر روز یکبار بر عمر ورزش در کشور گذشته بدون آنکه قدمی بسوی پیشرفت بگذارند کامی به عقب گذاشته و چندتن ورزشکاریکه در یک لیسه موجود بوده همه زاده ذوق و علاقه ورزشکاران بوده که به میدان حاضر شده تمرین نموده و از یکسو صحت خویش را خوب نگهداشته و از جانبی هم وقتی کدام مسابقه از طرف مکتب گرفته شده افتخاری به مکتب خویش کمایی نموده.

خوشبختانه اکنون وضع قسم دیگر شده و بخود رنگ و رخ قناعت بخش گرفته چون نهال های امید دران غرس شده که آرزوی چیدن ثمرش راهمه کس یقین دارد و میدانند که این سو یا و گان کا تون علم و معرفت روزگاری به درختان انبوه میند شده مورد استقاره مردم کشور ما قرار خواهد گرفت.

این روزنه امید که خانه نا ریک ورزشکاران را فروزان ساخته و به همه آنها جان بخشوده همانا بر قراری رژیم جمهوری

است میبایست از بد و نامیس دران در لیسه های نسوان که تقریباً بیش از سال میشود این لیسه بهترین ورزشکاران جامعه تقدیم داشته و سالهای متعددی در درانی خواهد داشت ابتدا دختران والیبال و در رشته ورزش که عبارت از باسکتبال والیبال است قهرمانان داشته و کپ ها که ولی با سقوط ورزش که در آن جنگ دخت بعضی از لیسه هادریک مسابقه صورت گرفته بود.

لیسه عایشه درانی نیز چند سالی عدم موجودیت ورزشکاران را دارا بوده و باور داشتن بهترین استعداد های ورزشی و بهترین ورزشکاران نداشت تا آنکه بعد از چند مقامات مربوط متوجه شدند که جنگ سال قبل شده و این نباید بالای سر نوشت چنانچه دوره دیگر تالیس اندازد پار دیگر و رادر لیسه های نسوان بوجود آورده و با لیسه عایشه درانی از هیچ لیسه عقب نماند و بهترین ورزشکاران را تقدیم داشته چنانچه چندین سال ورزشکاران این لیسه افتخار لقب قهرمانی را کمایی کرده اند و نیز این لیسه دارای بهترین ورزشکاران هم در والیبال و هم در باسکتبال از هیچ عقب نخواهد ماند و ورزشکاران این لیسه معتقد اند که اگر کدام مسابقه میان تیم



باسکتبالست های لیسه عایشه درانی با معلمه سپورت آن لیسه

عرض تبریک

کارکنان و منسوبین فروشگاه بزرگ افغان حلول

عید سعید فطر را بحضور بنیاد علی محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم و کمیته مرکزی

جمهوریت افغانستان عزیز وارد وی غیور

و با شهامت افغانستان و کافه ملت نجیب

افغان تبریک گفته و ترقیات مزید کشور

را از خداوند معتال در پر تو نظام نوین

جمهوریت تمنا می نمایند

کا کا واینا

این خودش قدرت تمثیل خارق العاده و پر انرژی را ضرورت دارد. تا بتواند تصویر روشن از مسخ و دگرگونی شخصیتی بدهد که در مدت زمان کوتاه یعنی یکشنبه نه روز موجود مالیخولیایی، کج خلق و کسی که یک عمر از مرض خیالی و خود ساخته رنج میبرد ناگهان تغییر ماهیت داده و فردای آن با چهره خندان، سبک و خوشحال، در حالیکه آهنگ شاد زیر لب زمزمه میکند و لباسی نوری که از آن برق شادی می چهد بر نموده صبح سر میز چای حاضر میشود و با حرکات غیر منتظره اش تمام اهل خانه و مهمانانش را به تعجب واداشته بایشان مانند یک روستایی ساده و بی تکلف بر خورد مینماید.

تا همین اواخر، سینما از لحاظ اینکه نمیتوانست هنر ظرف تیاتر را با همه خصوصیاتش روی پرده سفید به شکلی به نما یش گذارد تا ریتم و آهنگ تیاتر آن حفظ گردد زیرا بر آورده ساختن هدف مذکور از یک هنرمند سینما که در فضای باز و آزادی عادت گرفته بود به مشکل بر می آمد، در مضیقه قرار داشت. خوشبختانه بعد از آنکه آهسته آهسته پای هنرمندان تیاتر برای بازی به محیط سینمای کشانده شده این نقیضه نیز بر طرف گردید. چنانچه در این فلم رل سونیاتوسط ایرینا کپچنکو طوری ایفا می گردد که نمایشگر یک روح سیال، زنده و حرکی دختری است که تارو پود آن با قهرمانان جاویدان ادبیات یک ملت وابسته بوده و گوینده این حقیقت است که وی نه تنها یک هنرمند جوان پاروچ عالی هنری بوده، بلکه کیفیت هنری جدید که در وی دیده میشود اینستکه:

ارزش های هنری تاریخی همراه با پر خورد آگانه خصوصی در وجودش زیبای عالی روحی را عجین ساخته است.

در این فلم طبیعت دیگر در محدوده تنگ و تاریک پرده های نقاشی شده دکور ها طوری که در تیاتر معمول است در بند نمی ماند. در درام صحنه های حوادث در باغی بسوق ع

حادثه در نیمه شب

آنها در خاموشی انتظار کشیدند. جوزف در حالیکه تظاهر میکرد آنها را اصلا ندیده سوی مقبره یونانی آمده و در حالیکه با ترسویی ساختمان مزبور را برانداز کرد و اندیشناک سوی آن نظری انداخت از مقابل آنها رد شد. خورجین چرمی اش را روی یکی از ستون های مقبره محکم کرده و سوی سقف آن ساختمان شروع به بالا رفتن نمود. بعد روی سقف دائروی که بالای سر برید فورد ولی قرار داشت و از گاشی های گلی ساخته شده که برنگ زرد نقاشی شده بود شروع به پیشروی نمود.

تالعله که دست جوزف به سامان و آلات ضروری اش جهت ترمیم آن سقف پرسد آنجا را خاموشی وحشت انگیزی در بر گرفت. بعد او شروع به کار کرد و آواز تراشیدن و با کندن که زیاد تر شبیه به آواز چپ، چپ، چپ بود در فضای آنجا طنین انداز گردید.

لی با در ماندگی سوی برید فورد نظر انداخت. برید فورد دست او را در دستش گرفته و آنرا فشرود و گفت:

- این یکتو زجر و ظلم است. همین طور نیست؟ نظریه این کارها و افعال جوزف طوری معلوم میگردد که واقعا تراد و هر گجاکه هستی تعقیب میکند.

لی گفت:

- و این همان چیز است که من میخواستم تو باورش کنی.

و ادامه داد:

- من احساس میکنم که اوتام وقتش را در دنبال کردن وزیر نظر داشتن من میگردد. و این باعث میگردد که مراتب و دلبری شدیدی در بر گیرد.

لی گفتش را قطع کرد. انگش را روی لبش گذاشت. آوازی که شبیه تراشیدن و با کندن چیزی بود از بالای سر آنها می آمد قطع گردیده بود.

آنها منتظر ماندند.

چپ، چپ، چپ، چپ. آواز مذکور دو باره در بالای سرشان تکرار گردید. چپ، چپ، چپ، چپ.

برید فورد سوی لی لبخند زده و خود را زیاد تر به او نزدیک کرد و هر دو دستش را در دست گرفت. اوستان لی را محکم فشرده و چشمانش را به چشمان او دوخت.

او گفت:

- لی، میدانم که این جابری گفتن آن چیزی که قصد ابرازش را دارم معلی خوبی نیست و با اصلا این وقتش نیست که آنرا بگویم. اما من مجبور هستم که از این راز پرده بردارم. چیزی را که من میخواهم درباره اش صحبت کنم ماهستیم و چیزی که من میخواهم انجام بدهم عبارت از پرسیدن از تو است.

او از صحبت دست کشید. آوازی که از بالای سقف می آمد در آن لحظه برای بار دوم قطع گردیده بود. حالا از آنجا آوازی که زیاد تر شبیه به فریادونا که بود و مانند سیاه سر که اطفال می نمود بگوش میرسد. این آواز از یک درد طاقت فرسا که صاحبش گوشش میکرد آنرا به آواز شبیه بیج تبدیل کند متشاء میگرفت.

خریطه چرمی که قبلا در یکی از ستون های مقبره آویزان گردیده بود بگوشه لغزیده و روی زمین افتید. جوزف در حالیکه در فضاء جرخ میخورد پیش روی آنها روی علف ها التیله و مانند عقابی که به پشت خوابیده باشد بی نفس در آنجا باقی ماند.

لی در حالیکه فریاد میکشید گفت:

- خیلی خوب شد.

بعد روی باهانش ایستاد. برید فورد هم همین کار را کرد. لی سوی جسم بی جان که روی علف ها افتیده بود شروع به بدویدن نمود. جوزف در بی خبری مطلق به سرمیبرد. چشمانش بسته بود. اما مانند شیطان که در هم شکسته باشد روی علف ها آرام گرفته بود و با مانند رب النوع بود که از برنج ساخته شده و در لباس کارگری فرورفته باشد.

لی دستش را روی پیشانی جوزف گذاشت. آهسته آهسته چشمانش که آبی بود درخشنده باز گردید.

برای چند لحظه خصومت و دشمنی از آن یک جفت چشم رخت بر بست. آن دو چشم حالا روی لی متمرکز گردیده بود. در آنها میشد یکنوع احساس را که زیاد تر شبیه بترس، عجله و راه بطف قوی بود مشاهده کرد اما شاید این نوع احساس و یا چه سره ظاهری نشانه همراه کردن لی بود و با از سقوط جوزف سرچشمه گرفته بود. بهر صورت تمام این واقعه دفعتا بشکل یک آرزوی فرعی که در آنجا وجود داشت درآمد. آرزوی که برهنه بود و آشکار. بدون راه دادن گسدم شک و شبهه لی دستش را از پیشانی جوزف دور کرد زیرا احساس نمود که دستش در حال سوختن است. لی به با برخاست و سوی برید فورد نظر دوخت.

در حالیکه آوازش می لرزید گفت:

- حالا چه کرده میتوانیم؟ (نا تمام)

ژولنون

آهنگ شب و اویز

- آیا برای دانستن آن خیلی علاقه داری؟ من میترسم که اگر این پرده طلست دریده شود و مادر روشنائی قرار بگیرم، نتوانم بروی هد دیگر نظر کنم.

در حالیکه خشونت بروی مستولی گردیده و صدایش اندکی بلند شده بود دستش کمی می لرزید گفت:

- میخواهم با اصل موضوع بیبرم و لوسرانجام هر چه باشد.

گفت:

- اگر چنین است پس اجازه بده تا بنشینم. و بدون آنکه در انتظار اجازه اش باشم یالای همان چوکی که بر آن تکیه داده بودم، نشسته و با صدای آرام و یکنواخت بدون گریه و اظهار تأثر و بدون کمترین اضطراب داستان خود را اول تا آخر یکایک برای او نقل کردم، گویسی داستان موجود ناشناسی را برای موجود ناشناس دیگری باز میگفتم.

نمیدانم چقدر مدت سپری گردید تا داستانم بی پایان رسید. اینقدر بخاطر دارم که از او پرسیدم:

- حالا دیگر فهمیدی؟ این روشنائی خیره کننده را که من و ترا احاطه نموده است می بینی؟ آیا میتوانی بروی من نگاه کنی؟ مدت کوتاهی در انتظار جوابش ماندم، سپس صدایش را شنیدم مثل اینکه از فاصله خیلی زیادی حرف بزند بمن میگفت:

- بلی! میتوانم برویت نگاه کنم و اسانسا نمیتوانم جز تو بدیگری نگاه کنم اما آیا تو هم میتوانی بمن نگاه کنی؟ آیا هنوز هم میخواهی از من انتقام بگیری؟

نتوانستم جز با همان زبانی که یک زن

شکست خورده جواب میگویم. بوی پامخ دم، بدون آنکه حرفی بزیان آورم اشک از چشمانم جاری شد و پس از لحظه ای شنیدم که میگوید:

- ممکن بود پیش از آنکه این نور پیرامون ما را احاطه نماید از هم جدا شویم، اما حالا جدایی امری ناممکن است. آیا این شکفت انگیز نیست که این نوری که ما را در خود فرو برده، بدتر از طلعتی باشد که از آن خارج گردیدیم؟ هیچکدام مانعیتوانیم بدون کمک دیگر خود درین روگنائی راه برویم. این پارستگین تر از آن است که بتوانی به تنهایی تحمل کنی، و برای من نیز سنگین تر از آن است که بتوانم تنها آنرا بدوش بکشم، پس بهتر است با رستگین و کمر شکن زندگی خویش را، هر دو یکجا بدوش بکشیم.

در اینجا گفتگوی ما قطع شد. نه او چیزی گفت و نه من چیزی بزیان آوردم خاموشی و سکوتی ژرف بر اتاق مستولی گردید و هر دو ماندند. کسیکه در خوابی عاری از اصلا فرو میرود، با چشمان بیدار در زرفنای سکوت فرو رفتیم.

امای پرده عزیز، صدای روح انگیز طنین می افکند و مرا از این خاموشی عمیق بیرون میکشد. سراسیمه از جا بر میخیزم، او نیز سراسیمه از جا بر میخیزد. اما بزودی آرامش خود را بازمی یابم. دو قطره گرم سرشک بر رخسار من جاری میگردد و او در حالیکه با هر دو دست بر میز تکیه داده میگوید:

- آهنگ شب و اویز! آیا واقعا هنگامیکه هنادی در آن فضای بی پایان بقتل رسید، صدایش همینطور طنین انداز بود!!

قاهره، سپتمبر، ۱۹۳۴، دکتر طوطی حسین، ترجمه اوتنگوت «پایان»

ماه مبارک . . .

یکی از علاقمندان این کنسرت ها که خود را (حمیدالله) معرفی کرد گفت:

در هر سال صرف شب های رمضان من از خانه بیرون می آیم و آن هم برای شنیدن کنسرت بعضی هنرمندان است .

سال گذشته موثر مرا از مقابل یک هتل به سرقت بردند و فرمایش که آن را پیدا کردم در حدود پانزده هزار افغانی اشیاء و سامان آن را ربوده بودند . چند شب قبل غذا ی یکی ازین هتل ها که کنسرت داشت طفل کوچکم را مسموم ساخت و مشب پازهم حادثه ای به سراغم آمد و از دست یک عده مزاحمین مجبور شدم بافا میلم رستوران راترک کنم . . .

عقربه های ساعت در حدود یک شب رانشان میداد که من خسته و مانده در سرک های میرو یسی میدان قدم میزدم . در زیر نور چراغ برق دومرد نظرم را جلب کرد که پهلوی به پهلوی هم نشسته اند . وقتی به نزدیک آن ها رسیدم دیدم یکی چوکی دار همان منطقه است بایکتن دیگر . . .

در روی سرک خط های کج و بیچی کشیده بودند و بار یک و چوب مبره های ساخته گرم بازی شطرنج مانندی بودند . . .

مرد مشب های رمضان را در هر جا به شکلی میگردانند عده ای به رستوران ها و کلب ها میروند و بعضی هم روی زمین خط می کشند و در سایه روشن شب شطرنج بازی میکنند .

جاده های شهر در از دحام گرم مردم چون شب های جشن دیده میشد دوجوان بی خیال از مقابل هتل کابل می گذشتند ، آنها گرم گفتگو بودند و کمتر به اطرافشان توجه داشتند ، مقابل دروازه هتل موثر های زیادی توقف داشت . . .

شاید دعوت بود ، شاید هم محفل عروسی . . . به هر حال من به این فکر بودم که دیگر به کجا سری بزنم و خاطره ای برای شما قصه کنم که دفعتا صدای فریاد یکی از آن دوجوان سلسله افکارم را برید . عده ای به سرعت خود را به آن سورسایند و معلوم شد که حفره عمیق آبرو آنجا که همه بدون سر پوش چون چاه های خطرناکی دیده میشود ، یکی از آن جوانان را بکام خود کشیده است . بزحمت جوان بیچاره را بیرون آوردند و معلوم شد که تمام لباس های او ترشد و پایش نیز مجروح گردیده است . . .

شهر تو درین شب کمتر از شهر کهنه جمع وجوش نداشت ، روشنی چراغ های نیون هو تل ها ، از دور مردم را جلب میکرد ، دکان های انتیک فروشان همه باز بود و توریستان بی خیال درین شب ها از دکانی بدکان دیگر سر میزدند . زن و مردی که مو های زو لیده - داشتند چون لیلی و مجنون دست در گردن هم انداخته بی خیال به نگاه های حیوت باررهر وان قدم می زدند . . .

گاه گاه صدای سرفه یا گفتگویی از بچه های شوخ ، این دو سیاح بی خیال را متوجه می کرد . . .

در پارک شهر نو بر عکس دیگر اوقات کمتر کسی دیده میشد خیابان ها خلوت و تار یک . . . در چندین هتل و رستوران آنجا کنسرت هایی دایر بود و عده ای می رفتند . . .

شب های رمضان رامیتوان شب های هنرمندان و آواز خوانان نیز بنا میم ، چه درین شب ها ست که در گوشه و کنار شهر کنسرت ها دایر میشو دومردم علاقمند نیز این کنسرت ها را می شنوند .

چگونه میتوانیم از . . .

و در سر راه هدف یابی ما ، مانع و موانعی ایجاد شود ، اینها ما را خشمگین می سازد . بصورت عموم ما یوسیت ، محرومیت ، ناکامی ، تنگ حرمت و حیثیت ، شخص را به خشم و قهر می کشاند

بر علاوه این ، حالات دیگری هم وجود دارد که همه اش زمینه را برای تبارز این هیجان مساعد میگرداند . چنانکه هر گاه چندین ساعت متوالی بکار و فعالیت مشغول بوده و احساس خستگی کنیم یا همینکه خود را تحت یک نوع فشار و کشمکش روحی بیا بیا و یا صحت ما خوب نباشد و یا در همان لحظه گرسنه باشیم در همه این حالات یک تفریش کوچک کافی است که با صلاح ما را مشغول بسازد . بهین صورت موجودیت عقده حقارت و مشکلات روحی دیگر در انسان و همچنان داشتن تعصب و ذهنیت منفی راجع به یک موضوع سبب می شود که زودتر و سهل تر به خشم آئیم و در برابر یک موضوع کم اهمیت و کوچک عکس العمل شدید نشان بدیم . نا تمام

های گو ناگون انسانی نیز همه اش عوامل و انگیزه های دارد و علل بیشمار و متنوعی در تعیین آمدن آن سهم دارد . در خشمگین شدن نیز انگیزه های مختلفی ذیدخل بوده و اشخاص مختلف بنا بر عوامل و دلایل مختلف به خشم می گریند . ممکن است یک وضع بالای یک شخص هیچگونه تا نیری بسجا نگذارد اما این امکان وجود دارد که همین حالت شخص دیگر را خشمگین بسازد . یک طفل شاید از آن جهت خشمگین و عصبانی بشود که از دیگران خواهان توجه و التفات باشد و یا شاید او آرزو داشته باشد چیزی را بدست آرد ، و از آن طریق خواسته خود را در میان بگذارد . اما عوامل و انگیزه هائیکه جوانان و بزرگ سالان را به خشم می آورد متنوع تر و پیچیده تر است . مثلا اگر کسی ما را تحقیر کند ، خشمگین میشویم هر گاه بخواهیم کاری انجام دهیم ، اما با وجود کوشش زیاد موفق نگردیم ، خشمگین میشویم و یا همینکه نتوانیم به هدف برسیم

صنعت ماهیگیری

سه نفر از شکار چیان ماهی در دریا های ممالک مختلف سفر نموده و مشغول صید ماهی ازین دریاها شدند .

این سه نفر ما هیگیر در مدت ۸ روز تنها در آبهای گابون به مبلغ ۳۳۳۰ فرانک ماهی شکار نموده اند . آنها با روش مخصوص که برای گرفتن صید های ماهی دارند توانسته اند بهترین و بزرگترین ماهی های این دریاها را شکار کنند .

در آبهای حیرت انگیز این ماهیگیران بی باک در مدت هشت روز مسافرت در یایی به مبلغ ۱۳۳۵ فرانک ماهی صید کرده اند و در این مدت آنها در زیر آفتاب و در میان آب با کشتی شان توانسته اند که صد ها کیلو ماهی صید کنند و از فروش آنها مبلغ هنگفت را بدست بیاورند . این سه ماهیگیر در پورتگال هم سفر نموده اند و به صید ماهی موفق شده اند .

آفریب خورده ها

اشکی به چشما نش حلقه زدو گفت (بزرگترین آرزو یم این است تا مردیکه این طوز مرا به حال فلاکت گذاشته و زنده گیم را خراب کرده به چنگ قانون بسپارم و دیگر این که تحصیلا تم را ادامه بدهم و با پسریکه دوستش دارم و اکنون صنف یازده مکتب است ازدواج نمایم .)

جوان هنرمند

کشور به ترقیات شگرفی نایل آید و هنر موسیقی نیز همیشرا در راه بیداری مردم و سیرانکشاف اجتماعی ادانماید . تشویق او درین راه رفاقش و زیبایی های طبیعی و چشم انداز شاعرانه و مناظر دل فریب این مرز و بوم میباشد که الهام بخش ساز و آواز او میباشد و قلبا تشویق میشود .

بدران و مادران چرا اینطور ظالمانه در حق فرزندان تان قضاوت میکنید و او را در حالیکه طفل شیر خوار ی بیش نیست به نامزد دیگری درمی آورید ایکاش زود تر از این می توانستید فکر کنید و سعادت آینده طفل تانرا در نظر میگردانید اینک او را در دیار غربت بد یگری تسلیم کنید .

برگزیده‌های فرید هیچکاک

گلتون آهسته اظهار میدارد :
اوه، می توانید راجع به اتفاقی که
امروز پیش از چاشت رخ داد
بمن معلومات بد هید؟ شما هیچ
کس و هیچ چیزی رانندیده و از -
آنچه در همسایگی شما واقع شد
هیچ نشنیدید؟
خانم نیک وضع متفکری بخود
اختیار کرده در حالیکه چیتها ی
روی پیشانی اش ظاهر شد به
اندیشه فرورفت (من صدای دور
شدن یک موتور را شنیدم درحوالی
ساعت ۹ بودغیر ازین دگر کدام
موضوعی جلب توجه ام رانکرد .
- گفتید ساعت ۹ بود؟
خانم نیک شانه اشرا تکان
داد: (دقیقاً نمیتوانم تصدیق کنم
که ساعت ۹ بوده باشد.)

(آه مگر شما بطور دقیقاً و قوت
حرکت موترا بخاطر می آورید .
خانم نیک خندیده پاسخ داد :
معمولاً در همین ساعت از خواب
برمیخیزم . بساعت نگاه کردم . سر
جایم ایستاده شده بودم که صدای
حرکت موتور رادر پیرو نشنیدم .
- (و غیر از صدای موتور دگر
هیچ آوازی نشنیدید و هیچ کسی
راندیدید؟

- (شما باز گشت موتور همسایه
را هم بیاد دارید .
او سر شرا شور داد: من صرفاً
متوجه رفتن موتور شدم چرا که
کلکین اتاق خواب بطرف کا را ز
عمارت پهلو باز میشود و من همیشه
بناجره اتاق خوابم را باز می گذارم .
(نا تمام)

بقیه صفحه ۴۵

کثلت

خوب مایه را مالش دهید تا مخلوط
بعد نان خشک را بکوبید و از الك
خارج سازید و در ظرفی بمانید
سپس هر بار مقداری از مخلوط را
بردارید و روی تخته مخصوص به
صورت کثلت در آورید و در نان
خشک کوبیده بغلتانید و بعد در روغن
که خوب داغ شده باشد سرخ کنید.
برای اطراف کثلت می توانید از
بادنجان رومی ، کچالو ، گل کرم و
غیره استفاده کنید و هر کدام را با
آب بپزید و در روی آنها کمی مسکه
قرار دهید. وقتیکه در ظرف گذاشتید
کمی گندنه خورد کرده، روی کچالو
و گل کرم بپاشید .

فلم به تحصیل ادامه داد و در سال
۱۳۴۷ بعد از گرفتن ماستری بوطن
برگشت وی در دوره تحصیل چهار
فلم کوتاه هنری ساخته است.

در افغانستان او لین کار عملی او
تهیه یک فلم تربیوی و تبلیغاتی برای
وزارت زراعت بود. همچنان در فلم
روزگار قسمت اول فلم «طلبکار»
را دایر کت نموده است.

بناغلی علیل یک فلم دیگر نیمه
هنری و تبلیغاتی نیم ساعته بر ای
انجمن رهنمای خانواده نیز تهیه
کرده است. فلم اندرز مادر تازه ترین
کار این دایر کتر می باشد.

بقیه صفحه ۱۵

یک امید برای فردا

علم سر ما یه گذاری

مشکل بزرگ و عمده در تهیه
فلم تدارک مخارج فلم است، فعلاً
مؤسسه افغان فلم با بودجه محدود
خود نمیتواند کار تهیه فلم های
هنری را سرعت بخشد، درین
قسمت اشخاص دیگری میتوانند
بابکار انداختن سرمایه خود برای
تهیه فلم های هنری از یک طرف
خدمتی مثبت و مفید انجام دهند و
تحرك بیشتر در هنر فلم سازی
بمیان آرند و از جانبی مواد
کسب نمایند، تا کتون کسی بخود
جرات نداده همچو ریسکی بکنند و
درین زمینه سرمایه گذاری نماید.
در حالیکه نه فلم روزگار با ضرر
مواجه شده و نه فلم اندرز مادر
ضرر خواهد کرد.

دایر کتر این فلم :

طوریسکه در آغاز گفتیم رژی و
دایر کت این فلم را بناغلی عبدالخالق
علیل بعهده داشت.

بناغلی علیل بعد از پایان
رسانیدن دوره بکلوریا شامل وظیفه
رسمی در دستگاه های دولتی شده
بعد از دو سال کار در شعبه فلمبرداری
«در قسمت مونتاژ» با استفاده از یک
بورس تحصیلی به اتحاد شو روی
رفت و در انستیتوت سینماتوگرافی
بین المللی ماسکودر رشته رژیسوری

صفحه ۵۸

بایرو و فلوت

به اروپا - جاپان - امریکا شمالی و جنوبی را حتر و مستریحتو
سفر کنید.

AEROFLOT
Soviet airlines



ما شما را بیک سفر آرام از راه اتحادیه و روی دعوت میکنیم:
اگر شما آرزو دارید از راه آسیا به اروپا و امریکا سفر کنید -
ایرو فلوت شما را از کوتاه ترین راه بزودترین فرصت از طریق مسکو
ارکوتسک، تاشکند و خاروفسکه به مقصد می رساند.
ایرو فلوت از طریق ۱۴ بل - تاشکند - مسکو هفته دو بار
دارد.

شنبه در واز بساعت یازده قبل از ظهر.

پنجشنبه در واز بساعت یازده قبل از ظهر.

ایرو فلوت خط السیر منظم و راحت از مسکو، لیننگراد، کیف،
مینسک، سوچی و سیمینرو پول به شهر بزرگ و معروف اروپا
دارد.

ایرو فلوت پس واز های مستقیم از مسکو به نیویارک، واشنگتن
مونتر یال و هاوانا داشته و اکنون ایرو فلوت شما را بیک خط السیر
بزرگ و جدید بین القاره وی از مسکو - به تیگاتا توسط طیاره
های مجهز و مستریح ایلوشن ۶۲ دعوت میکند .

۴-۱ (۵۳۲)

ژوندون

اینجه

وحشت در تکراس

نابت شد که سر دسته ساد است
 هاعمین آدم ظاهرا مشفق و آرام بوده
 وقتیکه علت این همه جنایات تکان
 دهنده را از اومی پرسند وی مانند
 مجسمه بجایش میخکوب گردیده و
 با کسی حرف نمی زند. مشکل در
 اینجا است که از چه راهی میتوان
 همچو انسان ها را معا لجه کرد .
 به نیروی علم روان شناسی یا با
 استفاده از تربیت بهتر و نیکو می
 توان همچو غرایز خطرناک را رام
 نمود اگر جلو حرکات ظالمانه همچو
 کسان با نیروی علم و دانش تربیت
 روان شناسی مهار نکرد خطرس
 تهدید و تعرض جنایتکارانه این عده
 همه رادچار وحشت خواهد کرد اگر
 موضوع را دقیق تر بررسی نمائیم
 علل مصاب شدن اشخاص به
 ساد یسپ روشن میشود.

آویخته بود و درجیب بغل خودکارد بزرگی
 را مخفی کرده بود. آنها مردم را که پیش اینجه
 میرفتند تماشای نمودند ، چشمان زن و مرد
 نمناک شده بود و در گوشه های آن قطرات اشک
 جمع شده بود. مرد در حالیکه قیافه اش گرفته
 بود و ابروهای درشتش را تا بالا میکشید گفت :
 - برایش خواهم گفت که من سیار و باروت
 چه هستم .. مرا نمی شناسی ...؟ خودم
 پشت آدمم اینه ... پاون راهم آوردم، پاون
 زن تشنگت را.. آنوقت ها که قتل و غارت میکردی
 از تو متنفر بودم و بالای تو فیر کردم ، میخواستم
 تو را بکشم ولی حالا تو مانند بالی هستی که همه
 در پناه آن قرار گرفته اند و دوست دارند ...
 یکبار دستت را بمن بده تا ببوسم ، بعد هر چه
 میخواهی بمن بکن .

در قلعه بگذریدند در نزدیکی هفت چاه
 اردوگاه اینجه بود تعداد طرفداران او خیلی
 بیشتر از اول بهار بود، همراهان جوانش به
 دست رفته بودند و با انداختن سنگ و ورزش
 میکردند، دیگران اسلحه خود را پاک مینمودند.
 در سایه درختی جنگجویان پیر با سرور و شرف
 نشسته بودند، آنها از قدیمی ترین رفقای اینجه
 بودند که دیگر تغییر عقیده داده مانند اینجه
 به مردم کمک میکردند، در چهره های شان
 آثار زخم های متعدد دیده میشد، آواز های
 مردانه شان مثل جریان آب آرام و متین بود.
 یکی از آنها گفت :
 - شنیده ام که بعضی حکام در قریه های
 دورتر مردم را ذیبت میکنند ، باید کاری کرد...
 کسی عجله نکرد که جواب او را بدهد ، او
 ادامه داد :
 - من میدانم که اینجه فکر میکند ... اگر
 نظر خود را بگوید بهتر است .. اولتر از همه
 او میخواهد کار این سنگ های یعنی کار ایزد و ایستنه
 را بکفره سازد ...
 درینوقت نیکولا و زانا حرف او را بریده و از
 روی عادت بدون اینکه ضرورت باشد شمشیر
 خود را بکش کرد .
 گفت :
 - اما چطور ... اولتر بگو چطور؟
 اینجه با آواز آرام و متین گفت :
 - عجله نکنید ... اکنون برای تان میگویم
 که چه باید بکنید .
 خودت کارا کولیا دور ادر جوان کارا لیز را
 دستگیر میکنی وقتی که خودش خبر شد دنبال
 آنها می آید . آنوقت ما از جا غورش میگیریم .
 از نو اقبضه شمشیر خود را فشار داده در غلاف
 فرو کرد و گفت :
 - فکر خوبی است .
 بعد بصدا بلند خندید ، و بودا ابرو های
 خود را حرکت داده با اشاره دست او را بسکوت
 دعوت کرد و گفت :
 - خوب ... بعد چه میشود ؟
 - بعد اینجام جمع مشویم ... در یکجای
 زهر طرف سرباز جمع میکنیم و با آنها کار را
 بکفره مسازیم
 اینجه مقابل خیمه خود قدم میزد، ترانه
 بود و گرها را بغاطر آورد، پاون و طفلش پیش
 نظر او مجسم شد ...
 اینجه تصمیم گرفت تمام دهات را با هم
 متحد سازد .
 * * *

زیر بغل پسرک معیوب تفتگی بود. .. اینجه
 بالحن متبسمی به آن بچه معیوب گفت :
 - پسر جان ... وقت تفنگ بر داشتن
 گذشته ... آنرا بمن بده ..

پسرک معیوب دوسه قدم به عقب دوید ...
 درین لحظه اینجه متوجه چشمان او شد ...
 این چشم ها احساسی راد وجود او را نکشید ...
 خودش هم درست نمیدانست چگونه احساس
 است، با اسب خود به طرف او دوید و گفت :

- بده ... تفنگ خود را بمن بده .
 پسرک معیوب بداخل يك حویلی گریخت،
 اینجه هم از عقب او داخل کوچه شد، جنگجویان
 منتظر او بودند و میخندیدند ... میدانستند که
 اینجه شوخی میکند، اینجه عنان اسب را بچاند
 و برگشت در همین وقت پسرک معیوب با تفنگ
 بطرف او نشانه گرفت و فیر کرد .

اسب سفید اینجه دوپایش را بلند کرد ،
 اینجه تکانی خورد و از بالای زمین بزمین افتاد،
 همه بطرف اینجه دویدند، او را برداشتنند ،
 زخمی شده بود، او را ب درون خانه ای بردند،
 چند نفر هم از عقب پسر معیوب دوید تا دستگیرش
 کنند، صدای شیون زنها در همه جا پیچید: اینجه
 را گشتند... جنگجوی دلیر را گشتند !

از هر طرف راه فرار را بروی پسرک معیوب
 بستند ، خاله یانه که بعلت گریه کردن گوشه پایش
 از جریان بیخبر بود وقتی از ماجرا خبر شد خود
 را پیش اینجه رساند . اینجه بروی يك بالشت
 نزدیک دیوار تکیه کرده بود نصفه بدنش برهنه
 بود، در چهره او درد احساس نمیشد ولی خیلی
 به مشکل نفس میکشید، مقدار زیاد خون
 بروی سینه اش ریخته بود .

چند نفر پسرک معیوب را کشان کشان آوردند.
 کرجلی هادرحالیکه دست به قبضه شمشیر
 های خود برده بودند میگفتند: باید همین الان
 او را کشت ... همین حالا ..
 - نه او را زنده بچید ببرید .
 خاله یانه خود را به اینجه رسانده و گفت:
 - خودت اینجه هستی ؟؟ او خدایا ...
 چه اتفاقی او را زنده زیاد ادامه داد :
 - این پسر معیوب پسر خودت است ... این
 پسر توست . اینجه کاش اومی مرد من او را
 بزرگ کردم .

اینجه بالای اسب سفید خود سوار شده به
 طرف او روم اینکوی براه افتاد، او خوشحال بود
 و هیچ غمی نداشت، از عقب او سایر جنگجویان
 ناخست میکردند، وقتیکه به قریه نزدیک شدند
 مردم به استقبالش آمدند با نواختن دهل از او
 بدریاری کردند و زنگ های گلیسار را بصدا
 در آوردند. مانند سابق کسی از او نمیترسید
 از او فرار نمیکردند . اینجه تبسم میکرد
 به چهره اش بشاش بود، هیچوقت بنظر مردم آنجا
 اشکدر خوب و مهربان جلوه نکرده بود، حالا
 همه بوجود او افتخار میکردند ، گرچه هنوز هم
 بعضی های میگفتند : «گرمک موهایش را تبدیل
 میکند ولی دندان هایش را نمی» و گاهی میخواستند
 با تفنگ بطرف او نشانه بگیرند و با فرار کنند
 ولی قیافه اینجه طوری بود که اعتماد همه را
 خود جلب میکرد. کشیش صلیب را بدست
 گرفته با گروه ترانه خوانان بطرف اینجه روان
 شد. در یک گوشه کلیسازن جوانی ایستاده
 بود، در کنارش يك هایدوت ایستاده بود ،
 يك هایدوت پیر اما قوی و تنومند ، چهره اش
 سیاه و پروت هایش بزرگ بود لباس چرم دوزی
 تن داشت در گمزش شمشیر و یک تفنگچه



یک مادر داغ دیده هنگامیکه بر تابوت پسر خود گل میگذازد.

این جمله مثل گلوله دوم بوده در اینجه
 اثر کرد، پسر معیوب را پیشروی اینجه آوردند.
 او بد ترکیب قد کوتاه و معیوب بود تمام اعضای
 بدنش يك تقصی داشت ولی فقط چشمانش
 با سایر اعضا فرق داشت ، چشمان او زیبا و
 قهوه ای بود. اینجه بادقت بطرف چشمان او
 نگاه میکرد، چشمان پاون همسر خود را میدید،
 یکی صدا کرد :
 - او را باید زنده پوست کنیم ..
 اینجه در حالیکه از درد بغودمی پیچید و به

اسلیونر

کدام شخصی اورا گیر خواهد آورد و این گنج یافته اورا و غصب خواهد کرد. در وقت دویدن کلاه از سرش افکند. او میخواست خم شده و آنرا بردارد ولی در همان لحظه دستی تکان داده و به سرعت دور رفت. هزارها کلاه تهیه میکنم! او باهیجان نجا کرد ...

از گویندن جنون آمیز او به دروازه زنش خواب آلود و ترسیده در حالیکه شمع در دست داشت در راه باز کرد. اطفالش هم که تازه از خواب بیدار شده بودند تعجب زده و با وحشت نیم خیز از بستر خود بیطرف پرتگاه کردند. امی فومیچ تماما عرق آلود و رنگ پریده با چشمان درخشیده و پریشان خود را سنگین به چوکی پرتاب کرد.

- زن عزیزم! بچه ها! - او در حالیکه بکس جیبی را در هوا تکان میداد با آواز خفه ادامه داد اینجا ... در بکس جیبی ... پول ... صدهزار یک اپا و تمان گرایه کنی ... زن ... شامیان ... چهار صد هزار ... میفهمید ... هورا ... هورا ...

امی فومیچ مجبوره طی فاصله ای زیادی بود. فکر پول هیچ اوراها نمیکرد. او با وحشت راجع به اینکه اکنون خانه میرود، یک خانه سقف کوتاه، سرد با کلکین های رنگ و رو رفته و شیشه های که به شکل اورب کاغذ سرش گردیده بابوی جاویدان فرو کهنه پاره های اطفال، فکر میکرد. او فکر میکرد که به زن خود چه جواب خواهد داد و فیکه او با صدای زنگ دار و مریضش راجع به پول از او سوال کند. او همین اکنون و در آنجا ویران و خراب گوشت جوجه خوک بریان، خورد اما آخر آنجا همه نیمه گرسنه خوابیده اند و تنها بیک امید که پدر بدون تردید پول خواهد آورد.

«اه خدای من - امی فومیچ با تلخی فکر کرد چرا به دیگران تو پول - سعادت - راحت و زندگی باشکم سپر میدهی. تو چرا مرا فراموش کردی. دیگران پولهای پیدا میکنند که حتی به آن احتیاج هم ندارند. چه میشود اگر من، حتی یک بار تنها یک بار در زندگی پیدا کنم ... خوب ده روپل ... بیست روپل ... پول حق از حقه قابله هم میشود و موزه های پسرم نیز بینه میشود. و برای دخترکم بالا پو شس هم میتوان خرید ... بطور مثال چرا همین الان من یک بکس جیبی در بین راه نیام. آخر گاهی چنین اتفاق میفتد. حتی کثیرا اتفاق میفتد. مگر راجع به این گم گفته و نوشته اند ...»

امی فومیچ با فکر خیال پرور مخصوص به خودش بالذات تمام شروع به خیال بلوزدن کرد. چگونه او یک بکس جیبی پندیده را در سرگ پیدا میکند. که چگونه آنرا باز میکند و در بین آن یک بسته نوتهای صد روپلی را با نکت پرنده ای لاتری میبندد که چگونه او به یک ایار تمان بزرگ، گرم و روشن نقل مکان میکند موبل و سامان می خرد. برای هر فرد فامیل لباسهای گرم و زیبای زمستانی میدوزد. و ... که چه چیزهای خوب انسان میتواند با پول های سرشار تهیه کند ...؟

ورفته رفته - شاید زیر تاثیر چند پیاله و دگای که نوشیده بود و یا شاید به ارتلین به خود، در فکر امی فومیچ یک یقین غیر قابل انکار و عجیب و بی معنی شروع به افزایش کرد که او امروز حتی همین حالا باید در سرگ یک کیف جیبی اعجاز آمیز پیدا کند. چرا باید چنین اتفاق بیفتد - او نمیفهمید و حتی راجع به آن فکر هم نمیکرد. او تنها متیقن بود و در حالیکه سر را باین انداخته و با دقت پیش پای خود را نگاه میکرد روان بود.

همین حالا ... اکنون - او درست مانند کسانی که هذیان میگویند نجا میگرد دیگران پیدا میکنند ... بازم چند قدم ... حالا ... و ناگهان - این، ایدا خیال باطل در یک تصور سوزان نبود - او واضح در بین برفهای سرگ یک شی متوسف چار کتج سیاه را دید.

امی فومیچ در حالیکه از هیجان مجنونانه ای نفسش بند افتاده و موهایش مانند سیخ در بدنش راست شده بود مثل یک دزد به اطراف نظر انداخته و خود را بطرف شی افکند در سرگ پرتاب کرد ...

در دستهای او یک بکس جیبی پندیده پیدا شد ... او امی فومیچ را مطابق باور نکردنی و با وحقیقت برای چند ثانیه میخ ساخت. ولی بعد از باور اینکه در دستهایش نه یک بکس جیبی و همی، بلکه واقعی است، آنگاه او با شش آزاروی سینه خود فشرد و بتلاش بطرف خانه اش دویدن گرفت ...

او مجبور بود در حدود یک کیلو متر راه را برود. چون به دوش و حرکت سریع عادت نداشت، او احساس کرد که زیر بیلک های شانه اش سیخ میزند و یک گلوله خشک تیغ چادر در گلویش بزرگ و بزرگتر میشود، و خون به شدت در گله اش میزند. اما او توانست توقف کند، زیرا در صورت یک دقیقه معطلی،

هنری ذوق ...

به همدی دول په ۱۹۷۲ کښی بیا هم دآسیا یی هیوادو نو دکتنی په لړ کښی کو ریا ته لاره او هلته یی خپل هنری لیاقت خر گند کړی.

انگی لیکا دپرو فیسور گیر هارد پتری سره واده کړی چه دوه کوچنیان لری چه دیوسن لس کاله او بل یی اوه کاله دی.

نوموړی وایی چه دمو سیقی لپاره باید هیخ دول سر حد و جود و نه لری دا دتولو انسانانو شریکه پانگه ده او کیدی شی چه دهنر همدغه پدیده په نړی کښی ورور گلو ی او انسانی و حدت ټینگ و ساتی او د انسان له زړه نه دتبا هی فکر لری کړی.

بقیه خبرها

کابل د تلوی ۲۶ (ب) : د افغانستان نوی تقویم یعنی کالیزه د عمومی رخصتی له ورځو سره چه سر له راتلو نکی کال څخه به تطبیق شی د اطلاعاتو او کلتور د وزارت دپیش نهاد په اثر د وزیرانو په پروسی مجلس کی تصویب شو .

دغه تقویم به په دولتی مطبعه

کی له چاپیدو وروسته د کب د میاشتی په نیما یی کی نشر او ویشل شی



مسؤول مدير :

حسین هدی

د دفتر تېلفون : ۲۶۸۴۹

د کور تېلفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)

پته: انصاری واپ

داستراک بیه

په باندنیو هیوادو کښی ۱۵۲۴الر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کښی ۴۵۰ افغانی

(۳۶) مخ پاتی

بڼه ځوانی او بڼه ځوانان

کښی دوی لو یی ډلې کار نامی یو اوږد تفصیل غواړی. په هر صورت له پو رتنی څیرنی څخه زموږ مقصد دادی چه یو څل بیا دخپلو ځوانانو په مخ کښی دخپل ملی کلتور هنداره کښیږی دو ترڅو چه دوی پوه شی په دی هنداره کښی هغه ځوانان ډیر ښکاریږی چه دښی ځوانی معیار ونه شی خلکو ته خدمت کول، زړور تیا او ایثار لرل دی او نه هغه دلچه خانو نه یی یو ا زی دلبا سو نو مو ډلونه جوړ کړی او په تحمل پسندی عقیده لری.

په هیواد کښی دجمهور ریت لمر دځوانانو دپاره نوی رها ستر گسی نوری هم رو ښانه کړی او حرارت بهی وځوانانو ته داجتماعی خدمتونه دپاره نوی انرژي وښی، له همدغه امله موږ هیله لرلی شو چه د قهرمانانو افغانانو لمسیان او کړو سیان او د عصر ډیر پیاوړی خلاق او خلیق عناصر هم وی.



فلك هفتگانه

متولدین حمل :

از آنجاییکه در سرازاد فصل شگفتی طبیعت پایه زندگی گذارده اید، حیات باخود زیبایی های برایتان به ارمغان می آورد ولی این را مدنظر داشته باشید که زندگی همیشه چهره خوشش را برای شما نشان نمی دهد. در این راه باید ایستادگی در برابر همه گونه مشکلات را آموخت



متولدین ثور :

هفته خوشی در انتظار تان است از لحاظ مالی سعی کنید کمی تکیه به جلو حرکت کنید زیرا اسراف زیاد نتایج غیر مطلوبی را برای می آورد. منتظر رسیدن نامه ای از طرف باشید. شکست گذشته جبران خواهد شد.



متولدین جوزا :

برای شما زندگی مجرد و تنها کشنده است. سعی کنید از صرف خودخواهی های تان پدیر آید و به دیگران هم بپردازید زیرا در خود فرو رفتن همان و از زندگی بریدن همان. هدیه ای دریافت خواهید کرد ولی سعی کنید آن را باخاطر ناپیژ بودنش بایی اهمیتی پدیرا نشوید. به سفری دست خواهید زد و یا مسافری را خواهید دید در هر دو صورت خوشی بگرد سر تان می چرخد.



متولدین سنبله :

با قبر و غضب یا استغناء و تکبر نمی توان راهی بدل طرف پیدا کرد. پشیمانی کمی سر تان را پایین بیاورید و ببینید که در اطراف تان چه می گذرد. به این شکل می توان به همه چیز دسترس کامل یافت. به آنهم هفته خوشی در انتظار تان است با تلاش میتوان زیبایی آفرید



متولدین سرطان :

در جنگال بیرحمی حوادث سخت دست و پای خواهید زد ولی دوام آن از همین هفته که از بالای سر تان می گذرد تجاوز نمی کند. خون سرد باشید نبرد در برابر مشکلات انسان را آب دیده می سازد. در روز های آخر هفته با کسی آشنا خواهید شد که از روانی عمیقی بر شما می گذارد. در وظیفه سهل انگاری نکنید تا کوهی از مشکلات در برابر تان نمودار نشود.



متولدین میزان :

تعادل در همه چیزها طرف پسند است. سعی کنید در زندگی تان این اصل را مراعات کنید. مسافرت کوتاه برایتان میرسد. دست بزنید. با دیداری که در این هفته دست میدهد میتواند آینده نیکی برایتان دست و پای کنید. از لحاظ مالی در د سر تان رفع میشود. ولی توجه کنید بسیار یله خرجی ننمایید.



متولدین عقرب :

هفته با آغاز خود برایتان سرور و خوشی به همراه می آورد. تنه مزا جی تان و تسلط اندیشه بدبینی این خوشی را چشم تان بی مقدار جلوه میدهد. کوشش کنید این روحیه را با تیرین های روانی از خود بزد آید. جدایی موقتی که رخ داده بود دوباره به دوستی محبت می انجامد. هدیه ای از دور دست ها خواهد داشت و آن را بنظر قدر بنگرید



متولدین اسد :

جرات و شهامت لا زمه زندگی است. با این سربه می توان بجنگ هم بدی هارفت زندگی هفته خوشی برایتان به ارمغان می آورد. برای تفریح اگر وقت دارید بخش زیادتری را اختصاص بدهید. نامه ای از دوست تان خواهید داشت. به مهمانی بی شرکت خواهید کرد که تا اندازه مسیر زندگی تان را دگرگون می سازد



متولدین قوس :

سرمای کشنده دوری از محبوب در این هفته به گرمای لذت بخش بدل میشود. زندگی بر روی تان لیختد می زند. همه چیز طبق دلخواه شما روبرو میشود. سعی کنید بر گذشته ها به صورت کلی خط اراموشی بکشید. به آینده با اعتماد بنگرید. دوستان جدید پیدا خواهید کرد و در حلقه آنان خوش خواهید بود.



متولدین حوت :

هفته پر دردسری در برابر تان قرار دارد بخش زیاد این مشکلات ناشی از سهل انگاری های خودتان است. هدیه ای را که تصمیم به فرستادن آن داشتید برای طرف گسیل دارید زیرا او به شدت منتظر رسیدن آن است.



متولدین جدی :

از آنجاییکه در این برج پایه دنیا گذارده اید. روحیه نسبتا سرد در برابر دیگران دارید. این حرکت شما را از همه دور می کند. دوست تان روی همین دلیل از شما بریده است ولی هنوز تمام بل ها و بران نشده شما می توانید با تغییر روحیه همه چیز را جذب بسازید. دوستی برای شما پیشنهاد جدید می نماید که از لحاظ وظیفه خیلی ارزشمند است به آن رسیدگی کنید.



متولدین دلو :

هفته خوشی را در برابر خواهید داشت. پول که شما آنرا از عنا صر اساسی زندگی می پندارید باز دیگر شمارا در سرانسیب ناامیدی می کشاند. به آنهم مشکل تان از این ناحیه رفع میشود. دوستی بسراغ تان می آید به امور خانه یک کمی بیشتر رسیدگی کنید.



قاپبه مردم افغانستان

نظام نوین چیده بود تقبیح کرده آرزو مینمایند تا این خائنان به جزای اعمال شان رسانیده شوند.

در محفلی که قبل از ظهر روز ۲۲ میزان در لیسسه تربیه بدنی وزارت معارف ترتیب شده بود مدیر و عده از استادان و شاگردان این لیسسه با ایراد مضامین، بیانیه ها و اشعار از بیان آیدن رژیم جمهوری تجلیل نمودند. ضمن حمایت و پشتیبانی شان از این رژیم از ریفرم های بنیادی آن با قدردانی تذکر دادند و سپهگیری فعالانه قاپبه مردم را در تطبیق آن وجه عملی خواندند.

همچنان درین محفل د سبب خائنانه آن عده وطن فروشانی که برای از بین بردن رژیم جمهوری پیریزی شده بود بشدت تقبیح گردید.

نهایتاً باختر از اسعد آباد مرکز لوی ولسوالی کتر اطلاع میدهند که اخیراً محفلی به استراک منورین اهالی استادان و شاگردان معارف لوی ولسوالی در لیسسه امراخان ترتیب شده بود.

درین محفل عده از معلمان، منورین و شاگردان بیانیه های درباره ارزشهای نظام جمهوری ایراد نمودند و گفتند خوشوقتیم که تحت قیادت رهبر ملی خود بنام علی محمد داود آرزوی دیرینه ما برآورده شد و نظام جمهوری در کشور اعلام گردید.

آنها ضمن بیانات شان در حالیکه توطئه مکران و خائنان ملی ضد جمهوری را محکوم میساختند هر نوع ایشان و قربانی را در راه حفظ نظام نوین و پیشبرد اهداف عام المنفعه آن ابراز نمودند.

یک اطلاع دیگر میرساند که معلمان و شاگردان لیسسه های نرنگ، چوگی ننگام، خاص کتر، نورگل، برکت ل و بشد نیز ضمن محفلی توطئه ضد نظام جمهوری را تقبیح نموده مراتب نفرت و انزجار شانرا نسبت با این خائنان و وطن فروش ابراز کردند.

آنها برای استحکام جمهوری جوان افغانستان تحت قیادت قاید بزرگ ما بنام علی محمد داود هر نوع اما دگی و همبستگی را ابراز نمودند.

همچنان هیات های تربی و شاگردان و لوسوالی های چاه آب رستاق وینگی قلعه ولایت تخار در محفلی به اشتراک منورین آنجا یک باردیگر پشتیبانی شانرا از نظام جمهوری در کشور ابراز کرده توطئه ضد نهضت انقلابی و ملی عنا صر بیگانه پرست را نکوهش نمودند.

نهایتاً باختر از تالقان اطلاع میدهند که درین محفل برای مو فقیهت و بیروزی رژیم جمهوری در کشور تحت قیادت بنام علی محمد داود بنیان

گذار نظام نوین از بار ماه خدا و ند استدعا بعمل آمد و برای عنا صر ضد جمهوری مجازات شدید مطالبه گردید.

نامه نگار باختر از میمنه مرکز ولایت فاریاب خبر میدهد که معلمان و شاگردان لیسسه های ابو عبید و ستاره شهر میمنه و همچنان معارف شهر طی معروضه های که از طریق ولایت بحضور رئیس دولت تقدیم کرده اند ضمن ابراز خوشی از کشف دسیسه ضدملی تقاضا نموده اند تا این وطن فروشان به کیفر اعمال شان رسانیده شوند.

قرار یک خبر دیگر، معارف منورین، اهالی ولسوالی سر پل ولایت جوزجان روز جمعه بعد از ادای نماز برای بقا و پیروزی جمهوری افغانستان دعا نموده توطئه خائنین و وطن فروش را که بر ضد نظام جمهوری چیده شده بود تقبیح کردند.

نهایتاً از آنس با ختر از مزار شریف می نویسد که اهالی مرکز ولسوالی های ولایت بلخ در محافل ختم قرآن عظیم الشان در مسجد جامع روضه شاه ولا یتما ب و سایر مساجد شهر مزار شریف و همچنان مساجد ولسوالی های مربوط برای مو فقیهت نظام نوین تحت قیادت موسس و پانی آن بنام علی محمد داود دعا نموده حرکت خائنانه مرتجعین و وطن فروشان را بر ضد نظام جمهوری تقبیح نمودند.

شاگردان و معلمین لیسسه امیر شیر علی خان شهر مزار شریف در پایان محفل ختم قرآن کریم برای بقا و پیروزی نظام جمهوری جوان افغانستان تحت قیادت رهبر محبوب ما بنام علی محمد داود دعا نموده ایشانرا و فداکاری خودرا در راه تحقق بخشیدن اهداف عالی و ریفرم های بنیادی رژیم نوین تعالی مملکت و سعادت ملت نجیب افغان تحت لوای جمهوری ابراز کردند.

محصلان و استادان انستیتوت اداره صنعت نیز توطئه خائنانه وطن فروشان و اجیران اجنبی را علیه جمهوری جوان افغانستان تقبیح نموده همکاری، همبستگی و حمایت کامل شانرا یکبار دیگر با نظام مترقی و جوان ما ابراز کردند.

نهایتاً باختر در ولایت پروان معلمان و شاگردان لیسسه ها و مکاتب ولایت پروان در یروز طی محافلی پشتیبانی شانرا از نظام جمهوری ابراز کرده توطئه خائنان را بر ضد منافع ملی کشور تقبیح نمودند.

آنها پشتیبانی شانرا در راه پیروی و استحکام رژیم جمهوری وعده دادند.

آنها صبحاً معروضه های بولایت پروان تقدیم کرده و از زانی پروان خواستش نموده اند که برای مو فقیهت نظام نوین در کشور با همکاری ما به حضور بنام علی محمد داود تقاضای مو فقیهت نمایند.

پس معارف ولسوالی پروان و از احساسات معده ولسوالی پروان و مردم پروان سخن نموده و معنی از رژیم جمهوری در کشور ابراز کرده و تقاضای مو فقیهت نظام نوین در کشور را نمودند.

پس معارف ولسوالی پروان و از احساسات معده ولسوالی پروان و مردم پروان سخن نموده و معنی از رژیم جمهوری در کشور ابراز کرده و تقاضای مو فقیهت نظام نوین در کشور را نمودند.

پس معارف ولسوالی پروان و از احساسات معده ولسوالی پروان و مردم پروان سخن نموده و معنی از رژیم جمهوری در کشور ابراز کرده و تقاضای مو فقیهت نظام نوین در کشور را نمودند.

پس معارف ولسوالی پروان و از احساسات معده ولسوالی پروان و مردم پروان سخن نموده و معنی از رژیم جمهوری در کشور ابراز کرده و تقاضای مو فقیهت نظام نوین در کشور را نمودند.

طبق یک خبر دیگر منورین علما و معارف ولایت غزنی طی معروضه ای حمایت کامل و پشتیبانی شانرا از نظام جمهوری در کشور ابراز کرده اند.

آنها از مقام ولایت غزنی خواهش کردند تا مراتب حمایت کامل و پشتیبانی جدی شانرا مبنی بر همکاری برای تیار اهداف مترقی نظام جمهوری بحضور بنام علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم برسانند.

کذا اهالی مرکز و مربوطات ولایت لغمان و همچنان استادان و شاگردان معارف آن ولایت طی معروضه ای بحضور بنام علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم مراتب تیریکات شانرا نسبت به کشف توطئه ضد ملی و گرفتاری عناصر خان و وطن فروش ابراز نموده اند.

آنها درین معروضه همکاری همبستگی و پشتیبانی عمیق شانرا برای استقرار و بقای نظام جمهوری در کشور تحت قیادت رهبر و قاید بزرگ ملت افغان بنام علی محمد داود وعده داده و ضمناً تقاضا کرده اند که عناصر مغرب و ضد ملی به کیفر اعمال شان رسانیده شوند.

رژیم جمهوری کشور روز ۲۲ میزان نیز ضمن محافل در عده از ولایات کشور تجلیل گردید و طی آن منورین معلمان و شاگردان معارف و اهالی همبستگی و هر نوع ایشانرا برای بقای آن ابراز کردند همچنان درین محافل بیانات

جدایی پیرامون ارزش های جمهوری ابراز و توطئه عناصر ضدملی که برای از بین بردن رژیم نوین ما چیده بود تقبیح گردید.

طبق اطلاع نماینده باختر از جلال آباد: جمعیت بزرگی از معارف منورین، روحانیون جوانان استادان و شاگردان معارف لوی ولسوالی سینوار توطئه ضدملی و ضد رژیم جمهوری که از طرف یک عده خائنین چیده شده بود امروز ضمن محفلی در مرکز آن لوی ولسوالی شدیداً تقبیح نمودند.

در این محفل که تعداد اشتراک کنندگان آن به هزاران نفر میرسید یک عده از معارف منورین، استادان و طلاب معارف به نمایندگی سا یرین بیانیه های جدایی پیرامون ارزشها و اهداف رژیم جمهوری ایراد نموده و برای استحکام و موفقیت های مزید نظام نوین و مترقی مادر تحت قیادت بنام علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم هر نوع ایشانرا و فداکاری را ابراز داشتند.

آنها ضمناً از ایشان و فداکاری در راه ترقی نظام جمهوری تحت قیادت بنام علی محمد داود رئیس و صدراعظم وعده دادند.

قراریک خبر دیگر، معلمین، شاگردان لیسسه باختر، طلاب دارالعلوم اسدیسه و مکتب نادر شاهی نیز بمناسبت استقرار نظام جمهوری محافل ترتیب داده بودند طبق یک خبر دیگر معلمین، منورین و شاگردان لیسسه مولینا یعقوب چرخ و همچنان علما معارف و اهالی گلنگار ولایت لوگر طی محافلی در آن لیسسه و مسجد جامع گلنگار در حالیکه والی لوگر و مامورین محلی حاضر بودند پشتیبانی شانرا از نظام نوین جمهوری ابراز نمودند.

آنها ضمناً توطئه خائنانه و ضد ملی را که از طرف عده از عناصر وطن فروش علیه رژیم جمهوری برای انداخته شده بود شدیداً تقبیح نموده آمادگی شانرا برای تحکیم و بقای نظام جمهوری وعده دادند.

د افغانستان او شوروی...

جلالتماب رئیس انتنو سوف خوشحال یم چه د افغانستان د جمهوری رژیم په رها کی د افغان اوشوروی اتحاد دوستی د پولنی د غرو په وکالت د دغه پولنی د دوستی پیغام د شوروی اتحاد د دوستانو ته چه په مسکو کسی راغونډ شوییدی اوزما د هیواد د کلتور او فرهنگ د پیرندلو د پاره ارزښتناک فعالیتونه انجاموی تجدید کړم او یو خلیپیا تاسو جلالتماب ا د پولنی محترمو دوستانو ته چا وړ کړم چه د افغان او شوروی دوستی چه ز مونږ د پیری د واقعیتونو په درک او جهان بینی ولاړ ده او په تیره بیابندی وروستنی نیمایی پیری کی د ښه گاوندی یتوب په روحیه نوره هم ټینګه شوی خلی نه مومی .

در این دنیای پرماجرا

هر روز هزاران حادثه اتفاق می افتد:



حریق. تصادم. زلزله و...
 مآله در این دنیا زندگی میکنند
 آیا دارایی های ما بیمه نباشد؟

بیمه افغان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**